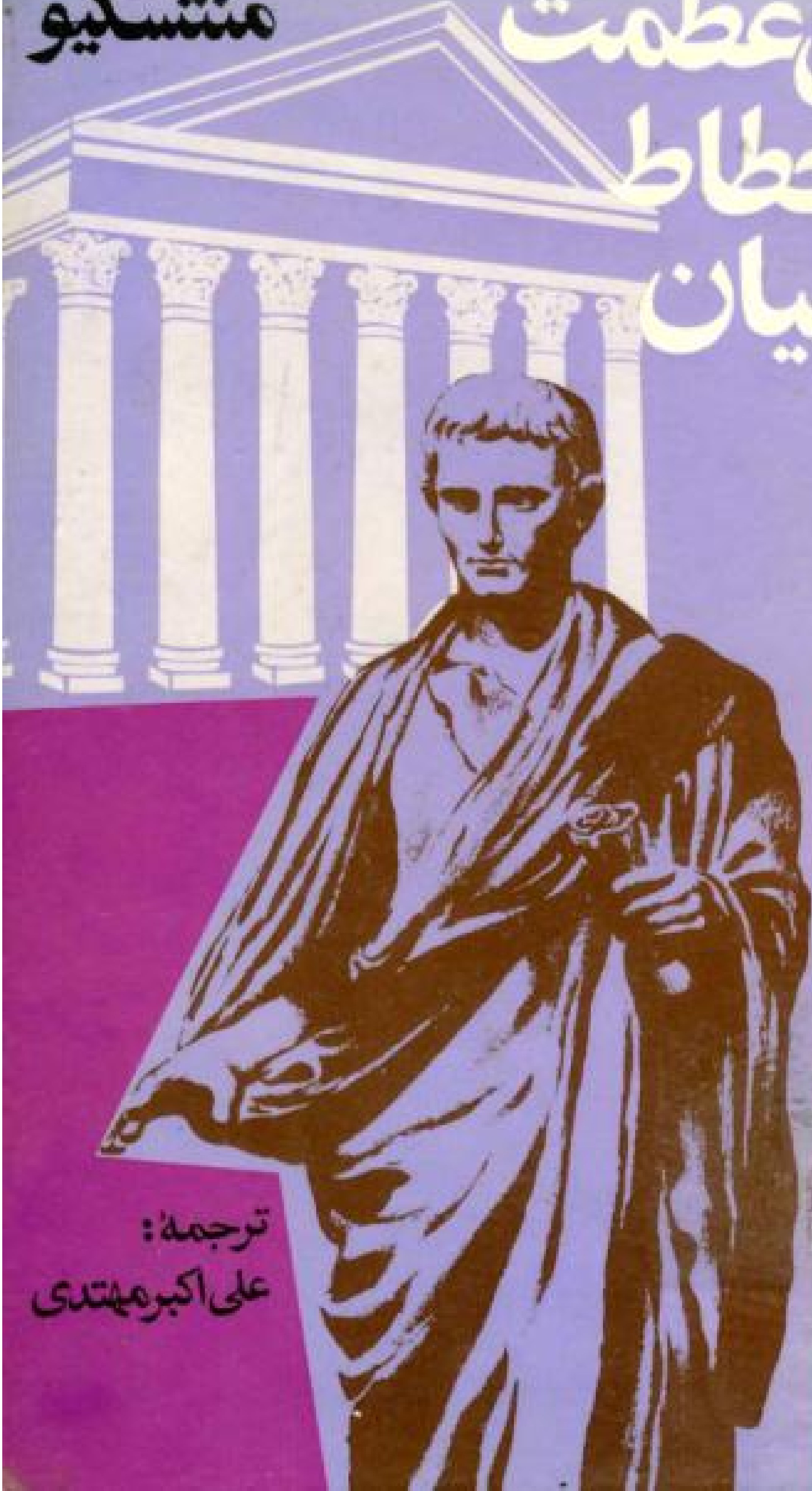
منتسکیو

علل عظمت و انحطاط رومیان



ترجمهٔ:
علی اکبر مهتدی

منتسکیو

ملاحظات در باب

علل عظمت و انحطاط رومیان



ترجمه و نگارش : علی‌اکبر مهتدی

بها : ۱۷۰ ریال

حق چاپ محفوظ ومخصوص ناشراست

مؤسسه چاپ و انتشارات امیرکبیر

چاپ : اسفندماه ۱۳۴۵ — چاپخانه : رنگین

□ در □

□ این

کتاب:

مقدمه



منتسکیو نویسندهٔ نامی قرن هیجدهم میلادی یك‌استاد جهانی ویکی‌ازافتخارات عالم‌بشریت است، مؤلف‌عالیمقام ما یکی ازستارگان درخشان آسمان علم و ادب بود که در اواسط سلطنت لوئی چهاردهم در سال ۱۶۸۹ میلادی در کشور فرانسه بدنیاآمد .

محیط‌خانوادگی منتسکیو محیط فهم ودانش بود ، پدرش از قضات دادگستری و مادرش از بزرگان و ثروتمندان فرانسه

بود ، ملکات فاضلهٔ عالی و خوی دانش پژوهی در دماغ و خون او جریان داشت و این توارث و تربیت محیط خانوادگی همواره او را بدانش پژوهی و تحقیق و تتبع تشویق و ترغیب میکرد . بخصوص که او تحصیلات حقوقی نمود و دماغش برای بحث و تحقیق و پژوهش در فلسفهٔ اجتماع آماده گردید ، با اینکه مادرش عیسوی و مقدس بود در بیست سالگی رسالهٔ بزرگی بحمایت و دفاع از فلاسفهٔ غیر عیسوی نوشت و کم‌کم پیرو فلسفهٔ رواقیان گردید ومردی باتوکل که درلوای تعلیمات‌مسیح همواره متوجه مبدأ وجود بودبار آمد، از تکفیر کشیشان باك نداشت ، همینکه به مسند قضاوت نشست رغبت خویش‌را بمطالعات علمی وادبی نیز نشان داد و سعی کرداثری‌ازخود بجای گذارد، اغلب‌رسالات‌ادبی وسیاسی مینوشت . گاهی هم از علوم طبیعی وکالبد شکافی وگیاه شناسی بحث میکرد. بالاخره در فرهنگستان بردوعضو شد، فکری بسیارآزاد ، سینه‌ای وسیع ونظری عمیق‌داشت. اطلاع از مبادی علوم و مبانی‌آن روحیهٔ اورا پرورش داده و بسی عالی‌کرده بود . مردی متفکر و در عین حال متدین ومعتقد بود.مذهب را تعلیمی گران‌بها میدانست ومعتقد بود تدین بشررا روحانی و جاودان میسازد ولی بنظراو راه وصول بخداوندکه مربوط باحساسات وعواطف‌قلبی بشراست نمیبایستی در مسائل علمی، سیاسی مربوط بسازمان بشریت دخالت داشته باشد .

منتسکیو در صدد نگارش تاریخ طبیعی زمین‌برآمد و شروع بکارکرد ولی وقتی بشرح‌حال‌انسان رسیدکتاب او پیش‌نرفت زیرا بحال بشرتأسف میخورد و متأثرمیشد .

این احساسات رقیق و عالی بعظمت فکریش کمك میکرد و شهرت فکری وعلمی اورا درکنار بزرگان وعلماء طرازاول‌فرانسه جای داد و از اعضای مهم فرهنگستان فرانسه بشمارآمد .

پس ازاینکه‌کتب ورسائل فلسفی وعلمی انتشار داد ، در سن چهل سالگی‌بفکرمسافرت افتاد وبغالب‌کشورهای اروپا سفرکرد، دراوضاع و احوال‌کشورهای مختلف‌اروپا مطالعات اجتماعی‌نمود ،

دوسال‌تمام درکشور انگلستان درعلوم و مسائل سیاسی مطالعه‌کرد آثاربزرگان و افکاراجتماعی آن‌کشور را بدقت مطالعه نمود ، در پایان سیرخود بایتالیا مسافرت‌کرد و دیدار آن‌کشور او را بفکر تعریف عظمت قدیم روم‌انداخت واین موضوع درنتیجهٔ شوق مطالعه درادبیات روم ویونان‌قدیم در دماغش جای‌گرفت، تمدن قدیم روم طوری‌اورا خیره‌ساخت‌که نهایت‌آرزووآمالش نوشتن‌کتابی درباب عظمت روم قدیم شد وذکردلائل‌عظمت وعلل انحطاط روم را عنوان کتاب خود قرارداد .

پس‌از مراجعت بفرانسه درسال ۱۷۳۴ کتاب حاضررا تحت عنوان « ملاحظات درباب علل‌عظمت وانحطاط روم » برشتهٔ تحریر درآورد .

منتسکیومیتوانست‌این‌کتاب‌رابا‌تألیف‌بزرگ‌خودروح‌القوانین که قبل از مسافرتش شروع‌کرده بود توأم‌کند و این راشالودهٔ آن کتاب بزرگ قرار دهد ولی پس از مدتی مطالعه دریافت که رشتهٔ مطالب ازهم بریده میشود وروح‌القوانین بسیاروسیع ومبسوط‌خواهد شد بعلاوه میخواست این کتاب را زودتر انتشار دهد زیرا نگارش روح‌القوانین با شالودهٔ وسیعی‌که برای‌آن درنظر گرفته‌بود سالها طول میکشید چنانکه‌کشید .

گرچه غیر از منتسکیو نویسندگان دیگری مانند **میشله ـ ممسن ، دوروی ، فوستل ، دکولانژ** و برخی دیگر در این مورد مطالب مهمی نوشته‌اندوبعضی موضوعات ازقبیل عوامل‌روحی، تأثیرات‌آب وهوا وموقعیت سرزمین واثرات‌نژادرا هم‌که منتسکیو توجه‌خاص‌ننموده یادآور شده‌اند ولی رویهمرفته مطالعات‌وتحقیقات منتسکیو بسیارجامع‌است، اوتوانسته افکار بزرگ وعمیق‌را درکتاب کوچکی جای‌دهد وگزارش دوهزار سالهٔ روم‌را باتفاسیر و مفاهیم بسیار عالی بانهایت مهارت درآن بنگارد .

مطالعهٔ این‌کتاب بیش‌ازخواندن صدها‌کتاب تاریخ قدیم‌روم آدمی‌را متوجه روم قدیم مینماید زیرا مؤلف از نتایج وقایع فلسفه

تاریخ‌را استخراج نموده وبا نظر فلسفی دنبالهٔ تحقیق وتتبع خودرا گرفته است و اموری‌که درسیر تحولات اخلاقی و سیاسی مؤثر بوده استنتاج نموده است .

بنظر نگارنده مطالعهٔ کتاب‌ملاحظات چنان مینمایاندکه گوئی آدمی دربین این‌ملت برگزیده‌بوده و تصور میکند آنان برگزیدهٔ ملل جهان بوده‌اند و با تحولات اخلاقی و اجتماعی خود میزان و مقیاس صحیحی را بسایر اقوام و ملل عالم تعلیم داده‌اند و با اینکه طرز بیان مطالب باقتضای سبك انشاء زمان خالی از تعقیدات لفظی و معنوی نیست اما بعلت اینکه دنبالهٔ هر مطلبی یك استدلال منطقی وجود دارد خواننده میتواندگذشت زمان را نادیده گرفته خود را درسی‌قرن پیش‌دربین رومیان‌احساس‌کند واصول‌بعد چهارم اینشتین را بدون دلیل قبول نماید وحتی زمزمهٔ طنین‌وصداهای آن‌زمان را در گوش خود طی مطالعهٔ کتاب بشنود .

نه تنها دردوقرن پیش زمان نگارش این‌کتاب بلکه‌دردنیای امروز باپیشرفت خیره‌کنندهٔ علم وصنعت هنوز از مطالعهٔ این کتاب زمامداران پندهائی بس‌عالی ودستوراتی بسیار درخشان وآموزنده در امرکشور داری میآموزند و بخوبی میتوان از اصول و قواعدی که‌ازاین‌کتاب‌استخراج‌میشود حس‌میهن‌پرستی واصول‌ناسیونالیستی وتعظیم وتکریم شعائر ملی‌را آموخت .

نگارنده بجای‌فهرست یك‌خلاصهٔ بسیارمختصری‌را استخراج ودر این مقدمه برای توجه خوانندگان می‌نویسم مؤلف موشکاف ما در چهارفصل اول‌کتاب تاریخ‌روم قدیم‌را تشریح ووقایع‌تاریخی وحوادث وجنگها وقوانین واوضاع واحوال رومیان را بایك مقایسهٔ ماهرانه بررسی وبه‌نکات بسیار دقیق توجه نموده‌است واز فصل‌پنجم به‌بعد وقایع‌را تجزیه‌وتحلیل وسپس عوامل عظمت روم‌را ذکر کرده است . درباب جنگهای دائمی و طریقهٔ ادارهٔ آن جنگها و تدابیر نظامی فرماندهان وعشق‌وعلاقهٔ رومیان به‌زادگاه خویش بیان‌مؤلف بسیار رسا و مدلل است . سازمان ملی راکه در زمان جنگ نیروی

عظیمی درمرکز بوجود میآوردند ودرزمان صلح ازهرگونه افراط وتفریط وسوءاستفاده جلوگیری مینمودند دقیقاً مینگارد واحساسات عالی ملی رومیان را نسبت بکشور خود بیان مینماید و حتی روش دشمنان روم‌را تشریح وستایش میکند .

مؤلف عالیقدر ما برای رومیان هنر خاصی قائل است و آن استفادهٔ کامل ازاقوام ومللی است که تابع خود میکرده‌اند . در باب قدرت سنای روم ومیزان متانت وبردباری و موقع‌شناسی و استفاده ازهر واقعه وسنجش هرعمل وعبرت گرفتن ازهرحادثه و متنبه شدن ازاشتباهات مطالب‌را با بیانی‌شیوا برشتهٔ‌تحریر درآورده .

منتسکیومعتقداست رومیان‌بطورثابت دورویه‌را تعقیب دپیروی میکردند : درداخل‌کشور امنیت ورفاه مردم، درخارج‌کشورجنگ و فتح وپیروزی . وپس ازاینکه درهشت‌فصل‌اولیه علل‌عظمت‌را ذکرو تشریح مینماید ازفصل‌نهم بجهات انحطاط وافول رومیان می‌پردازد وآن جهات را چنین بیان می‌کند :

انضباط و دیسیپلین سخت و اطاعت‌کورکورانه و عادت دادن مردم بقبول بندگی ورقیت اخلاق مردم‌را پست‌کرد وملت‌آلت‌دست اغراض عمال حکومت شد ، معنی آزادی در بین مردم تغییر کرد و افسارگسیختگی و تشویش اذهان جای آنرا گرفت و در نتیجهٔ سوء استعمال قدرت و افراط درآن موجبات تزلزل افکار عمومی و عدم اطمینان بدستگاههای حکومت و امپراطوران فراهم‌گشت.جنگهای متمادی مردم‌را خسته وازپادرآورد . نهضتهای ملی که روح تعاون را تشویق میکرد بدسته‌بازی وخودکامی سران دستجات تبدیل‌شد ، تمول‌زیادطبقات‌ممتازه مردم‌راحسود واخلاق‌راتباه‌کرد،دروغگوئی وبی‌ایمانی دربین‌رومیان‌رواج‌یافت، فسادمرکزکشور بەسایرشهرها سرایت‌کرد .کم‌کم دربین‌جامعه استبداد رواج‌یافت خودسری‌فردی تعلیم‌داده‌شد ویك‌دیکتاتوری دسته‌جمعی رایج گردید وچون‌نظامیان پراکنده شده بودند تا قسمتهای مفتوحه را حفظ‌کنند قدرت تقسیم

گردید و سپاهیان ازهم دورشدند ملتهای دست نشانده بهربهانه‌ای شورش میکردند و بالنتیجه طولانی بودن جنگها اساس تمرکز و عظمت روم را سست کرد. گاهی هم طولانی‌شدن دورهٔ صلح وعیش و عشرت‌وتجمل‌پرستی وراحتی فرماندهان وافسران ارتش‌روم وتنبلی وسستی‌سربازان موجب سستی بنیان ملیت وانحطاط روم گردید.

نگارنده درطی ازمنه‌ای‌که با نوشتجات منتسکیو آشنا شدم این‌کتاب را هم مطالعه وگه‌گاه ترجمه مینمودم ولی‌برخلاف‌سلیقهٔ مؤلف‌که انتشارآنرا مقدم برانتشار روح‌القوانین درمحیط‌آنروزی فرانسه و مفیدتر میدانست انتشارکتاب بزرگ روح القوانین را در جامعهٔ فارسی‌زبان مقدم‌تر ومفیدتر ولازم‌تر دانستم، زیرا سالها بود دانشجویان حقوق ودانش‌پژوهان این رشته وعلوم سیاسی واجتماعی در انتظار و تشنهٔ مطالعهٔ آن کتاب بودند و چنانکه خوانندگان میدانند دربیست‌وسه سال پیش موفق به‌چاپ و انتشار آن گردیدم و اکنون چاپ پنجم‌آن هم‌کم‌کم نایاب میشود.

اکنون کـه این ترجمه نیز تکمیل و در دسترس محققان و دانش‌پژوهان قرار میگیرد امیدوار است مورد استفادهٔ اهل تحقیق قرار گرفته‌ودانشمندان‌وارباب فضل‌نقائص‌آنرا بدیدهٔ‌اغماض نگریسته برای چاپ های بعد متوجهم فرمایند.

اسفند ماه ۱۳۴۵ شمسی

علی اکبر مهتدی

۱

جنگهای روم
و
ابتدای کار

رمولوس نخستین پادشاه و بنیانگزار روم وجانشینان او همواره بر نواحی نزدیك وهمجوار روم حمله میکردند و منظور آنان ازتاخت و تاز توسعهٔ اراضی ، اسیر گرفتن ، برده ساختن زنان و اضافه نمودن اتباع خویش بود، همینکه‌ناحیه‌ای‌را مورد هجوم قرارمیدادند با غنائم و اسیران و رمهٔ بسیار و آذوقهٔ فراوان به شهر رم مراجعت میکردند

ومردم آنانرا با شادی ومسرت استقبال وفتوحات آنانرا بادیدهٔ رضایت و خرسندی تلقی میکردند .

منشأ عظمت و مهمترین علت استیلای روم و سلطه برسایر قبائل همین فتوحات بود که بعداً توسعه یافت وبصورت جنگهای بزرگ درآمد و اقتداری قابل تحسین نصیب این شهرو مردم آن نمود.

ابتدا که شهررم را بنا کردند شبیه شهرهای فعلی نبود، امکنهٔ آن بیشتر جای گله و رمه و انبار محصول و جاهائی برای انباشتن اموال یغما شده وغنائمی که از غارت و فتوحات بدست میآوردند ساخته میشد که در آن اماکن پرمیکردند و توان گفت خانه ها و اماکن رم قدیم شبیه به کلبه های دهقانی نواحی کنار دریا مثل شهرهای نواحی کریمه بوده است [۱] .اکنون قصور و ساختمانهای مهم شهر رم با همان اسامی که در قدیم معمول بوده نامیده میشوند .

اهالی اغلب اوقات مشغول جنگ در میدانهای کار زار بوده و یا به حجاری و فنونی نظیر آن میپرداختند ، باین جهت کمتر درخانه میزیستند و علاقه به نظم وقشنگی خانه نداشتند وحتی خانههای خودرا کوچك میساختند و معابر و راههای آنرا توجه نمینمودند و غالب راههای بیرون شهر باطراف خانه ها ادامه میبافت و باینجهت برای شهر رم قدیم نمیتوان کوی و کوچه و راه و خیابان شهری یافت . اما

۱ـ نواحی کریمه که در ساحل بحر سیاه قرار دارد درگذشته دارای اماکن ساحلی و کلبههای دهقانان و صیادان بوده و مردمش بیشتر با صید ماهی و حمل و نقل دریائی میگذراندند ولی دارای تاریخی بسیار قدیمی هستند . مترجم

همینکه فتوحات سلاطین باعث عظمت روم شد همان فاتحین وسلاطین بناهای عظیم بوجود آوردند و آثار مجد و عظمت خود را در احداث و ایجاد ابنیهٔ عالی وبا شکوه تصور کردند و دوام و بزرگی وجاودانی خود را در احداث و بنیانگزاری اماکن مهم میدانستند بنا براین میتوان بنیان استوار و محکم عظمت روم را از آنزمان جستجو کرد .

رومیان با اغلب اقوام و طوائف معاشرت و گاهی هم جنگ میکردند و هر وقت در بین آنان رسم وعادت و یا اسلحه‌ای بهتر ازمال خود مییافتند فوراً آنرا گرفته وبدون مضایقه تقلید واقتباس مینمودند و بطور قطع دلیل مهم برتری و تفوق رومیان اینموضوع بوده است . زیرا همینکه با طوایف **سابین** اتحاد کردند و از این اتحاد خود را مقتدر و قوی تر ساختند رمولوس سپر سابین ها راکه از سپر رومیان پهن‌تر بود تقلید کرد و دربین رومیان رواج داد .

عادت پسندیده‌ای بین‌رومیان وجود داشت‌وآن‌این‌بود که‌هریك از امپراطوران که با اقوام مختلف ایتالیا عهد و پیمانی می‌بستند مادام که‌آن پادشاه زنده بود پیمان شکنی نمیکردند ولی پس از او دیگر خود را مقید آن پیمان نمینمودند و نتیجه این میشد : اقوامی که در دورهٔ زمامداری پادشاه متوفی یا مخلوع مطیع بودند طغیان میکردند و جنگ جدیدی شروع میشد و تاخت وتاز و حمله راه می‌افتاد بهمین جهت جنگها بهم می پیوست و باید گفت آتش جنگ دائماً شعله‌ور و دوران‌صلح‌بسیار کوتاه‌بود، تنهادردورهٔسلطنت **نوما**دورهٔ صلح وآرامش را میتوان کمی طولانی دید، اما متأسفانه دورهٔ صلح پیشرفتها وترقیات را متوقف میکرد و در چنین حالی مردم از هیجان و تکاپو و فعالیت

ورقابت دست میکشیدند واگر بدینمنوال میگذشت سرنوشت روم این نبود که ما امروز میشنویم و میخوانیم، بلکه ممکن‌بود دوران انحطاط خیلی زودتر ازموقع برسد و ادوارسستی وفتور ازهمان اوان اول‌شروع گردد .

چون‌هر جامعه‌وملتی‌در نتیجهٔ فعالیت رؤسای‌اقوام پی‌ریزی وشالودهٔ‌آن بنا میشود واگر بزرگان قوم اساس‌وشالودهٔ ملت را محکم بریزند بدیهی‌است دربین‌آن ملت و جامعه مردان بزرگ پرورش خواهند یافت . یکی از علل اساسی عظمت روم این بود که رؤسا وسلاطین‌آن اغلب ازمردمان بزرگ وبلند همت بودند ودیگران را در محیط افکار و اعمال خود پرورش میدادند .

تاریخ عالم و سیر تحولات سیاسی و تاریخی ملل کشور و ملتی را نشان نمیدهد که مثل‌روم پی درپی مردان بزرگی که هم مردمیدان کارزار و هم دور اندیش و صاحب نظر باشند بارآورده باشد . **تارکن** هفتمین پادشاه روم تخت و تاج امپراطوری روم را خود بدست آورد زیرا نه مردم اورا برانگیخته بودند ونه سنای روم انتخابش کرده بود ولی همینکه به پادشاهی رسید و باین عنوان شناخته شد چنان قدرت و عظمتی از خود نشان‌داد که سلطنت را استبدادی‌مطلق وسپس موروثی کرد و توان گفت این دو بدعت را او در روم بوجود آورد .

گرچه تارکن مرد مستبد وخود خواهی بود وازاو بسیار مذمت کرده و نکوهش نموده‌اند و حتی بعضی نویسندگان باستانی نام اورا در سر لوحهٔ خودخواهان و مستبدان یاد کرده‌اند ولی در عین حال از ذکر عظمت اخلاقی و صفات عالی و مردانهٔ او خودداری نکرده‌اند

تار کن دربارهٔ اقوام مغلوب مروت نشان میدادنسبت به لشکریان خود فتوت و جوانمردی بسیار داشت و نظامیان را بخود علاقمند میساخت ومهارتی داشت که آنها را نسبت بخویش صمیمی میکرد تا او را حفظ نمایند، او بسیار رشید بودودر جنگها استقامت و پایداری شدید نشان میداد که مایهٔ عبرت و تحسین دیگران میشد. ابنیهٔ عالی بنا کرد و در مدت بیست سال بدون‌وسیله جنگهائی کرد ، تحت تعلیمات او بود که رومیان بجنگ پرداخته و عادت کردند ، تار کن دارای علوهمت و عظمت فکری بود که هیچگاه سستی‌ورخوت در آن رخنه نمیکرد تمام این صفات او را مرد پرمایه‌ای نشان میدهد که کمتر نظیر داشته است اما چنانکه رسم روزگار و افراط در قدرت است پسر او**سکتوس** بلای جان او شد. سکتوس در سایهٔ قدرت پدر جری شد و تار کن دستخوش هوا وهوس پسرش گردید وقدرت وعظمت وحکومت استبدادی وقدرت پیشرفت او با رفتار پسرش درهم شکست سکتوس پردهٔ ناموس**لوکرس** را درید و مردم ازمرگ لوکرس سخت متأثر شدند وآنرا دست‌آویز برانداختن تار کن و سلطنت استبدادی اوقرار دارند و برعلیه تار کن قیام کردند. بعد از واقعهٔ لوکرس در زمان تار کن یا بایستی حکومت تغییر کند چنانکه کرد و یا میبایستی استبداد با حال ضعف و ناتوانی باقی، بماند و چون لازمهٔ بقای استبداد وجود قدرت و ایجاد ترس در دلهاست نمیتواند با ضعف و ناتوانی باقی وپایدار بماند چنانکه نماند و سقوط کرد .

آری اینگونه اعمال شنیع مردم را بیدار میکند و بخرابی اوضاع متوجه میسازدویکباره کاسهٔ صبر ملت‌را لبریز نموده زمام عقل

و شکیبائی و حوصلهٔ افراد را پاره مینماید و مثل نسیم تندی است که خاکستر را از روی‌آتش بکناری زند، اغلب دیده شده مردم بسهولت و آسانی مظالم را تحمل نموده و سنگینی بـار استبداد و خراج های سنگین آنرا برخود هموار ساخته‌اند بامید اینکه از ظلم بر افراد و پرداخت مالیات سنگین فوائدی نصیب کشور و جامعهٔ آنها خواهد شد ولی همینکه چنین اعمال شنیعی دیدند که به حیثیت ملی لطمه میزند تمام بدیها و مظالم را بیاد میآورند ومتوجه وخامت حال خود میشوند و آن عمل زشت را دست‌آویز قرار داده قیام میکنند چه آنکه همیشه نمیتوان مردم را درقید رقیت و فشار استبداد نگهداشت و محدود نمود جبر روزگار به‌آنان کمك میکند ووسیله بدست‌آنها میدهد تا خود را از قید و بند و فشار آزاد سازند .

در تاریخ جدید نیز نظایر این وضعیت دیده شده و بسیار قابل دقت وموجب‌عبرت‌است، زیرا اعمال بشر در تمام ادوار تاریخ در سایهٔ هوا وهوسها نتایجی ببارآورده که تقریباً یکسان بنظرمیرسند یعنی در ایجادتحولات مهم گرچه موارد مختلف بوده ولی علل و اسباب یکسان دیده شده و همینکه در مواردی یك عمل غلط انجام شده نتایج بدآن یکسان بوده است .

برای مثال از تاریخ روم یاد میکنم: **سرویوس تولیوس**ششمین پادشاه روم که قبل از تارکن سلطنت میکرد بقصد تضعیف سنای روم برای مردم اختیاراتی‌قائل‌شد ولی‌بمحض اینکه مردم توانائی بیشتری یافتند هم او و هم سنا را برانداختند و دست هردو را کوتاه کردند و تارکن از میان مردم درآمد نظیر این واقعه عمل **هانری‌هفتم**پادشاه

نگلستان‌است که چون خواست‌از نفوذ رجال واعیان بکاهد اختیارات انجمنهای بلدی را زیـاد کرد و باعث وضعیتی شد کـه در تاریخ آن کشور ثبت‌است ؛ این نکته نیز شایان دقت است، نام و نشانی که پس از ما آیندگان به افراد بشر میدهند مثل اعمال خود ما در زمان حال نیز دستخوش هوا و هوس دوران است و زمانه غالباً آنرا تغییر شکل میدهد و قضاوت میکند ، بدبخت سلطانی که مغلوب دستهٔ مخالف شود و برای برانداختن آداب و رسوم ملتی قیام کند و توفیق نیابد و به بدنامی ابدی دچار گردد .۱

موضوع دیگری که به عظمت روم کمك کرد این بود که بعد از تارکن بجای سلاطین زمامدارانی بنام قونسول‌انتخاب میکردند و هر سال او را تغییر میدادند ۲ ودرچنین حکومتی رئیس یا قونسول‌چون میدانست در پایان سال تغییر میکند همواره بخدمتگزاری میپرداخت و برای تحصیل نام نیك تلاش میکرد وآرام نمی‌نشست و شور و عشق خدمت جانشین تن آسائی‌و هوس رانی شده بود، گرچه درعهدسلاطین هم حرص جاه طلبی و شهرت موجب عظمت میگردید ولی اطمینان به بقای سلطنت و دائمی بودن خود سری و هوا های نفسانی‌را تحریك

۱ ــ سرنوشت ملالت بار امیر امان الله پادشاه مخلوع افغانستان در زمان ما نمونهٔ بارزی از این اصل میباشدکه چون خواست رسوم ملی‌راتغییر دهد دچار طغیان مردم ومقهور دستهٔ مخالف گردید و بالنتیجه دست از تاج وتخت کشیده با بدنامی تبعید گردید . مترجم

۲ــ تعیین‌رئیس جمهور درازمنهٔ جدید ریشه‌اش‌ازهمین سیستم قونسولی روم قدیم است‌که امروز درقسمت اعظم‌کشورهای جهان رایج است . مترجم

مینمود و غلبهٔ هوسها مظالم و ستمگری را باعث میشد اما قونسولها یا رؤسای جمهور مجلس سنار اوادار میکردند که مردم را بجنگ هدایت کنند و باینوسیله مردم و سنا را بجان هم انداخته و جنگجوئی و عظمت‌را خواستارمیشدند، سناهم محتاج بمحرك نبود و وقتی از کثرت مراجعات و شکایات وتقاضاهای مردم خسته میشد برای انصراف مردم از مراجعهٔ به سنا آنانرا بجنگ تحریص و تشویق میکرد مردم هم رفته رفته طرفدار جنگ شده وعادت باینکار کرده بودند زیرا کار پر منفعتی شده بود و غنائم هنگفت بدست میآوردند، چه‌آنکه در رم قدیم نه صنعتی بود و نه تجارتی وتنها راه تحصیل ثروت از طریق سهم بردن از غنائم جنگی واموال غارت شده در جنگ بود، ضمناً باید دانست که اینکار را تحت نظم و قاعده در آورده بودند و غنائم بر اصول عدالت تقسیم میشد.

طوائف ترك و تاتار در ازمنهٔ جدید و شاید هم همین زمان مادر غنائم قاعده وقانونی دارند: دربعضی از مناطق ایل نشین غنائم جنگی را هر کس از هر جا و بهر ترتیبی که غارت و چپاول کرده یا بدست آورده باید با نظارت رؤسای قبایل در جائی انباشته و سپس بر طبق عدالت و انصاف با اصول معینی همه رابین لشکریان تقسیم‌نمایندآنها این رسم وقاعده را حتماً از روم قدیم اقتباس کرده‌اند زیرا در رم این رسم دقیقاً معمول واجرا میشد و از غنائم هیچ چیزتلف نمیگردید تمام در یکجا انباشته و سپس تقسیم میشد و همیشه قبل از جنگ سوگند یاد میکردند که هیچکس نباید هیچ چیز را بخود اختصاص دهد و در کمال تقوی رفتار نموده به سوگند خود وفادار و پای بند بودند و

تمام نظم و انضباط ارتش روم قدیم بوسیلهٔ سوگند افراد برقرار میشد و محکم و سخت وپایدار بود ، در عالم هیچ قومی دیده نشده که مثل رومیان تا این اندازه به سوگند خود وفادار باشند و این وفاداری در بین آنان چنان اثرات نیکوئی باقی بگذارد و تنها تقوای افراد ضامن اخلاق و رفتار و وفاداری آنان باشد ! ۱

■

۱ـ اثر سوگند دربین اغلب اقوام و ملل اثرات مهم و شگرفی داشته و گه‌گاه در قوانین مدون و قوانین اساسی کشورها باین موضوع توجه و از آن برای اطمینان مردم استفاده شده‌است و گاهی هم سوء استفاده شده یعنی زمامداران ، نمایندگان ملت ، قضات که سوگند یاد نموده‌اند عملا سوگندرا شکسته و برخلاف آن رفتار کرده‌اند ولی دیده شده ملتهائی هم سخت پای‌بند آن بوده و سوگند را بزرگترین قانون و یك امر وجدانی و آسمانی و قابل احترام دانسته‌اند و این بیشتر در بین ملل باتقوی قابل اطمینان بوده زیرا تقوای باطنی مانع عهد شکنی است و چون سوگند بمنزلهٔ عهد و پیمانی با خداوند یا مقدسات است ملل باتقوی سوگند را مقدس دانسته و عهد شکنی را گناه بزرگ تصور میکردند و چون سوگند همیشه و همه جا در مقابل خداوند بوسیلهٔ یك سمبل ملی و یا مقدسات مذهبی بعمل میآمده بهمین جهت اثرات شگرف داشته است از طرفی دیده شده بعضی اقوام و ملل که فاسد شده اند سوگند را وسیلهٔ پیشرفت مقصود و فریفتن و جلب اعتماد و اطمینان در امور نامشروع و دروغ قرار داده اند و برحسب عادت باستعمال سوگند پرداخته هر چیزی‌را سمبل سوگند خویش قرار داده به‌آب، به وقت به‌روشنائی، به‌چراغ، به‌مکان، به قبله، به جان وحیات‌طرف، بمرگ، بزندگی خود وفرزندان، به نمك، به طعام، به‌آشنائی، به سلام علیك،وبالاخره به ائمه و بزرگان وپیغمبران و بخداوند برخلاف حقیقت سوگند یاد مینمایند وآنرا می‌شکنند و یا از آن هر نوع استفادهٔ مشروع و نامشروع مینمایند برای این ملت ها باید تأسف خورد . مترجم

نه تنها نظامیان ولشکریان بلکه افرادی هم که درپشت جبهه و یا درخانه بودند ازثمرات جنگ بهره وسهم میبردند ورسم این بود که از اراضی متصرفی قسمتی بین فقرا وروستائیان وافراد غیرنظامی تقسیم میشد که درعوض آن مالیات معینی بخزانهٔ دولت و کشور بپردازند و قسمتی هم ازاراضی‌مفتوحه به متمولین ومتمکنان فروخته میشدوقیمت آن نقداً دریافت و بخزانهٔ عمومی (بیت‌المال) تحویل میگردید .

قونسولها کم کم جنگ را لازمهٔ ریاست بلکه موجودیت وزیست ملت روم شناختند ومردم را طوری عادت داده بودند که بمحض رسیدن قونسولی بریاست اولین قدم تهیه وتدارك جنگ بود وبدون‌تأمل وپروا بجنگ میپرداختندو نمیگذاشتند آتش‌جنگ گذشته سردشود وجنگهای بی‌محابا وفتح وظفروچیره شدن بردشمن و بالنتیجه کشور گشائی جزء شرافت مردم شده بود وبآن افتخارمیکردند بااینجهت جنگ‌یك سنت دائمی وعادی شده بود یکباره بردشمن میتاختندوبازور وغلبه سرنوشت جنگ تعیین میشد درمقابل پافشاری وانتقامجوئی و کینه‌توزی دشمنان شدیداً وبانهایت‌سرسختی مقاومت میکردند این صفات مثل صفات‌طبیعی آدمی ازقبیل حب ذات وعشق به حیات ویاعلاقه بزن وفرزند دروجود افراد رومی مخمرشده وتنها عقیدهٔ محکم وراسخ در دماغ آنان جنگ برای روم بود .

ما از مطالعهٔ این کیفیات چنین نتیجه میگیریم که ملل عالم باید بملت روم و به تاریخ این ملت باستانی نگه کنند و به بینند سر عظمت آنها همین صفات بوده است زیرا ملتی که چنین بجنگ پردازد و شیوهٔ حکومت وراه ورسم ادارهٔ امور کشور خود را جنگ قرار دهد بحکم

طبیعت برسایرملل فائق خواهدآمد و درعین حال هم ممکن است گاهی عواملی آنرا ازبین ببرد اقوامی که گاه در جنگ و گاه در آرامش و صلح هستند وهمیشه آمادهٔ کارزار نیستند و استراحت را ترجیح میدهند مهارت و آمادگی وحتی علّو همت خود را از دست میدهند و تجربیات خودرا فراموش میکنند زیرادوران صلح و آرامش افکاررا متوجه مسائل دیگرمینماید تن آسائی وعشق به تجمل وخودخواهی وهوسرانی تحریك میشود وفضائل ومردانگی وجنب وجوش فراموش میگردد .

رومیان چون دائم درجنگ بودند درفنون رزم آرائی و نبردمهارت بسزائی یافتند و نتیجهٔ جنگهای دائمی این شد کـه هیچوقت صلح نمیکردند مگر بعنوان فاتح ، زیرا معتقد بودند نباید مثل یك مغلوب صلح کنند و چون بعد از هر صلحی بلافاصله جنگ را با قومی دیگر آغاز میکردند نمیخواستند عنوان صلح وياشکست بمیان آید نتیجه این شد که اگر گاهی هم احیاناً شکست میخوردند ادعای آنان بیشترمیشد وهرچه شکست فاحش تر و سنگین تر بود ادعای رومیان زیادتر و راه نجات را منحصر به غلبه وفتح میدانستند وبااین رویه دشمنان روم ازاین همه جسارت وسرسختی مرعوب میشدند و در بهت و اضطراب و همیشه نگران وترسناك بودند وحتی درمواقعی هم که بررومیان غلبه میکردند سخت ازآنها میترسیدند .

در بین اقوام و ملل ایتالیا بخصوص در بین رومیان رویهٔ جنگی محاصره معمول نبود وباین شیوه آشنائی نداشتند . بعلاوه سپاهیان مزد نمیگرفتند و مثل اصول فعلی بآنها حقوق و جیره داده نمیشد لذا نمیتوانستند آنهارا دریك نقطه برای مدت طولانی نگهدارند باینجهت

به اصول محاصره آشنا نمیشدند و جنگها غالباً به نتایج قطعی و درست منجر نمیشد . و همینکه هجومی میبردند واما کن یـا سربازخانه های دشمن را غارت میکردند غالب ومغلوب بجای خود برمیگشتند ولی همین شیوه سبب پایداری آنها در جنگ میشد و این چنین رزمی هم اقوام مختلف را بمقاومت وامیداشت وهم رومیان را به سماجت و استقامت، این رویه را ادامه میدادندتاقومی را تسخیر نمایندوبالاخره مسخرمیکردند بعلاوه این رویهٔ جنگ و گریز باعث میشد که به تن آسائی و عیاشی نمیپرداختند بااینکه غالباً فاتح بودند ودنبالهٔ فتح همیشه استراحت و عیش وعشرت است معهذا رومیان همیشه حاضر بجنگ بودند و دنبال استراحت و تعیش نمیرفتند. شدت و پایداری و سختی در اینکه حتماً موفقیت نصیب سپاه روم شود روم را پیوسته در کوشش نگه میداشت که بتوانند در میدان کارزار و رقابت موفق گردند اگر جنگهای رومیان بدون زحمت به نتیجهٔ قطعی میرسید ومیتوانستند بسرعت شهرهارا فتح کنند مسلماً زوال و انحطاط در بین آنها رخنه میکرد و نمیتوانستند

موقعی که **آنیبال** سردار کارتاژی بروم تاخت ویازمانی که طوایف گل ویاپیروس بهروم حمله وهجوم کردند مقاومت کنند وباندك مدتی از پای درمی آمدند ومثل اغلب ملل عالم سرنوشتی عادی ومعمولی داشتند یعنی در مدت کوتاهی احتیاج آنان رفع و متمول میشدند و سپس در کمترین زمانی هم دچار پستی اخلاق وانحطاط میگشتند ولی کوشش دائمی وتوجه به بسط قدرت مانع ازاین پیش آمدها میشد .

زمانی که هنوز قدرت روم توسعه نیافته بود در حوزهٔ محدود و قلمرو آنروزی خودفنون جنگی راتعلیم وآزمایش میکرد و با تمرین

در رموز جنگ خویشتن را پرورش میداد که بعدها جهان گشائی کند و در سرتاسر جهان عصر خود رشد خودرا ظاهر ساخته و سرنوشت جهانیان را تعیین نماید . ۱

استاد رومیان در بکار بردن فنون جنگی بخصوص شیوهٔ پایداری و مقاومت طوایفی بودند که در اطراف روم وجود داشتند مثل طوایف **لاتن، هرنیك، ولسك ، سابین** که همه جنگجو بودند وازصفات لازمهٔ رزم بهرهٔ فراوان داشتند و توان گفت در مردانگی وسختی و پافشاری سپاهیان کم نظیری بودند ولی همهٔ طوایف اینطور نبودند قبایلی هم وجود داشتند که درلجه های عیش وعشرت وتن آسائی فرورفته وغرق درتجمل وتمول بودند وسستی وفتور آنها را فراگرفته بود این قبایل مثل مردم **تارانت ، کاپو، تسکان** وتمام شهرهای **کامپانی ویونان** بزرگ بودند ولی از کثرت عیش وعشرت هیچکاری نمیتوانستند انجام دهند تاچه رسد بجنگ ، ازسرنوشت این قبایل میتوان به سر عظمت رومیان و طوایفی که برومیان ملحق میشدند بخوبی پی برد .

درعهد سرویوس تولیوس بدستوراو معبدی دررم بنا شد که مرکز اقوام مختلف ملل لاتینی گردید چه آنکه مردم شهرهای لاتینی همه خود را از اخلاف شهر کهن **آلپ** میدانستند و شهر آلپ از بنا هـای **لاتینوس سیلویوس** بود ومردم این شهرها علاوه براینکه ازحیث نژاد باهم و با رومیان یکی بودند در مذهب هم اشتراك داشتند بهمین جهت

۱ــ این رویه جهان قدیم هم اکنون در دنیای متمدن عصر فضا بکار میرود ودر کشورایالات متحده همین کاررامیکنند و سرنوشت جهان رامیخواهند بدست گیرند . مترجم

معبد مذکور مرکزاتحادآنها گردید امابايد دانست اين اتحادبسهولت وفقط با ایجاد معبد درست نشد بلکه رومیان در حوالی درياچهٔ **رژیل** جنگ بزرگی با مردم شهرهای لاتینی نمودند و همه را شکست دادند وفاتحانه اتحاد را بر آنها تحمیل کردند وپس از آن قرار شد در تمام جنگها بايكديگر تشريك مساعی کنند .

عظمت روم بیشتر بسته به‌آزادی او بود و این موضوع در دورهٔ تسلط مردان ده گانه حکومت **دسموير** کاملا ثابت شد زيرا در مدت کوتاهی که در نتیجهٔ اجرای قوانین دوازده گانه معروف مظالم و ستمگری رواج داشت و مردم را تحت فشار قرار داده بودند و روحیهٔ ملی که لازمهٔ بقای کشور است در افراد کشته شده بود، عظمت روم تحت‌الشعاع مظالم قرار گرفت . **دنیس‌هالیکارناس** در کتاب یازدهم تاریخ خود وضعیت اینزمان را چنین شرح داده است :

مردم درآنموقع بدودسته تقسیم شده بودند يكدسته سناتورها بودند که باید گفت ازحاصل دسترنج‌مردم متمتع شده ومفت میخوردند دستهٔ دوم مردمی بودند که در قید بندگی و مظالم حکومت دسموير رنج میبردند ومنافع خصوصی دستهٔ اول درسایهٔ زحمات دستهٔ دوم تأمین میشد وطوری بین این دو طبقه فاصله پیدا شده بود که افراد دو دسته نسبت بهم مثل بیگانگان رفتار میکردند ووقتی‌سناتورها را ازرم بیرون کردند مثل این بود که يك شهرخارجی را ترك میکنند در این ایام و در چنین وضعی ملل همجوار و همسایگان روم با هیچگونه مقاومت برخورد نمیکردند و در طی تحقیق در تاریخ روم میتوان یکدوره از انحطاط رومیان را در عهد اجرای قانون دسموير الواح دوازده گانهٔ

معروف جستجو کرد زیرا دراین زمان آزادی مردم از دست رفته بود وعظمت روم درزیر خاکستر ظلم مانده‌بود . درحوالی فلورانس شهری بود بنام وئی که رومیان بقصد تصرف بآنجا حمله کردند و چون‌سنای روم مقرر داشته بود به لشکریان حقوق و جیره بدهند ارتش روم توانست آن شهررا محاصره کند، دراین جنگ رومیان کار آزموده شده وشیوهٔ کارزار جدیدی بکارمیبردند وپیشرفتهای شایان توجهی داشتند و جنگهای قطعی میکردند، از فتوحات خود بهره های فـراوان برده شهرهای بزرگتری را میگشودند وبه اتباع خود می‌سپردند باید گفت جنگ وئی در طرز جنگجوئی واصول و مقررات و رویهٔ جنگ برای رومیان دورهٔ جدیدی بوجودآورد ویك تحول برای آنها بود اما این تحول اشکالات کار آنها را کم نکرد و **سامنیت‌ها** را برعلیه رومیان تحریك کرد و بمخالفت وقیام برخاستند سامنیت‌هاسرسخت بودندواز حیث مقاومت برسایراقوام ترجیح و برتری داشتند جنگهای سخت و خطرناکی را بارومیان آغاز کردند از طرف دیگر طوائف تسکان ، ولسك ، اگ کـه از رومیان ضربات سخت چشیده بودند در مقام آنتریك برآمدند و در مقر طایفهٔ تسکان جمع شده به انجمن‌سازی و دسیسه وتحریك وقیام علیه رومیان پرداختند عـلاوه برآنها لاتن ها و هرنیك‌ها هم که بارومیان اتحاد داشتند ودارای نظامات عالی لشکری و اسلحه‌های خوب بودند از موقعیت استفاده نموده از رومیان جدا شدند و به‌قیام کنندگان پیوستند . اما با تمام این مخالفت‌ها و قیام‌ها نباید تصور کرداز اقتدارات ارتش روم کاسته شد، نه، بلکه همواره روم قدرت خودرا حفظ میکرد ودلیل آن اینستکه وقتی طوائف گل‌روم را

فتح کردند رومیها مغلوب نشدند بلکه پراکنده شده و بدون تلفات درشهر وئی جمع شدند ودسته‌ای هم بنواحی اطراف روم متواری گردیدند ونیز نباید تصور کرد گل‌ها شهر رم را آتش زدند بلکه فقط چند کلبهٔ دهقانی محقر بود که طعمهٔ حریق گردید و سوخته شد .

از برقراری حقوق و جیره برای سربازان علاوه بر آموختن اصول محاصره یك نتیجهٔ دیگرهم حاصل‌شد وآن این‌بود که‌لشکریان دارای مناعت طبع شده ودیگر ازچپاول وغارت اموال و تصرف اراضی طوایف مغلوب دست کشیده و شرایط بهتر و نجیبانه‌تر بر آنها تحمیل میکردند مثلا روم مقرر داشت هر ملت مغلوبی باید بمیزان معینی به‌هزینهٔ ارتش روم کمك کند وحقوق وجیره و لباس و سایر احتیاجات یك‌قسمت ارتش‌را عهده‌دار گشته وتأمین نماید .

۲

فنون جنگی رومیان

رومیان جنگ را از سایر کارها بیشتر دوست میداشتند و آنرا یك موهبت‌الهی میدانستند . **وژس** نویسندهٔ رومی میگوید بدون شك سر پیشرفت وعظمت وآرایش لژیونهای نظامی روم از توجه و موهبت خداوند میباشد و بدینجهت تمـام هوش و فعالیت خودرا صرف جنگ

مینمودند و با تمام قوا همت خودرا به تکمیل فنون آن مبذول میداشتند.

لژیون دستهٔ بخصوصی از سربازان روم بودند که در رشادت و سرسختی و میهن‌پرستی سرآمد اقران خود بوده و بواسطهٔ این امتیازات همیشه در جنگها وظیفهٔ پیش‌قراول داشته و مقدم بودند و در سایهٔ همت لژیونها روم نزدیك بهشش قرن (٦۰۰ سال) عظمت و اقتدار خود را حفظ کرد. بعقیدهٔ رومیان ایندسته از سربازان ازطرف پروردگار الهام میگرفتند و آنها را دستهٔ آرایشگر رزم مینامیدند و رزم‌آرائی وظیفهٔ آنها شده بود .

اسلحهٔ لژیونها سنگین‌ترین اسلحهٔ زمان‌بود وچون بنا بمقتضیات جنگ اسلحهٔ سنگین به تنهائی نمیتواند وظائف خود را انجام دهد یکدسته ازسربازان دیگر را با اسلحه‌های سبك در داخل لژیونها جای میدادند که بسرعت بتوانند از لژیونها جدا شده و بسرعت بر گردند وبه‌لژیون به‌پیوندند اینان وظیفهٔ پیش‌قراول ومخبر‌را داشتند .

بعلاوه‌درمعیت‌لژیون‌یك گروهان‌سرباز‌فلاخن‌انداز(سنگ‌انداز) ویك اسواران سربازان متصدی حمل‌و نقل درحرکت بودند ودرحقیقت جزء لژیون بودند و این دسته‌ها در مواقع عقب نشینی دشمن را تعقیب میکردندو باینوسیله غلبه‌را‌تکمیل‌نموده نمیگذاشتند دشمن‌ازعقب‌نشینی منصرف‌شود .

درمواقعی که میخواستندفقط دفاع کنند، درداخل قلاع‌مستحکم به‌تمام آلات وادوات دفاع بااسلحه‌های سنگین خودرا مجهز میکردند ودرسایهٔ اسلحه‌های سنگین خود درداخل دژها در امان بودند .

بازهم **وژس** نویسندهٔ رومی‌درمورد اسلحه‌های رومیان داد سخن

داده و در تعریف و توصیف مبالغه نموده است .

در عصر جدید ورزش یکی از وسائل تفریح بشمار میرفت ولی اکنون برای پرورش جسم و نیرومندی ورزش میکنند ، اما قدما ورزش و حتی رقص را برای چستی و چالاکی انجام میدادند و از فنون نظامی بود، در اعصار قدیمه مراکز ورزش و میدانها واسپریس‌ها درهر شهری وجود داشت و میدانها برای مشق و تمرین ها بکار برده میشد ولی این محلها منحصر بمراکز نظامی یـا یکدسته سلحشور نبود بلکه همهٔ مردم میتوانستند در آن میدانهای عمومی بورزش بپردازند و نهضت جدیدی که در عصر حاضر در بارهٔ ورزش بوجود آمده و بین جوانان نیرومند کشور های جهان مسابقه ها برقرار میگردد و دولتها هم آنرا تشویق و کمك میکنند، توان گفت روحیهٔ عهد باستان احیا و تجدید شده‌است . درروم باستانی بقدری به‌ورزش اهمیت داده‌میشد که نمیتوان حد و میزانی برای آن نگاشت . سربازان رومی را ابتدا به‌راه پیمائی عادت میدادند و میبایستی بیست الی بیست و پنج میل راه را در ظرف مدت پنج ساعت طی کنند و در طی این حرکت شاق که تقریباً در حال دویدن میپیمودند در حدود سی کیلو گرم بار باید همراه خود داشته باشند و پس از آن در حالی که سلاحهای سرد سنگین مثل شمشیر و نیزه و تبرسنگین حمل میکردند باید به‌جست وخیز بپردازند و بدوند وزن اسلحه‌ها باید دو برابر وزن سلاحهای معمولی باشد و چون سلاح رومیان سنگین‌تر ازسلاح دیگران بود سرباز رومی‌هم طبعاً باید قوی‌تر و نیرومندتر باشد بدین‌ترتیب همیشه از طریق تمرین در ورزش و حتی ریاضت آنانرا سبکسر و چالاك بارمیآوردند .

همر همیشه گفتاری رزمی داشت وحماسهٔ روئین‌تنان را میسرود چالاکی وتناسب اندام و زورمندی را ستایش میکرد **سالوست** به **پمپه** که سرآمد نیرومندان عصر خود بود آفرین میگفت زیرا او نیکو میدوید ودرحالی که بار زیادی بردوش حمل میکرد برسایرین برتری میجست ولی این عادت درقرون هفدهم و هیجدهم که جنگ تن به تن دوئل رایج بود جزء صفات نکوهیده بشمار میرفت وفن شمشیربازی را کارمردم جنگجو میدانستند . ۱

در روم باستانی بهترین وسیله برای حصول هر مقصودی توسل به‌نظم وانضباط در ارتش بود زیرا هروقت خطری روم‌را تهدید میکرد یا هر وقت میخواستند آنچه راکه از دست داده‌اند مسترد دارند فوراً بهمانور میپرداختند وتظاهر به‌قدرت میکردند . رومیان علائق‌را نشانهٔ ضعف و سستی میدانستند و معتقد بودند موجب شکست میشود وقتی در **نومانش** شکست خوردندقونسول روم **امیلین** فوراً دستورداد علائق باید از سربازان دور شود و دور کردند .

انضباط‌را برای‌حفظ اقتدار بقدری‌اهمیت میدادند که **مانلیوس** برای حفظ انضباط و اقتدار فرماندهی خود کار عجیبی کرد وآن این بودکه پسرش را بعنوان اینکه بدون دستور بدشمن حمله کرده کشت

■

۱ــ در زمان ماکه قرن اتم یا قرن‌فضا نامیده میشود نه اصول قرون قدیمه را اقتباس میکنند ونه افکار قرن ۱۷ و۱۸ ، امروز چابکی و ورزش هم بمنظور پرورش جسم و هم جزء تفریحات است و بین طبقهٔ پائین مردم و عوام ورزش با تظاهر شدید خود پسندی نوعی امتیاز مغرورانه وگردن‌کلفتی عامیانه جلوه‌کرده است در حالی‌که ورزش باید بصورت یك امر فرهنگی و بااصول علمی درجامعه تظاهر کند . مترجم

درحالی که او پیروز شده بود نظیر این اقدامات برای حفظ قدرت در بین سربازان زیاد بعمل میآمد مثلا ماریوس امر کرد طوایف سمبر ، توتن درموقع هزیمت مجاری رودها را تغییردهند منظورش این‌بود که سربازان‌مشغول باشندسیلا سربازان‌را بکار وریاضت‌وامیداشت وطوری آنانرا دچاررنج وزحمت کار مینمود که آرزوی جنگ میکردند که از زحمت کار برهند وهروقت‌احساس میکرد که ازجنگ هراس‌ونگرانی دارند « مثل جنگ با میتریدات که سربازان رومی‌ازآن میترسیدند» آنقدر آنها را بکارهای شاق وا میداشت که آرزوی جنگ نمایند .

تمام این اعمال برای اجتناب از تن آسائی و عیش و عشرت صورت میگرفت زیرا رومیان از استراحت میترسیدند نه از جنگ و دشمن ، از عیش میترسیدند نه از جیش و کارزار .

سربازرومی‌هرگزفرارنمیکرد زیرا سرباز ملتی که شعارخود را برتری وفرمانروائی برسایراقوام قرار داده بود وبه‌آن‌میبالیدوافتخار میکرد معتقد بود اگر فرار کند از زمرهٔ ملت روم خارج شده است .

در ازمنهٔ جدید در عصرحــاضر بسیار دیده شده که نظامیان نه تنها از میدان جنگ بلکه از خدمات زمان صلح هم گریخته‌اند علت اصلی این موضوع تنهــا تن‌پروری و تنبلی نیست بلکه چون از تمام طبقات مردم سرباز میشوند این شیوهٔ ناپسند از طبقات پست وپائین سر میزند وحال‌آنکه سربازان‌رومی ازمردم درجهٔاول وازطبقات عالی‌ملت تشکیل میشدند . ۱

■

۱ــ منظور طبقات ممتازه نبوده بلکه منظور طرزتربیت و خانواده‌های اصیلی بوده‌اندکه به سربازی داوطلبانه میرفتند. مترجم

بااینکه ارتش روم در مناطق مختلف میجنگید شنیده نشده است که بیماری در بین نظامیان رومی رخ داده باشد چه آنکه سپاهیان جنگی به‌زور بازو افتخار میکردند و اگر گاهی برای سربازی تنبیهی لازم بود خون اورا میگرفتند، بدیهی‌است چنین افرادی سالم‌وتندرست بارمیآیند و کمتر دچار بیماری و ضعف و ناخوشی میشوند . در اعصار بعد و حتی در زمان حاضر شنیده شده که ارتشی قبل از اینکه به‌جبهه جنگ‌برود یادرحین کارزار دچار ناخوشی و ضعف گردیده دراردوگاه متلاشی شده‌ازبین رفته است، واین نه از لحاظ عدم مهارت یا ترس‌بوده بلکه از لحاظ عدم رعایت بهداشت وناتوانی‌افراد بوده است که تمرین کافی وورزش لازم‌را نکرده بوده‌اند .

الوکل نویسندهٔ رومی در مورد خون گرفتن از سربازان انتقاد میکند ولی بنظر میرسد او نتوانسته حقیقت امر را تشریح نماید و تعبیرات غیر موجهی نموده است ، سرباز گناهکار را نمیخواسته اند تحقیر نموده بوسیلهٔ تنبیه بدنی شلاق یا سلب آزادی زندان یا اخراج از خدمت مجازات نمایند بلکه میخواسته‌اند باو بفهمانند که او لایق جنگ نیست وخون را که وسیلهٔ حرکت وجهش و غیرت و مردانگی است کمی ازاو میگرفتند تامرتکب خلاف نشود .

در جنگهای زمان حاضر بیشتر اتکاء تفوق ارتشها به کثرت افراد است . [۱] ولی ارتش روم ازحیث تعداد قلیل بود و بیشتر به‌قدرت

■

۱ ــ ولی در عصر فضا واتم اینموضوع دیگر بکلی اهمیت خود را از دست داده و موشك‌های قاره‌پیما و قدرت نیروی هوائی و بمب‌های اتمی و هیدروژنی مجالی برای‌کثرت افراد باقی نگذاشته . مترجم

معنوی و انضباط خود اتکاء داشت چون نظم و انضباط بحد کمال بود و بندرت اتفاق میافتاد از هم جدا شوند یا متفرق گردند حتی بعد از سخت‌ترین‌شکست ها فوراً بهم می‌پیوستند و بدلیری و نیرومندی خود تکیه میکردند واتحادوانضباط ودلیری جانشین کثرت افرادبود بعلاوه از لحاظ فراهم کردن آذوقه نیز راحت‌تر و سهل‌تر موفق میشدند و همچنین بواسطهٔ قلت افراد فرمانده بحال ووضعیت نفرات خود وقوف کامل داشت ومیتوانست بهتر مراقبت‌نماید.[۲] رومیان دشمنان خودرا که درغفلت آرمیده بودند غافل گیر میکردند ومخصوصاً مواقعی که‌شکست میخوردند غفلتاً بدشمن می‌تاختند وناگهان در میدان رزم پیدا میشدند و دشمن را دچار بهت مینمودند زیرا قادر بودند که مسافات بعیده را بسرعت طی کنند، بدیهی است این‌نیرو وقوای سخت جسمانی‌رامرهون تمرینهائی بودند که در زمان صلح ضمن کار و ریاضت تحصیل کرده بودند بعلاوه جاده‌هائی که میساختند بآنها کمک‌های شایسته مینمود.

بهمین جهات است که شنیده شده[۷] بر فرض اینکه رومیان بواسطهٔ کثرت عدهٔ دشمن یا علل دیگری گاهی شکست میخوردند سر انجام فتح وپیروزی باآنان بوده است زیرا دائماً جستجو میکردند که علت موفقیت دشمن چه بوده و همینکه می‌فهمیدند فوراً آن عامل‌را در بین خودشان بوجود میآوردند.

مثلا افراد طایفهٔ **اتروسك** درملاء عام با هم ستیزه میکردند که بدیدن زخم وخون وستیزه مأنوس شوند.[۸] رومیان این رسم را از آنها گرفتند ودر بین خود رواج دادند تاآنهاهم خون وزخم برایشان‌عادی تلقی گردد.

ژرف میگوید جنگ برای رومیان امتحان و صلح تمرین و آزمایش بود آنچه که در جنگها میآموختند در زمان صلح تمرین میکردند ازهرچیزی ممکن بود یکدفعه تعجب کنند و دفعهٔ دوم شیوهٔ خودآنها میشد شمشیرهای تیز و بران طوایف گل یا فیل‌های جنگی پادشاه **اپیر «پیروس»** رامیدیدندولی‌خیلی‌تعجب نمیکردند ومراسمی هم بین آنها راه نمییافت برای اینکه سوار نظام را سریع کنند و مثل فیلهای دشمن بسرعت بدوند لگام اسب را ول میکردند و جوانان را بسواری اسبهای بدون لگام عادت میدادند، جوانان زرنگ‌وچالاك بر اسبهای بی‌لگام‌ازفیل‌هاجلومیافتادند، وقتی‌شمشیرهای‌بر"اق‌اسپانیائی‌ها را دیدند شمشیرهای‌خود را کنار گذاردندتا توانستند عین‌آنرا اقتباس کنند، فن کشتی‌رانی را با مهارت آموختند و ازتمام مللی که باین فن آشنا بودند جلو افتادند .

بااین ترتیب بخوبی میتوان دریافت که رومیان هرچه را دربین سایر طوایف ممتاز وبرجسته مییافتند فوراً اقتباس میکردند از جزائر **بالئار** فلاخن‌اندازی‌ازاهالی **کرت** کمان کشی ازاهالی جزیرهٔ **رودس** کشتی سازی و کشتی‌رانی آموختند از الجزائر اسب‌های عالی بدست میآوردند و مورد استفاده قرار میدادند . در بین ملل قدیمه هیچ ملتی نبوده که تا این اندازه در تهیهٔ جنگ دوراندیش وپیش‌بین و درمیدان کارزار ونبرد بی‌باك و سرسخت وقوی باشد و این صفات ممتازه بیشتر موجب فتوحات وعظمت رومیان بوده است .

۳

علل عظمت رومیان

بنیانگزاران جمهوری روم اراضی را در کشور خود بین مردم بطور تساوی تقسیم کردند و همین اصل باعث شد که ملت بحد اعلای قدرت برسد و جامعه دارای اساس محکمی شود و ارتش روم قوی و نیرومند گردد و چون همه دارای زمین بودند نفع عموم اقتضا میکرد که آنرا حفظ نمایند و بالنتیجه کشور محفوظ میماند ولی همینکه

این قاعده را کم کم از دست دادند وتبعیض شروع شد همان بلائی بسر روم آمد که امروز در کشور ما ۱ برأی العین مشاهده میکنیم.

امروز کشورهای اروپائی در پیشرفت صنایع و اختراعات دوش بدوش هم پیش میروند ولی‌در کشورهای بزرگ پیشرفت بمراتب بیش از کشورهای کوچك است و در نتیجه کشورهای کوچك قادر نیستند بیش از حد استعداد خود قدرت نظامی داشته باشند ، اما در روم قدیم این مقایسه وجود نداشت در بین کشورهای فعلی اگر یك شهری یا کشوری یك میلیون جمعیت داشته باشد نمیتواند بیش از یك صدم جمعیت مثلا ده هزار نفرجمعیت سربازان او باشد اما در روم قدیم در بین پانصد هزار نفر جمعیت بسهولت پنجاه هزار داوطلب سربازی و حاضر بجنگ بودند در حالی که جمیعت یك میلیونی‌برای نگهداری ده هزار نفر سرباز در زحمت میباشد ولی ملت نیم میلیونی‌روم برای نگهداری پنجاه هزار نفر سرباز در نهایت سهولت تحمل داشت و کوچکترین اختلالی در امورآن راه‌نمی‌یافت. پس باید اعتراف کنیم که آنان مردمانی غیرازما بوده‌اند و درمقام تحقیق بوضع روم‌باستانی از همین علل پی میبریم و با سایرملل آنها را سنجیده تشخیص میدهیم که علل عظمت آنها در چه عواملی بوده است .

■

۱ ــ زمان مونتسکیو در فرانسه قسمت عمدهٔ اراضی یا تیول اعیان و شاهزادگان بوده و یا خالصهٔ دربار لوئی ۱۴ و قسمتی هم موقوفهٔ کلیسا بوده است وکار عدم تساوی و تبعیض و محرومیت قسمت اعظم مردم که باصطلاح آنروز طبقهٔ عوام بوده‌اند بحداعلا رسیده بود ودهقانان همان‌برده خاك‌بودند تا وقتی‌که استبداد و فشارکار را به‌انقلاب کشاند .
در رم قدیم هم‌عدم تساوی موجب‌انحطاط و سقوط روم گردید . مترجم

یك مقایسه بین عدهٔ سربازان روم و یونان و تناسب جمعیت شهرهای رم و آتن کاملا نشان میدهد که در یك زمان روم در کمال عظمت و یونان در منتهی الیه انحطاط بوده است . زیرا بعد از اخراج پادشاهان درروم یك سرشماری بعمل آمد و جمعیت روم چهارصد وچهل هزار نفر تعیین شد مقارن همان زمان در یونان نیز سرشماری کردند و عدهٔ یونانیان چهارصد و سی و یکهزار نفر بود اما در روم تعداد سربازان و سلحشوران بیش از یکصد هزار نفر بودند ، تقریباً یك $\frac{۱}{۴}$ ربع جمعیت آنجا بودند درصورتیکه در یونان بیست هزار نفرنظامی بیشتر نبود یعنی یك بیستم $\frac{۱}{۲۰}$ جمعیت . مقایسه بین تعداد نظامیان دو کشور و تناسب بین جمعیت آنان نشانهٔ کامل انحطاط یونانیان بوده است .

دراسپارت‌هم این‌وضع پیش آمد آژیس و کلئومن که ازسلاطین دوراندیش‌بودند وقتی متوجه شدند تعداد نظامیان تقلیل یافته و به هفتصد نفر رسیده و از این عده هم فقط صد نفر زمین دارند و بقیه زمین ندارند تا علاقه بکشورخود داشته باشند ، بسیار بیمناك شده ودر مقام اصلاح برآمدند واصول تقسیم اراضی را بکار بستند و مدتی‌طول نکشید که اسپارت اقتدار و عظمت اولیهٔ خود را بدست آورد و حتی برای آتنی ها هم خطرناك شدند و بدوره‌ای رسیدند که **لیکورك** گفته بود اسپارت نه هزار سرباز سلحشور دارد .

٤

روابط گل ها و پیروس پادشاه اپیر با رومیان
مقایسهٔ بین رم و کارتاژ
جنگ با آنیبال - سردار کارتاژی

قبایل گل از حیث سرسختی و جاه‌طلبی شبیه رومیان بودند و بارومیان بسیار جنگیدند و مثل رومیان برای کسب افتخار و موفقیت در جنگ و پیروز شدن بمرگ اهمیت نمیدادند و در جنگهائی که با رومیان داشتند پا فشاری مینمودند لکن عیبی در کار آنها بود که درست عکس آن در بین رومیان بشکل حسن جلوه میکرد . گل ها

بعلل شکست یا بدبختی های خود پی نمیبردند و در مقام تحقیق و تفحص بر نمیآمدند تاعیب را کشف نموده و آنرا رفع کنند واز معایب و مفاسدآن جلو گیری نمایند اما رومیان بمحض شکست و فتور در صدد کشف علت آن برمیآمدند مثلا سپرطوایف گل کوچك و شمشیر آنها کوتاه و بد بود، اما توجهی بآن نمینمودندواین‌مطلب قابل دقت است که رومیان غالباً به طوایفی برمیخوردند که غالب آنها به پستی و نیستی خود کمك میکردند و بدون اینکه بعلل شکست و اضمحلال خود پی ببرند به شکست تن میدادند. نظیر اینموضوع بین مکزیك‌و اسپانیا پیش‌آمدواسپانیائی‌ها مکزیکی‌ها را مضمحل‌نمودند. رومیان از پیروس پادشاه اپیر فنونی آموختند طریق سنگر بندی و راه و رسم اردو زدن و نیز استفاده از فیل در جنگ را از پیروس یاد گرفتند ودر تمام مدت جنگ با پیروس در عین حالی که قدرت کامل ومقاومت در مقابل او ابراز میداشتند تجربه های فراوان از رفتار و اعمال او فرا میگرفتند.

پلوتارك مینویسد: پیروس اجباراً با اسپارت جنگید زیرا مدت مدیدی‌بود هشت هزارسرباز پیاده وپانصد سربازسوار درحال‌استراحت نگهداشته بود و دیگر قادر بادامهٔآن نبود. پیروس مردی حادثه جو بود و دائم در سر سودای جنگ میپروراند و ماجراجوئی او بالاخره کشورش را به باد داد و پس از او هم حتی اسم اپیر در خاطره‌ها باقی نماند، **تارانتی ها** هم که متحد او بودند منحط شده ونمیتوانستند مثل اسپارتی‌ها (پدران خود) بجنگند وطوایف **سامنیت** را هم رومیان از بین برده بودند و برای پیروس کسی باقی نمانده بود ومتفقی‌نداشت و

نتوانست کاری بکند .

کارتاژ روزگاری قبل‌از رومیان به ذروهٔ اقتدار وعظمت وثروت رسیده بود ولی زودتر از رومیان هم رو بانحطاط گذاشت ، چیزی که بانحطاط کارتاژ کمك کرداین بود که برای اشغال مقامات عمومی پول داده میشد و هر کاری بدون پول صورت نمیگرفت . همینکه رشوه رواج یافت کارتاژ رو بزوال نهاد وسقوط کرد .

در حالی که در روم تصدی مقامات از طریق تقوی و درستی صورت میگرفت و هر کس که در امور عمومی پرهیز کارتر و متقی‌تر بود محترم‌تر و هیچکس نمیتوانست مقامی را اشغال کند مگر اینکه پاکدامن‌ومتقی بوده واز این‌جهت‌معروف وشایسته باشد [۱] .

در دولت‌هائی که بطریق جمهوری اداره‌میشوند مردم بایدبامور عمومی علاقه‌داشته باشند واگر مردم این رویه را از دست بدهند زیان آن بمراتب بیش از ظلم و ستم سلاطین مستبد است ، اگـر پادشاهی قانونی را نقض کند آنقدر زیان بخش نیست تا اینکه مجریان قوانین بخواهند در اجرای قوانین سهل انگاری کنند زیرا پادشاه برای‌حفظ موقعیت خود علاقهٔ بیشتری به حفظ کشوردارد تا افراد، ولی‌اگر قرار شود افرادی که امور عمومی را اداره میکنند اغراض شخصی ومقاصد و خواسته های بستگان‌خود را در کار کشوردخالت‌دهند همه چیز در کشور ازدست‌خواهد رفت و فسادی بی پایان کشور راخواهد گرفت .

مزیت کشورهای آزاد اینست که بیت‌المال خوب اداره شده و

■

۱ـ این مطلب دستور اسلام را بیاد میآورد ان اکرمکم عندالله اتقیکم

خوب مصرف گردد، در اینصورت اگر اختلالی هم پیش آید باز این دلخوشی هست که صرف عیش و عشرت و خدم و حشم نمیشود وعوائد عمومی برای مجالس بزم و کامرانی صرف نمیگردد ولی اگر در این کشورها متصدیان امور عمومی همان کار را بکنند آنوقت وای بحال مردمی که میخواهند در پناه آنان زیست کنند.

در کارتاژ همین وضع پیش آمد، عده‌ای ثروتهای سرشار اندوخته و دسته‌ای درفقر بسر میبردند، بین زمامداران تفاوتهائی درسلیقه بوجود آمده بودیکدسته همیشه طرفدارجنگ بودند و عده‌ای برخلاف آن، در حالی که مردم نمیتوانستند از محاسن زمان صلح برخوردار شوند ونه کاملاحاضر بجنگ بودند در حالی که در رم بمحض اینکه میخواستند جنگی را شروع کنند اول اختلافات را کنار میگذاشتند و همه یکدل ویك جهت بجنگ میپرداختند ولی کارتاژی هادر زمان جنگ بر نفاق و اختلاف بین خود دامن میزدند.

در رم حب مساوات وجود داشت و مردم تقریباً ازحیث ثـروت مساوی بودند وخوی پرهیزازتجمل در بین بعضی‌ازملل از اثرات‌عادات قدیمی رومیان باقی‌مانده، این صفت‌باعث شده‌بود که مردم تقوی داشته وقانون را دوست داشته باشند و امتیاز طلبی در بین مردم وجود نداشته باشد مردم با کمال رغبت امور خودرا به مجلس سنا تفویض میکردند زیرا میدانستند همهٔ سناتور ها پرهیزکار و متقی هستند ولی در کارتاژ همهٔ افراد میخواستند درهمهٔ‌کارها مداخله کنند ودر نتیجه کار به‌افتضاح و افراط و تفریط کشیده بود و با تمول زیادی که داشت با روم فقیر میجنگید، و حال آنکه اتکای به ثروت پایانی دارد وهمینکه به پایان

رسید و ثروت حیف ومیل شد سقوط وانحطاط شروع میشود و در کارتاژ همین وضعیت پیش آمد، امارومیان فقیر باتقوی که‌درقناعت وپرهیزکاری وپایداری بسرمیبردند و دارای قدرت اخلاقی بودند وهرقدر که از آن درکار کشورصرف میکردند زیاد میشد ۱ .

درکشورهائی که قدرت درید سلاطین است هراختلاف واختلالی در اموعمومی‌پیش آمد بسهولت پایان می‌یابد چه‌آنکه پادشاه مردم‌را ازقهرخود برحذر میدارد و مردم از ترس نمیتوانند رویهٔ اختلال‌آمیز ویااختلافات خودرا ادامه دهند اما در کشورهای جمهوری اختلافات بسهولت حل نمیشود بلکه وسعت می‌یابد زیرا اختلاف را کسانی باید رفع کنند که خود دچار اختلاف‌هستند، کارتاژ دچار این وضعیت بودو مردم ازروی طمع واغراض‌فردی‌کارمیکردند ودائم درمحاسبهٔ اندوختن واضافه کردن‌مال بودند، ولی رومیان که برای کسب افتخاروجاه‌طلبی زندگی میکردندبا کمال میل جنگ را استقبال مینمودند اماکارتاژیها باکمال سستی و تنبلی و بی‌میلی میگذرانند و سرانجام اینان ازپای در آمدند وآنها موفق شدند، چون هدف رومیان فرمانروائی بود وبا این سجیه بحیات خودادامه میدادندوحاضرنبودند طوری دیگرفکر کنند و باهیچ صلح وسازش وبند وبست کنارنمی‌آمدند مگراینکه شرایط آنرا خود تعیین نموده وتحمیل کرده باشند .

مثلا عواملی نظیرشکست یابی‌پولی یا سرکشی و طغیان طوایف

۱ـ قدرت اخلاقی‌لایزال است وبا استعمال فزونی می‌یابد ومال ومکنت باصرف آن کاستی می‌پذیرد نه تنها دراجتماعات بلکه در افراد این موضوع روشن تر صدق میکند . مترجم

مجاور و دست نشاندگان یا تقلیل جمعیت یا بدی اوضاع تجـارت و کسادی هیچیك ازاین پیش آمدها که ملل دیگررا حاضر بصلح وسازش میکند نمیتوانست سر پرغرور رومیان را بزیراندازد اما کارتاژیها ، بمحض مواجه شدن بایکی ازاین عوامل به‌سخت‌ترین شرایط تن درمیدادند

در روم و در اسپارت مردم ازروی رضا ورغبت وعلاقه از قوانین پیروی میکردند نه از روی ترس ویا مصلحت زمان بهمین جهت پشتیبان دولتهای صالح خود بودند دولت های آنها هم ازمردمی صالح و کاردان تشکیل شده بود که باتقوی ودرستی بکار ادارهٔ عمومی میپرداختندزیرا قدرت دولتهای جمهوری آنان پشتیبانی مردم بود .

رومیان در جنگ بـدواً از سربازان رومی استفاده میکـردند و بیگانگانی که به روم ملحق شده بودند هیچوقت درصف مقدم قـرار نمیدادند، وقتی هم قـومی را مقهور و مغلوب مینمودنـد بدواً تربیت میکردندو برای رزم آزمائی حاضرمینمودند وبآنها مثل یك آلت جنگی نگاه میکردند نه مثل یك سربازعلاقمند تااینکه کاملا تربیت شوند و هرقدر بهتروبیشتر تربیت میشدند برای الحاق به حوزهٔ جمهوری روم مقدم‌تر بودند، رومیها برای‌تربیت ملل مقهور بسیارزحمت می کشیدند از آنجمله طوایف **سامنیت** بودند که پس از بیست و چهاردفعه جنگ توانستند درعداد سربازان رومی درآیند، وقتی جنگ باکارتاژیهاشروع شد سربازان بیگانه‌ای که بعنوان متحد روم تربیت شده و در جنگ کارتاژ شرکت کردند هفتصدهزار پیاده وهفتادهزارسوارنظام بودند که از طوایف مغلوب ضمیمهٔ ارتش روم گردیده بود .

تیت‌لیو نویسندهٔ رومی مینویسد : موقعی که جنگ کارتاژ برای

دفعهٔ دوم شروع شد وسربازان درمیدانهای جنگ مشغول جدال بودند جمعیت روم بیش از یکصد وسی هزار نفر نبود ولی همیشه بیست و دو تا بیست وچهار لژیون آمادهٔ رزم بودند.[۱] این ارتش که چندین برابر نفوس روم بود همه از متحدین طوایف مغلوب بودند که تربیت‌شده و حاضر بجنگ بودند.

رومیان بیشتر بمدافعه می‌پرداختند ولی کارتاژیها قوای خود را صرف حمله وهجوم میکردند ودر ارتش ازافراد بیگانه سرباز بخدمت سپاهیگری میپذیرفتند و بالنتیجه اهمیتی که رومیها داشتند فاقد بودند واین خود باعث رجحان روم می‌شد، رومیان در جنگها معمولا بیش از یکی دو دسته روانه کارزار نمینمودند حتی با بزرگترین پادشاهان که میجنگیدند همین‌رویه راداشتند تنهاموقعی دسته‌های بیشمار بسیج‌نموده وحاضر بجنگ کرده بودند که با آنیبال سردار کارتاژی و قبایل گل دست وپنجه نرم میکردند زیرا هجوم آنان شدید بود بهمین جهت‌قوای رومی هیچوقت تحلیل نمیرفت وهمیشه قوی بود.

مرکز حکومت روم امنیت داشت زیرا مـرتب دولتهای دست نشاندهٔ متحد که تابع روم شده‌بودند وتقریباً سی دولت بودند دراطراف رم حلقه زده و شبیه برجهـای محافظ قلعهٔ رم را حفظ میکردند ولی کارتاژ واغلب شهرهای افریقای شمالی در آن عهد فاقد استحکامات بودند وهرحمله‌ای که بآنها میشد زود تسلیم میشدند و غالباً مهاجمین

۱ـ لژیون ها معمولاتعدادشان شش‌هزار نفربود وگاهی هم به ده‌هزار نفر میرسید. مترجم

فـاتح وموفق میگردیدند بهمین جهت **اگاتکل ، دگولوس ، سیپین** در اولین مرحله کارتاژ را مورد تاخت و تاز قرارداده و مردم آنجارا مستأصل کردند ، وچون تدابیر نظامی وجود نداشت، در جنگ باسیپین دچار قحطی گردیدند . یك موضوع کاملا احمقانه و برخلاف تدابیر سیاسی جنگ نزد کارتاژیها دیده شده که وقتی شکست میخوردندانتقام عدم‌لیاقت خودرا بامجازات فرماندهان خویش میگرفتند وسرکردگان خودرا به دارمی‌آویختند وازاطاعت آنان سرپیچی میکردند امادر روم وقتی قونسول‌فرماندهی ارتش‌را بعهده داشت حتی فراریان رابا کمال مجبت‌وتدبیر بدست‌آورده‌و بامهربانی مجدداً به جبههٔ جنگ میفرستادند وقتی کارتاژیها به اسپانیا رفتند وبه‌آنجا دست یافتند چنان بخشونت و وحشیگری‌پرداختند ومردم رازجروآزار دادند که وقتی رومیان‌بآنجا رفتندبرای مردم‌اسپانیا مثل فرشتهٔ رحمت بودند ومردم‌آنانرابا‌آغوش باز پذیرفتند ، کارتاژیهامبالغ هنگفتی‌صرف جنگ نمودند وعاقبت هم در اثر ستمگری وخشونت و شدت عمل نتوانستند موفق شوند . ۱ اما سپاه سوارنظام کارتاژ ازدوجهت برسوارنظام رومیان برتری و ترجیح داشت : اول بعلت نـژاد اسبهای آنها بود زیرا اسبهای اسپانیائـی و افریقائی براسبهای ایتالیائی رجحان داشتند دوم بعلت اینکه سوارنظام آنها کاملا مسلح بودند و سوارنظام روم کاملا مسلح نبود، رومیها این

۱ـ ستمگری راه کجی است وممکن نیست ستمگر بمقصود برسد ظلم‌را نباید موفقیت تصورکرد زیرا موفقیت ظلم همیشه موقتی‌است بخصوص فاتح‌که باید دربین ملت مغلوب بانهایت خوشرفتاری ومهربانی رفتارکند که خشونت وشدت غلبه را فراموش‌کنند . مترجم

نقیصه را تا وقتی که با یونانیان نجنگیده بودند دارا بودند و در موقع جنگ بایونان توانستند آنرا رفع کنند ودر جنگ اول روم با کارتاژ میدان رزم دشت بود و باینجهت رکولوس از آنها شکست خورد ولی در جنگ دوم هنراسبهای افریقائی باعث موفقیت آنیبال شد، سیپیون وقتی اسپانیارافتح کرد با ماسینی عقد اتحاد بست و بعلت داشتن همان‌اسبهای افریقائی بود که سوار نظام او در جنگ ذاتاً موفق شد و این مزیت و رجحان را از کارتاژیها گرفتند .

اهالی کارتاژ درفن بحرپیمائی مهارت کامل داشتند در حالیکه رومیهاهیچ اطلاعی‌ازدریانوردی نداشتند اما این فن آنطوریکه درزمان ما اهمیت دارد درازمنهٔ قدیم قابل توجه نبود و کشتی فقط وسیله حمل ونقل نیروی زمینی بود برحسب اتفاق یکی از کشتی های کارتاژ در ساحل روم بخاك نشست رومیان فوراً از موقع استفاده کرده در مدت کوتاهی ازآن اقتباس‌نموده و کشتی ساختند ودر حدود سه ماه عده‌ای دریانورد تربیت کردند وطوری در اینکار موفق شدند که در برخورد دریائی با کارتاژیها آنها را شکست دادند .

کارتاژ روزگاری در تجارت مقام مهمی را دارا بود اما همینکه اسکندریه بنا شد تجارت کارتاژ روبزوال نهاد،درازمنهٔ خیلی قدیم‌بعلت معتقدات مذهبی که رایج بود بیگانگان را بمصرراه نمیدادند ولی بعد از اینکه ایرانیان مصر را فتح کردند و سکنهٔ مصر را مغلوب نمودند تجارتی که در عهد تسلط یونان در مصر رونق بسزائی داشت ایرانیان بدست گرفتند در همین ادوار بود که اسکندریه رونق یـافت و تجارت کارتاژ روزبروز از بین رفت .

این مطلب بتجربه رسیده ملتهائی که بنای عظمت خودرا روی تجارت استوار کرده‌اند ممکن است مدتی کوتاه در حال اعتدال بسر برند اما باید دانست دورهٔ اقتدار آنها طولانی نمی‌شود زیرا در ابتدا بدون اینکه توجه کسی را جلب کنند کم کم سیر تکامل را می‌پیمایند تاوقتی که در پرتو تجارت صولت وقدرتی پیدا کنند سپس مغرورمیشوند واز حال آرامش وراحتی خارج گشته میخواهند اعمالی انجام داده و شهرتی در بین سـایرین پیدا نمایند . در چنین وضعی حسد دیگران تحریك شده وهمه درصدد برمی‌آیند آنانرا از عظمت و اقتدار و مقامی که درسایهٔ اغفال دیگران تحصیل نموده‌اند بیاندازند این وضعیت در کارتاژ بطور وضوح وروشن پیش آمد .

اختراع قطب‌نما و پیدایش باروت در جنگهای دریائی تأثیرات شگرفی نمود و وضع بحرپیمائی را تغییرات کلی داد ، مردم قدیم چون قطب نما نداشتند قادر نبودند از سواحل دور شده بوسط دریا بروند و چون کشتیهای آنها غالباً کوچك بود نمیتوانستند بوسیلهٔ پارو آنرا حرکت دهند وهرجا آب در سواحل راکد میشد و بشکل حوضچه‌ای درمیآمد برای کشتیها مثل بندر بود وچون بحرپیمائی تکامل نیافته بود اموری که در این راه صورت میگرفت زیاد وسیع نبود لذا برای جنگهای دریائی فوائد زیادی قائل نبودند بهمین‌جهت آریستیك میگفت مقاصد مارا کشاورزان انجام میدهند، علت اینکه به‌نیروی دریائی اعتنائی نداشتند علاوه بر نبودن قطب‌نما برای یك کار بخصوص دریائی ده برابر امروز میبایستی زحمت بکشند ورنج ببرند وموفقیت‌هم حتمی نبود چون کشتیهای بزرگ باکمال سختی براه میافتادند ونمیتوانستند درمواقع

لزوم و بر طبق احتیاج بحرکت آنها ادامه دهند و نیز سیر کشتی مطابق میل و فرمان ناخدا نبود و غالباً در جنگها بهمین علل از کشتی استفادهٔ مطلوب بعمل نمی‌آمد کما اینکه در جنگ **آکسیوم** « دماغه و شهری در یونان» آنتوان نتوانست مطابق دلخواه خود به سیر کشتیهای خویش فرمان دهد و دچار حملات کشتیهای اگوست شد .

ایامی که کشتی را با پارو حرکت میدادند هرچه کشتی سبکتر بود میتوانست بسهولت حرکت کند و کشتیهای بزرگ را با پاروی خود ازحرکت بازدارد، در ازمنه‌ای هم که کشتی باجریان بادحرکت میکرد اگر کشتی بادبان و دکل کافی نداشت قادر بحرکت نبود ولی وقتی قطب‌نما بوجود آمد طرز دریانوردی تغییر کرد وهمینکه جرأت کردند ازسواحل دور شوند و بسرعت ومقدار زیاد بداخل دریا بروند ساختمان کشتیها نیز تغییر کردو کشتیهای بزرگ ساختند که بتوانند تعداد بیشتری نیرو حمل کنند ، بعدها یك وضع جدید تری بواسطهٔ اختراع و بوجود آمدن باروت پیش آمد که قدرت کشتیها بمراتب تغییر کرد زیرا با باروت توپهای بزرگ ساختند ودرمقابل فشار توپهای بزرگ میبایستی کشتی‌های بزرگ و قابل مقاومت ساخته شود ومهارت‌های فنی وقابل توجه ودقت در آنها بکار رود .

قبل از پیدایش قطب‌نما و باروت تعداد نفرات مهم بود و عظمت نیروی دریائی بسته به‌زیادی نفرات بود ودر جنگهای دریائی سربازان بوسیلهٔ قلاب بطور ناگهانی کشتیها را نزدیك میکردند وجنگ تن به‌تن و باصطلاح دست به‌یقه درمیگرفت ولی بعداز پیدایش باروت و قطب‌نما موضوع نفرات تحت‌الشعاع ترقی صنایع کشتی‌سازی و توپ‌سازی قرار

گرفت وقدرت وعظمت ارتش دریائی منوط به‌تعداد کشتیهای بزرگ و توپ‌های بزرگ گردید، اینموضوع ازفتحی که دویلیوس قونسول رم کردبخوبی‌احساس گردید وهمچنین زمانی که رکولوس پیروز گردید تعداد نفرات ارتش روم یکصد و سی هزار و کارتاژی‌ها یکصد و پنجاه هزار نفر بودند معهذا کارتاژیها شکست خوردند علت مهم پیروزی رومیان کشتیهای بزرگ و توپهای سنگینی‌بود که ساخته ودارا بودند.

درزمان ما عمر یك پادشاه کافی نیست که بتواند درمقابل قدرت نیروی دریائی یك کشور عظیمی که در طی سالیان دراز بدست آورده خود را تجهیز نموده و قوای بحریه تهیه نماید زیرا اینکار مثل ازمنهٔ قدیم آسان نیست وشاید تنها کاری که نمیتوان بوسیلهٔ‌پول انجام‌داد ۱ همین یك کاراست، چه‌آنکه طول زمان و تجربه وتهیهٔ وسائل کافی را نمیتوان بسهولت بدست آورد واگر در این زمان یکنفر توانسته باشد چنین کاری را بندرت انجام دهد قابل تحسین است اما تقلیدآن بسیار مشکل وشاید قابل تقلید نباشد. ۲

عجیب ترین وقایع‌ازمنهٔ‌قدیم مقاومت آنیبال‌سردار کارتاژی‌است

■

۱ــ خوانندگان توجه‌دارند درزمان مؤلف فن‌کشتی‌سازی آنقدروسیع نبوده که ملتی‌کشتی بسازد وبملت دیگر بفروشد اما از اواخر قرن نوزدهم و قرن بیستم‌که فن‌کشتی‌سازی بسرعت توسعه یافته وکشتیهای عظیم و غول‌پیکر باظرفیت‌های بسیار زیاد ساخته شده‌کشورها توانستندکشتی ساخته وبدیگران بفروشند وسفارش ساختن‌کشتی قبول‌کنند و اینکار باپول میسر گردید.

۲ــ منظور مؤلف لوئی چهاردهم است که توانسته بود بسرعت قوای خودرا تجهیز نماید. زیرا دورهٔ مؤلف عهد لوئی چهاردهم است. مترجم

که با وجود موانع بسیار موفق گردید و همهٔ مشکلات بزرگ را تحت‌الشعاع همت وقدرت خود قرار داد، این‌مرد بزرگ تنها کسی است که رفتار او برای مقاومت باید وسیلهٔ اقتباس و عبرت قرار گیرد تا بزرگان وسران اقوام وملل دنیا بتوانند مثل او مشکلات را ازپیش پا بردارند .

جنگ دوم کارتاژ که بسیار مشهور شده و اغلب مورخان کیفیت آنرا نوشته ومردم روزگار بخاطر سپرده‌اند و ازآن یاد میکنند نمونهٔ شگفت‌انگیزترین پایداری‌های بشر در عهد باستان است ولی بنظر من عجیب تر از آن مقاومت رومیان بوده است زیرا بعد از چهار شکست بزرگ در **تسن** ، **ترازیمن** ، **کان** ، **تربلیس** که بدتر و فجیع تر از همهٔ آنها جنگ **کان** بود باز تن بصلح ندادند و سنای روم اعلام کرد تا آنیبال از خاك روم خارج نشود حاضر بصلح نخواهد شد و از دستور سابق‌خود که موقع جنگ با **پیروس** داده بود بهیچوجه منحرف نگردید.

دنیس‌هالیکارناس اینمطلب را در مورد **کریولان** سردار یاغی رومی نیز یاد کرده‌است، اومینویسد سنای روم باو اعلام داشت تا دشمن درخاك روم است ملت روم صلح را نمی‌پذیرد مگر اینکه طوایف‌ولسك که در آنزمان بروم‌آمده بودند بر گردند وپس‌ازآن حاضر بمذاکره خواهند بود .

روم صفات ممتاز عجیبی داشت که بیشتر در جنگ ظاهر میشد طوری اصول و مبانی حکومت را محکم نگه میداشت که در مواقع شکست عظمت و قدرت آن بیشتر ظاهر میشد مثلا در موقع شکست زنان اجازهٔ گریه کردن نداشتند، از بازخرید اسیران امتناع میکردند

ارتش شکست خورده را بدون هیچگونه اجر و مزد فوراً بخدمت وامیداشتند و به‌جزائر نزدیك مثل **سیسیل** میفرستادند تا وقتیکه دشمن از خاك روم خارج شود .

موضوعی که بیشتر باعث شکست و انحطاط ارتشی میشود تنها تلفات سرباز نیست زیرا از دست رفتن چند هزار نفر هم اهمیت ندارد مهمتر از دست دادن روحیه و یأس است که ممکن است برای ارتش محرومیت وشکست بوجود آورده وآنرا ازپای درآورد ، برای‌تشریح این‌مطلب دوسه موردرا ذکر میکنم :

یکی‌ازقونسولهای‌روم بنام **ژان وارن** که ازطبقات‌پست مردم بود وبرای تحقیر بزرگان ورجال روم اورا باین‌سمت انتخاب کرده بودند باکمال رسوائی از مقابل دشمن فرارکرد ولی سنای روم که مترصد مجازات او بود نخواست در آنموقع از آن شخص پست انتقام بگیرد زیرا حفظ روحیهٔ ارتش و جلب اعتماد و اعتبار مردم نسبت به قونسول برای حفظِ مبانی حکومت بیشترلازم بود لذا باستقبال او رفت‌که اورا نسبت به جمهوری علاقمندتر کند و عقاید او را که نسبت بجمهوری بسیار محکم بود ستایش کرد ، مورددیگر در بارهٔ‌آنیبال‌است‌که اغلب گفته‌اند اودریکی‌دومورد خبط وخطا کرد، آری یك حرف بدون تعقل تکرارمیشود وباکمال تأسف بصورت منطق وحق جلوه میکند. ایرادی که‌به‌آنیبال گرفته‌انداینست که چراپس ازجنگ کان روم را محاصرهٔ نکرد اما توجه نکرده‌اند که آنیبال اولا نمیتوانست دست بمحاصره رومیان بزند ثانیاً نمیخواست زیرا با فرض اینکه اینکار را میکرد بمقصود نمیرسید زیرا محاصرهٔ عده زبون ووامانده ازجنگ فجیع کان

جز نگرانی حاصلی نداشت ضمناً باید توجه داشت که بین نگرانی و ترس اختلاف بسیار است نگرانی رومیان از ترس نبود چون ذاتاً مردمی جنگجو وهمیشه جنگهای آنان با شجاعت و مردانگی پایان میبافت و چون توانائی بسیارداشتند ومیتوانستند بهمه جا کمك بفرستند محاصره در نظر آنان مهم نبود و نیز نگرانی رومیان ناشی ازضعف نبود بلکه در تدبیر و چاره‌جوئی جبران‌شکست بودند، در اینصورت نباید اسم آنرا نگرانی‌هم گذاشت .

عدهٔ دیگر گفته‌اند آنیبال وقتی سربازان خود را به شهر **کاپو** برد باستراحت وتن‌آسائی مشغول شدند و اینکار خبط بزرگی بود در حالیکه او ارتش خود را بهرجا میبرد همین حال را داشت و همه جا برای لشکریان او کاپو بود زیرا سربازان او درنتیجهٔ فتوحات متمول شده بودند و هرجا ثروت بوجود آید دیگر توقع کار و موفقیت نباید داشت، اسکندر هم دچار این وضعیت شد اما چون سپاهیان او همه از اتباع اسکندر بودند امر کرد تمام غنائم و بارو بنهٔ سربازان و حتی مال خودش را آتش زدند که ارتش او دچار سستی و فتور نگردد [1] لکن سربازان آنیبال‌چون مزدوربودند برای اومقدور نبود که چنین رفتاری باسربازان ارتش خود بکند بلکه باید تصور کرد که فتوحات او بیشتر باعث شد که سرنوشت او واژگون گردد زیرا محسود هموطنان خود واقع گردید .

■

۱ـ میگویند نادر شاه هم بعد از فتح هندوستان برای هر سرباز فقط یکصد روپیه اجازه داد تمول داشته باشند . مترجم

موضوع مهمی که میتوان برای آنیبال خبط فرض کرد اینست که آنچه بدست آورد نتوانست نگهدارد زیرا عیب کار او این بود که جنگهای او بموجب تصویب زمامداران کارتاژ نبود بخصوص وقتی به ایتالیا حمله کرد مردم کارتاژ به‌اوحسد میبردند عده‌ای‌هم اعتمادزیادی باوداشتند ودرنتیجه هردو دسته تحت تأثیر تمایلات خود برای او کمك نمیفرستادند و آنیبال ناچار بود کلیهٔ قوای خود را بمیدان جنگ بیاورد و هیچوقت قوای احتیاطی نداشت و چون عده‌ای را بایستی در شهرهای‌مفتوحه به‌ساخلو ومراقبت نگهدارد ودر بعضی نقاط عده‌ای را برای محاصره بگمارد لذاقوای او کم میآمد ودرنتیجه ارتش‌اوتمرکز خود را از دست میداد و متفرق میشد و کم کم قوایش تحلیل میرفت .

آری همیشه فتح آسان است زیرا وقتی یك فرمانده با تمام قوا جنگ میکند وموفق میشودفاتح‌است ولی حفظ نقاط وشهرهای مفتوحه کاری بس مشکل است .

من تصور نمیکنم آنیبال برضرر خود چیزی گفته و کاری کرده باشد زیرا او مردی نبود که دنبال سخن سنجی یا لطیفه گوئی برود بلکه او یکی از قهرمانان نامی عصرخود بوده‌است، مورخین به‌آنیبال نسبت داده‌اند وقتی شنید برادرش شکست خورده فریاد کشید و گفت کارتاژ سقوط کرد تصور نمیرود این نسبتها به چنین قهرمانی صحیح و بر طبق موازین عقلی باشد بدیهی است چنین رفتار و اظهاراتی موجب ناامیدی و یأس یاران و پیوستگان او میشد و ارتش را مأیوس میکرد وازیك فرمانده سلحشور و قهرمان چنین اظهاراتی بعید بنظر میرسد .

انسان از نوشتهٔ **تیت لیو** مورخ رومی متأثر میشود که بر این

قهرمانان نامی خود گل نثار میکند و مداحی میکند، او میبایستی مثل همر این پهلوانان بزرگ را با شرح و بیان کردن اعمال و رفتارشان تکبیر کند وستایش نماید.

آنیبال برای نجات میهن خود آنقدر که درخور توانائی وقدرت یك مرد سیاستمدار مدبر ویك فرمانده مقتدر نظامی بود کوشید ولی در مقابله با سی پین نتوانست موفق شود، اومدتی با سی پین جنگید ولی در این جنگ گردش روزگار ونامساعدی اقبال‌خواست به‌چنین سردار بزرگی که آنهمه قدرت و تدبیر وتجربه از خود نشانداده بود نیشخند زند و بایك قهقهٔ تمسخر آمیز اورا بزانو درآورد.

ارتش آنیبال در اسپانیا ودر جزائر ساردنی وسیسیل درجنگها شکست میخورد و دشمنان او دائماً تقویت میشدند ناچار او بمدافعه میپرداخت واین‌وضع‌باعث‌شده بود که رومیان میدان جنگ را بافریقا بکشندوفرمانده‌رومی‌سی‌پین‌را به‌افریقاروانه کنند تابتواند باپیشرفتهای خود کارتاژ را دچار نگرانی کند. زمامداران کارتاژهم مجبور شدند آنیبال را از میدان جنگ‌احضار کنند، وقتی آنیبال‌به کارتاژ مراجعت میکرد با دیدهٔ اشکبار بیاد فتوحات خود و رنجهائی که در جنگهای با رومیان برده بود با یکدامن حسرت و افسوس بکارتاژ باز میگشت: کارتاژ در اثر این وضعیت از درصلح درآمد وتعهد نمود در طی پنجاه سال ده‌هزارتالان‌غرامت‌پرداخت نماید و کلیه تجهیزات جنگی خودرا از قبیل کشتیهای بزرگ و فیلهای روئین‌تن برومیان تسلیم کند وبرای پرداخت غرامات گروگان بسپارد و تحت قیادت رومیان قرار گیرد و بدون اجازهٔ رومیان حق اعلان جنگ با هیچ ملتی‌نداشته باشد با این

ترتیب کارتاژ برای همیشه خجل و شکست خورده گردید **وماسی‌نیس** پادشاه کشورافریقای شمالی که دشمن‌دائمی کارتاژبود مقتدرتروقوی‌تر شناخته شد .

قبل از شکست کارتاژهمیشه جنگهای رومیان بزرگ ولی نتیجه آن که فتوحات آنها بود کوچك جلوه میکرد، ولی‌بعداز سقوط کارتاژ هر چه رومیان جنگیدند بعکس گذشته کوچك و زد و خوردها ناچیز بود ولی نتیجه‌اش یعنی فتوحات آنها بزرگ جلوه مینمود .

در آن عهد چنان مینمود که محیط زمین بدو قسمت تقسیم شده يك‌قسمت از این دائره را جنگهای روم و کارتاژ اشغال کرده و قسمت دیگر حوادثی است که پس از مرگ اسکندر در دنیای آن عصر واقع شده‌بود وهیچ توجهی بطرف مغرب‌زمین نمیشد واز معاهدهٔ بین‌آنیبال وفیلیپ پادشاه مقدونیه‌هم نتیجهٔ مثبتی گرفته نشد وفیلیپ علاوه‌براینکه نتوانست با آنیبال کمك کند رومیان راهم ازخود رنجاند .

۵

اوضاع کشور های یونان ومقدونیه درمصروسوریه

بعد از سقوط کارتاژ ۱

وقتی جنگ بین دو کشور مقتدر طولانی شد امنیت برای کسی

۱ـ در شروع باین فصل مؤلف دلش میخواهد باز از آنیبال بحث کند و از مهارت او سخن گوید و استدلال کند که این سردار کارتاژی بعلت ضعف دچار شکست نشد بلکه متفقین او باو نارو زدند وکشورش نیز باو کمك نکرد چون این مطالب را به تفصیل در پایان فصل چهارم آورده‌ام در اینجا دیگر تکرار نمیکنم . مترجم

باقی نمیماند همه در آتش حرص‌وولع وحمله و هجوم فاتح میسوزند و این خطاست اگر کسانی تصور کنند میتوانند خود را بر کنار کشیده و از دور در کمال راحتی تماشا کنند زیرا فاتح دائماً هوای جنگ درسر میپروراند و جری میشود و جنگجوئی خوی او میگردد و سعی دارد ملل ضعیف را یا مللی که مشغول تن‌آسائی‌ونشستن درخانه‌هستند مورد هجوم و حمله قرار دهد .

رومیان بعد از غلبه بر کارتاژ مصداق واقعی اینموضوع بودند زیرا بعدازآن کشور گشائی خودرا ادامه‌دادند وبطرف مشرق راندند .

کشورهای قوی آنزمان که میتوانستند بارومیان نبرد کنند ودر مشرق روم قرار داشتندچهار کشور ودولت قوی وعبارت‌بودند ازیونان، مقدونیه، سوریه ، مصر.

رومیان ابتدا بفکر تسخیر آتن و مقدونیه افتادند ما نیز بدواً اوضاع مقدونیه ویونان‌را بررسی‌میکنیم سپس به‌سوریه ومصرمیپردازیم .

کشورهائی که یونان را تشکیل‌میدادند **آکائی،اتولی،یئوسی** بود که هر کدام از شهرهای آزادی تشکیل شده بودند و مهمترین شهرهای یونان دراین‌سه‌قسمت بود که یك‌مجلس شورای مشترك‌داشتند و زمامداران آنان نیز بمعیت هم تصمیم میگرفتند و وقتی میخواستند بجنگ بپردازند عیناً مثل دزدان دریائی عمل میکردند مردمی بودند بسیار پول‌دوست وبدون ایمان و به‌عهد وپیمان وسوگند خود بی‌اعتنا .

ولی آکائیها مردمی نالایق وبی‌عرضه بودند ، دائماً ازهمسایگان خود توسری میخوردند و هم‌آنانرا اذیت میکردند، اما **یئوسیان** بسیار خشن و کوته‌فکر وهیچ وعظ واندرزی دروجودشان مؤثر نبود و اصولا

بکارهای عام‌المنفعه نمیپرداختند وهمیشه‌درفکر منافع آنی بودند وفکر دیگری نداشتند ولی باهمهٔ این صفات و در عین حالی که همیشه وضع آنها درهم‌وبرهم بود معهذا حکومت جمهوری آنها دوام‌داشت .

مردم شهر باستانی اسپارت روح سلحشوری را برای خود حفظ کرده بودند وتحت تعلیمات و نظاماتی که **لیکورك** درروحیهٔ آنها دمیده بود بار آمده وآن محیط را ازدست نداده بودند وبالنتیجه مردمی توانا بودند .

تسالی یکی دیگر از ممالك یونان تحت سلطهٔ مقدونیه بود و سلاطین **ایلیری** را رومیها ازبین برده وبردو طایفهٔ **آتامان‌وآکارتانی** گاه مقدونیه و گاه دیگران تسلط داشتند و درآن زمان آتن از حیث محیط معنوی اعتبار و اهمیت سابق خودرا از دست داده بود ،آتن که روزگاری‌دنیای عصرخود را مرعوب خودساخته وباعث تعجب جهانیان بود دیگر مورد توجه کسی نبود، جانشینان **دموستن** خطیب معروف و زبردست یونان مردمی متملق وبی‌مایه‌بودند که رویه‌های سست‌ومفتضح را ترویج میکردند وکارشان تملق سلاطین بود .

ولی باتمام این احوال رویهمرفته یونان ازحیث اصول و قوانین واوضاع واحوال طبیعی کشوری مهم ونیرومند بود و مردم همیشه آگاه و هشیار بودند و اگر کشورهای مختلف آن [1] با هم اتحاد میکردند هرگز یونان شکست نمیخورد .

■

۱ــ منظور ازکشورها شهرهای یونان میباشد چون در ازمنهٔ قدیم هر حاکم شهر خود را پادشاه میخواند و هر شهر راکشور میگفتند زیرا مستقل اداره میشدند . مترجم

سلاطین مقدونیه همیشه درفکر آن بودند که یونان‌را مطیع‌خود نموده و بر آن تسلط یابند . سه پادشاه مقدونی فیلیپ اول ، آنتی‌پاترو اسکندر همیشه یونان‌را نگران میساختند ولی نمیتوانستند آنرا مطیع ویا مقهور سازند زیرا منطقهٔ مقدونیه یك حصار طبیعی بود و محیط آنرا ازهمه طرف یالهای بزرگ کوه تشکیل میدادند وعبور از قلل آنها غیر مقدور بود ودر نتیجهٔ صفات اقلیمی و اثرات آب و هوا مردمش دلیر و جنگجو بودند ودر کار جنگ بسیار آزموده وبا تجربه وتوانائی کامل داشتند ، در عصر ما هم می‌بینیم مردم این منطقه از بهترین سربازان ترك هستند .

تا قبل از ورود رومیان به یونان یکنوع موازنهٔ قدرت یونان را حفظ میکرده زیرا **اتولی**ها با اسپارتها و آکائی‌ها با مقدونی‌ها اتحاد میکردند و در مقابل هم بودند ولی وقتی رومیان به یونان آمدند این موازنه بهم‌خورد . و اما مقدونیه:

گرچه سلاطین مقدونی اغلب مردمی با هوش بودند ولی غالباً روش‌خودرا همیشه تغییر میدادند وحوادث همیشه آنهارا متوجه‌مینمود که از هرگونه تلاش کوتاهی نکنند و چون قادر به تجهیز لشکرهای بزرگ نبودند از هر پیش‌آمد کوچکی نگران میشدند و نمیتوانستند بوسعت کشور خود بیافزایند و اگر باکمك متحدین خود موفق به پیشرفتی میشدند بلافاصله هم آنها را ناراحت میکردند و هم موجب میشدند که همانها در کارهایشان ایجاد اختلال نمایند . عجیب بود که سلاطین مقدونیه دائم درصدد بودند که با زمامداران شهرها بند و بست کنند وبین آنها اختلاف بیاندازند، بایکی‌ازدر نفاق در آمده وبادیگری

متفق شوند وملتها را باعمال خویش متوجه نمایند و بیشتر ازهمه فیلیپ مظهر این رفتار بود .

فیلیپ در اوایل سلطنت خود رویهٔ معتدلی داشت واعتمادیونانیان را جلب کرد ولی دفعتاً بدون جهت تغییر رویه داد وشروع به بدرفتاری و ظلم و ستم نمود و با اینکه برای حفظ منافع سیاسی و حتی پیشرفت مقاصد فردی خود لازم بود بیش ز پیش معتدل باشد معهذا به بهانهٔ بعضی تجاوزات کوچك یونانیان را اذیت کرد و رنجاند وبا چند عمل بیمورد و بی ربط خودرا نزد ملت یونان منفور نمود وحال آنکه چون بااتولی ها سازش کرده و جنگ را بنفع آنها پایان داده بود مقتضی بود برای جلوگیری از نفوذ دیگران باتمام اقوام وملل یونانی متحد شود امانه تنها اینکار را نکرد بلکه همان اتولی ها راهم بااعمال خلاف و بی رویهٔ خود ناراضی کرد و رنجاند و آنها را هم برعلیه خود تحریك نمود ! !
دراین میان رومیان ازفرصت استفاده کرده بااتولی ها سازش کردند و وارد یونان شدند ویونان را برعلیه فیلیپ واداشتند وفیلیپ نتیجهٔ رفتار زشت خودرا گرفت ودرجنگ معروف **سینوسفال** از رومیان شکست خورد و تسلیم شد و مجبور شد کشتیهای خود را واگذار نموده در طی ده سال یکهزار تالان غرامت بپردازد وارتش خودرا ازیونان خارج کند .

پولیپ نویسنده و مورخ معروف یونان که دارای افکاری عمیق وسنجیده ودقیق بوده وهوش سرشاری داشته بین نظامات رومی ومقدونی مقایسه میکند و معتقد است نظامات رومیان بمراتب بهتر از مقدونی ها بوده وما وقتی وقایع آن عصررا درنظر گرفته و بین معایب و محسنات این دوملت وجه تمایزی قرارمیدهیم گفته های پولیپ را تصدیق میکنیم .

رومیان هم در مورد **اتولی**ها رویهٔ فیلیپ را تکرار کردند یعنی ابتدا آنهارا ضعیف کردند زیرا میترسیدند با یونانیان بسازند و در هر شهری که فیلیپ یا سایر سلاطین اصول جدیدی برقرار ساخته بودند و قیود و مقرراتی وضع کرده بودند آزاد ساخته و دستور دادند عادات و رسوم و قوانین سابق بومی خودشانرا عمل کنند و با این عمل آنها را تحمیق کردند. یونانیان ساده دل تصور کردند واقعاً آزاد شده‌اند و در مقام جشن وشادی برآمدند از طرفی هم چاره‌ای جز تبعیت در مقابل فاتح نداشتند این‌رفتاررومیان زمینهٔ فتوحات بعدی‌ایشان دریونان‌شد.

مطلب دیگری که باعث موفقیت رومیان در یونان شد این بود که یونانیان کهنه پرست نه سلاح خودرا تغییر میدادند ونه رویهٔ‌جنگی وتاکتیك نظامی خود را عوض میکردند، زیرا حیفشان میآمد اصول کهنهٔ خود را که درسایهٔ آن موفقیتهائی نصیبشان شده بود ترك کنند.

اتولی‌ها که سیادت را در بارهٔ خود حق مسلم خویش میدانستند از رویهٔ رومیان بسیار ناراحت شدند و احساس کردند که فرمانفرمائی برخود مسلط کرده‌اند، یأس وناامیدی گریبان آنها راگرفت ودرصدد چاره برآمدند [۱] ایندفعه **آنتیوکوس** پادشاه سوریه را به‌یونان دعوت کردند و توانگفت اختلال اولی را باجنون دومی علاج کردند ولی او نیز سرانجام از رومیان دریونان شکست خورد.

«سلاطین سوریه

درمیان جانشینان اسکندر سلاطین‌سوریه ازهمه نیرومندتر بودند

۱ـ بشر درنتیجهٔ افراط‌کاری برای نجات خود ازورطه بورطه دیگر میافتد وهمیشه درضرر کاری است. مترجم

وتقریباً قسمت اعظم کشورهای داریوش را متصرف شدند اما چون غالباً سلاطین سوریه در آرزوی بدست آوردن مصر بودند وازرونق وعظمت مصر غبطه میخوردند همواره درصدد فتح آن بودند ومیکوشیدند که بمصر حمله کنند لذا از توجه بشرق غافل ماندند و در نتیجه چندین ایالت را در شرق از دست دادند ودر قسمتهائی هم که باقی مانده بود نفوذ آنها کم شد. این قضایا باعث گردید که قدرت سلاطین سوریه رو به انحطاط گذارد. برای اثبات این امر بوضع **سلوکوس** باید توجه کرد. سلوکوس بنیان گزار سوریه در اواخر عمر خود دولت **لیزیماك** سردار دیگر اسکندر را که پادشاه ناحیهٔ تراس بود ساقط کرد.

ولی در همین اوقات چندین شهر از شهرهای سوریه علم طغیان برافراشته ومستقل شده بودند و برای توفیق خود درتضعیف واضمحلال زمامداران سابق میکوشیدند ودرنتیجهٔ این جریان سه کشور بوجود آمد که عبارت بودند از **پرگام**، **کاپادس** و **بتسینی** و سلوکوس رو بضعف نهاد.

در تمام ازمنهٔ تاریخ و بین تمام اقوام و ملل دیده شده همینکه خواسته‌اند از حد معینی تجاوز کنند نگون بخت شده‌اند شاید حدود طبیعی کشورها یکی از عوامل اینموضوع باشد [1] رومیان هم وقتی از

۱ـ درزبان فارسی ضرب‌المثلی هست « فواره چون بلند شود سرنگون شود » مصداق واقعی اینمطلب است اما گوئی طبیعت برای مطامع بشر حد توقفی قائل نشده وطبایع زیاده‌طلب متوجه این معنی نیستند ولی درعمل دیده شده که اینهم حدی دارد و همینکه آدمی از آن حد خارج میشود متوقف یا واژگون میگردد و یك عامل غیر محسوس طبیعی از پیشرفت آن جلوگیری میکند. مترجم

حدود طبیعی گذشتند بدست اشکانیان سلاطین‌ایران از بین رفتند، خود اشکانیان هم نتوانستند ازحدود طبیعی‌خود تجاوز کنند و بر گشتند. در عصر ما « عصر مؤلف » عثمانیان همینکه خواستند از حدود خود پا را فراتر گذارند مجبور به باز گشت شدند دولت سوریه و دولت هخامنشی باندازهٔ اشکانیان اقتدار نداشتند زیرا سیروس دولت لیدی را فتح کرد ولی از یونانیان شکست خورد و خواست هردو قسمت را متصرف شود ولی نشد، سلوکوس پادشاه‌سوریه اگر قناعت کرده ودربابل مانده بود و نواحی‌ساحلی‌را به‌جانشینان آنتی گن (سرداردیگر اسکندر) واگذار میکرد از رومیان شکست نمیخورد ، زیرا به تجربه ثابت شده همینکه مقر سلطنت وتمر کز قدرت در قسمتهای فلات وزمین‌های پست و پائین باشد قسمتهای مرتفع را نمیتوان نگهداشت . و همچنین وقتی مرکز قدرت حکومت درقسمتهای بلند و مرتفع قرار میگیرد حفظ قسمتهای پست و پائین مشکل میشود و قدرت به‌آنجاها که میرسد ضعیف میشود اینستکه باید یکی را داشت ولی پادشاهان سوریه در آسیا میخواستند هر دو قسمت را متصرف باشند اما نتوانستند بخوبی نگهداری کنند . سلاطین سوریه ومصر دوقسم تبعه‌داشتند یکدسته مردم فاتح‌بودند ودستهٔ دیگر طبقهٔ مطیع . دستهٔ فاتح به‌حسب و نسب خود میبالیدند و اطاعت نمیکردند واگر گاهی مطیع میشدند باکمال اکراه اطاعت میکردند که راه ستیزه جوئی را باز کنند ، اما باید دانست اینان مردمی نبودند که ازروی افکار بلند و سجایای ذاتی اخلاقی استقلال طلب باشند و با طبعی بلند وآزاده بخواهند سیادت خودرا حفظ کنند وازرقیت دیگران رهائی یابند، نه، مردمی پلید متکبروازخودراضی ولجباز دائماً در مقام

ماجراجوئی وستیزه بودند ومیخواستند باحاکم و یا ارباب خود جدال نمایند .

مردم سوریه تحت تأثیر اخلاق درباریان خود به تجمل دوستی و تن آسائی عادت کــرده بودند ، سلاطین سوریه تصور میکردند مثل امپراطوران ایران وسلاطینی نظیر داریوش باید زندگی کنند آنهافکر نمیکردند جانشینان اسکندر هستند ونباید غرور وتن آسائی پیشه کنند ضعف و فتور دولتهای سوریه از دربار سرچشمه میگرفت و بمردم تعلیم داده میشد .

موجب یك‌دوره انحطاط ازرومیان هم‌اثرات اخلاق‌سوریان بود که کم کم درروم رفتار وعادات آنان رایج‌وموجب فساد شد، درآسیا همیشه تجمل دوستی وغرور بیجا وتن آسائی ازدربارسلاطین سرچشمه‌میگرفت وازدربار بمردم وبخصوص به‌لشکریان تعلیم‌داده میشده است [1] .رومیان هم درنتیجهٔ تماس باآنان دچار همین اخلاق وصفات شده وبسوی فساد وانحطاط سوق داده شدند .

آنتیوکوس پادشاه سوریه زمانی کارهای بزرگ انجام‌داده بود

■

۱ـ منظور مؤلف دربار سلاطین مستبدی بوده که سابقاً در آسیا و در کشورهای خاورمیانه وجود داشته است مثل‌دربار باب عالی عثمانی ویادربار سلاطین هند وامثال‌آن واینکه ازامپراطوران ایران یادکرده درقرون‌قدیمه و شایدهم دردورهٔ اخیرقاجاریه دربارمرکز عیش ونوش بوده وبمردم هم سرایت میکرده ولی اینرا هم باید دانست‌که رفتار دربار ضمناً نزاکت و ادب را هم بمردم میآموزد . دربار فعلی ایران مرکزکار وفعالیت ومنبع الهام دولت در انجام امور عمرانی وپیشرفتهای سریع‌کشور است . مترجم

اومردی مجرب و آزموده بود ولی وقتی با رومیان جنگید مثل این بود که مشاعر خودرا ازدست داد زیرا مثل کسی که میخواهد به‌تماشا برود باعدهٔ قلیلی ازقوای خود به‌یونان رفت وتمام وقت خودرا به‌عیش وعشرت میگذراند، بدیهی است در چنین وضعی دچار شکست میشدوشد وهراسان و ترسان به‌آسیا فرار کرد، دراین جنگ رومیان فیلیپ را بکمك دعوت نمودند وفیلیپ با کمال عقل وبا تمام قوای خود بیاری رومیان شتافت ووسیلهٔ موفقیت وفتح آنان شد . فیلیپ در این جریان دو محرك داشت یکی حس انتقام وتفوق به کشور اتولی و دیگری حسدی که نسبت به آنتیو کوس داشت . این دو علت سبب‌شد که دعوت رومیان را اجابت کند چون درضمیر فیلیپ بهیچوجه سرپیچی ازخواهش ودستوررومیان نمیگذشت وتصور چنین امری رانمیکرد وباید گفت نمیخواست ازتسلط رومیان نسبت بخود بکاهد .

اما آنتیو کوس بسیار بد عمل کرد او تصور کرد رومیان درآسیا اورا راحت میگذارند درحالیکه درآسیاهم اورا دنبال کردند و مغلوب شد وبا بدترین وضعی مواجه گردید دچار بدبختی وپریشانی شد و به‌ـ سنگین‌ترین شرایطی که ممکن‌است یك‌پادشاه مغلوب تن دردهد مجبور به‌قبول شد .

بنظرمن کمتر همتی نظیرهمت پادشاهی است که درعصرماسلطنت میکند ۱ ، او ترجیح میدهد درزیرتخت‌وتاج خود دفن‌شود تاحرفهائی

۱ــ منظورمؤلف لوئی‌چهاردهم است که درعصراو باکمال قدرت سلطنت میکرده است .

بشنود یاوضعی به‌بیند که شایستهٔ پادشاهان نیست افکار او بقدری عالی است که تحمل سقوط ونزول‌را تصور نمیکند وحاضر نبوده و نیست که عدم مساعدت روزگار با بخت واقبال راقبول نماید، او کاملا میداند که تنها شهامت وعظمت فکری وقدرت ممکن است تخت و تاج او را حفظ کند وقبول زبونی‌نمیتواند هیچگونه مقصودی‌را امکان‌پذیر نماید [۱] .

آری بسیارسلاطینی‌بوده‌اند که میدانستند درمیدان‌جنگ‌چگونه باید عمل کرد واین فن‌را آزموده وآموخته بودند اماآنهائیکه رعایت احتیاط را نمیکردند نادر و انگشت شمار بودند که در عین احتیاط میتوانستند جنگ‌را اداره کرده وجریانات اورا دریابند اینها بودند که حوادث را قبل از وقوع پیش‌بینی میکردند و ترس و هراسی از وقایع نداشتند .

بعد از سقوط آنتیوکوس دیگر دولت نیرومندی که از حیث زیادی نفوس ورواج تجارت ووفور نعمت قابل ذکر باشد غیراز دولت مصر وجودنداشت وهمچنین دولتی که ازلحاظ‌قدرت بری‌وبحری قابل توجه باشد که بتواند برای رومیان قابل اعتنا بوده ویا خطرناك جلوه کند تنها مصربود وبس آنهم سلاطینی فاسد ومعیوب داشت .

■

۲ـ همانطوریکه در اغلب موارد چه در این‌کتاب وچه درکتاب روح‌القوانین منتسکیو بعضی اعمال مستبدانهٔ لوئی چهاردهم را انتقاد و نکوهش کرده عزم راسخ و همت بلند و عظمت فکری این پادشاه را نیز ستوده و از پادشاه مقتدر فرانسه به‌کنایه واشاره صفات یك پادشاه باعظمت و یك فرمانده مجرب دوراندیش را مقایسه نموده وتوجه‌کرده‌است واورا سمبل قدرت‌وعظمت یك‌پادشاه قرارداده . مترجم

سلاطین مصر علاوه بر اینکه عاقل نبودند قسی القلب و ناجوانمرد و احمق هم بودند از نظر فردی نیز شهوت‌ران وهرزه ومرتکب اعمال زشت میشدند و در انظار مردم خوار و منفور و بسیار کثیف و موهون مینمودند پایهٔ تخت و تاج سلاطین مصر همیشه میلرزید زیرا در داخل کشور خود منفور بودند بهمین جهت در خارج هم نمیتوانستند سیاست قوی واقتدار کافی داشته باشند لذا به‌رومیان متوسل میشدند .

یك علت اساسی دیگرهم در کارسلاطین مصر وجود داشت و آن این بود که بنا بعادات دیرینه‌غالباً زنها سلطنت میکردند وجزء قوانین اساسی کشور قدیم مصراین بود که خواهر بجانشینی برادر پادشاه میشد و برای اینکه اختلافی پیش نیاید خواهروبرادرباهم ازدواج میکردند اما این رویه بجای ایجاد اتحاد تولید مشکلات بزرگ میکرد و توان گفت بدترین وضعی که ممکن‌است بوجود میآورد چه آنکه مناقشات و اختلافات کوچك خانوادگی تبدیل بمشکلات مهم کشوری میشد و سررشتهٔ امور و نظم عمومی پاره میگردید و سرانجام کشور دارای دو فرمانروا میشد که هر کدام شجاع تر بودند مردم اسکندریه را برعلیه دیگری تحریك میکردند و بمخالفت وامیداشتند ومردم هوچی ورجاله هم همیشه برای آلت شدن و جنجال بپا کردن حاضر بودند و با یك اشاره کشور را دچار تشنج مینمودند بعلاوه درسیرن شهر قدیمی یونان درشمال افریقا وجزیرهٔ قبرس شاهزادگانی وجود داشتند که‌ازخانوادهٔ سلاطین مصر بودند و غالباً ازبین آنها مدعیانی برای تخت و تاج مصر پیدا میشد .

عظمت و اقتدار سلاطین مصر ذاتی نبود بلکه در نتیجهٔ کمك

همدستان یونانی خود را نیرومند میکردند ، نه تنها مصریان بلکه سایر سلاطین آسیا نیز از یونیان کمك میگرفتند ولی رومیان برای آنکه سلاطین مصر را از این منبع نیرو محروم کنند دو عمل انجام دادند که آهسته آهسته و بطور غیر محسوس قوای مهم را از مصریان منتزع نمودند، اول آنکه یونانیان را مجبور کردند که بدون موافقت آنان حق اتحاد با کشور دیگر نداشته باشند وهیچگونه کمکی نکنند و وارد جنگ نشوند، دوم اینکه مصریان را مجبورساختند از کشورهائی که باروم قرارداد بسته ومتحدهستند کمك نخواهند وافرادنظامی آنهارا بخدمت نظامی خود نپذیرند نتیجه این شد که مصریها مجبور گردیدند تنها بقوای خود قناعت کرده و کمکی نداشته باشند وبا این ترتیب رفته رفته تضعیف شدند و خطری برای رومیان نداشتند .

یونانیان مردمی آزاده و علاقمند بشرافت و مفاخر ملی خود بوده و بسیار دوست داشتند قانع و صبور زیست کنند و علاوه بر این صفات ذاتی به ورزش عادت داشتند در غالب شهرهای یونان انجمنهای ورزشی و مسابقات دائمی ترتیب میدادند و اشخاصی که در مسابقه پیش میبردند بسیار مفتخر و برسر آنها تاجی بنام افتخار میگذاشتند و این اعمال حس رقابت مردم را تحریك میکرد .

بدیهی است چنین ملت ورزیده و آزاده‌ای نسبت بمردمی که بدون چنین امتیازاتی بحال وحشیگری و ولگردی باشند در میدانهای جنگ مسلماً موفقیت خواهندداشت وپیشرفتهای شایان تمجیدنصیبشان خواهد شد . زیرا درازمنهٔ قدیم که با زور بازو و مهارت و چابکی در استفاده ازاسلحه میتوانستند جنگ را برده و فاتح شوند قطعاً این دسته

موفق‌میشدند، بهمین‌جهات بود که رومیان از کمك یونانیان نسبت بمصر نگران بودند و آنها را از هم جدا کردند .

این کیفیات را در مورد ارتش ایران در عهد داریوش نیز غالب مورخان ذکر کرده‌اند و ایرانیان بهمین جهات موفق گردیدند .

٦

چگونه رومیان ملل دیگر را مطیع خود ساختند

رویهٔ رومیان درمطیع ساختن اقوام وملل عجیب و قابل ملاحظه است زیرا رومیان دشمنان‌خودرا بدست متحدین خودسر کوب مینمودند و بلافاصله همان متحدین را از بین میبردند و با دور و تسلسل این روش توانستند به تمام یا اغلب اقوام و کشورهای آنروزی مسلط شوند مثلا فیلیپ را بکمك اقوام اتولی که با آنهامتحدبودنداز پای‌در آوردند

و فوراً اتولیان را به بهانه‌ای که به **آنتیوکوس** بکمك پادشاهٔ مقدونی نزدیك شده‌اند ازبین بردند، سپس بر آنتیوکوس بکمك اهالی جزیرهٔ **رد** تاختندوغالب شدند ولی کمی‌بعد **ردیان** را هم بعنوان اینکه واسطهٔ **پرسه** آخرین پادشاه مقدونی شده بودند ساقط نمودند و با اینکه آنها را بسیار محترم و معزز داشته‌بودند برای همیشه ازبین بردند، این‌بود رسم رومیان و علل موفقیت آنها .

در این روش سنای روم هم سهم بسزائی داشت سنا بیدار وهشیار بودو با اینکه در طی اینهمه موفقیت و فتح و فیروزی که طبیعتاً باید در نتیجهٔ غرور فتح غفلتی دست دهد سنا غافل نبود و بر هیچیك ازملل مغلوب ترحم و ایفا نمیکرد و در حین جنگ و لشکر کشی و فعالیت دولتهائی که یکی بعد از دیگری ساقط میشدند میبایستی امور خود را در سنای روم حل و فصل کنند و باید گفت سنای روم در عین حالی که قانون وضع میکرد یك دادگاه عالی هم بود وقضاوت هم میکرد زیرا مجازات وپاداش در دست سنا بود همینکه جنگ در قسمتی خاتمه پیدا میکردبرحسب لیاقت و یا تکامل سزا ویا جزائی برای اشخاص‌تعیین میکرد از مغلوبین غرامت میگرفت و به فاتحان و اتباع روم پخش میکرد و از اینکار دو نتیجهٔ عالی میگرفت :

اول آنکه عده‌ای بطمع‌استفاده درحوزهٔ اقتدارروم وارد میشدند دوم کسانی کـه از رومیان میترسیدند نـاتوان تر و ضعیف‌تر میشدند هروقت جنگی درمیگرفت سنای روم ساکت درانتظارفرصت می‌نشست وهر گونه توهینی را تحمل میکرد تا زمان انتقام فرا رسد واین تحمل وبردباری براقتدار وعظمت سنا میافزود، هروقت یکی ازاقوام مغلوب

عده‌ای مقصر را برای تنبیه نزدسنای روم میفرستادند سنا آنانرا مستقلا وبطور انفرادی تنبیه نمیکرد بلکه تقصیررا متوجه تمام افرادآنقوم و ملت مینمود که‌اجرای مجازات‌زیرا برای روم فواید عمومی در برداشت و انتقام عمومی میگرفت و شدت بخرج میداد .

بدرفتاری‌شدید رومیان‌نسبت‌بدشمنان‌باعث شده‌بود که هیچکس بفکر توطئه نمیافتادواز درمخالفت بر نمیآمد ومردم اجتماعی‌نمیکردند و کسانی که از خطر دور میزیستند احتراز میکردند که بدان نزدیك شوند بهمین جهت کمتر پیش میآمد که قومی بر علیه رومیان مقدمتاً مبادرت بجنگ کند ولی‌رومیان هروقت‌دلشان میخواست واقتضامیکرد بهرملتی حمله میکردند وبانواع بهانه‌های مختلف بجنگ میپرداختند و کمتر ملتی بود که از شر آنان در امان باشد .

به سفرا ونمایندگانی که نزد ملل دیگر میفرستادند عادت داده بودند با خشونت مذاکره کنند و این رویه باعث میشد ملتهائی هم که سفرا و فرستادگان روم را می‌پذیرفتند وقتی با رویهٔ خشونت آمیز مواجه میشدندآنها هم باخشونت جواب‌میدادند و بدرفتاری‌میکردند و همین بهانه‌ای بود برای شروع بجنگ .

قراردادها ومقاوله نامه ها وعهود رومیان فقط برای این بود که جنگ موقتاً موقوف‌شود وهیچوقت قراردادهای صلح را ازروی‌حقیقت وخلوص وبقصد صلح‌دائمی منعقد نمیکردند زیرآنها میخواستندهمه‌جا را تسخیر کنند اگر گـاهی معاهدهٔ صلحی می‌بستند چنان شرایط سنگینی بطرف تحمیل مینمودند که منجر باضمحلال و سقوط مخاصم میشد، مثلا طرف را مجبور میکردند قوای خود را محدود ، قلعه های

خود را تخلیه وهرچه وسائل جنگی از قبیل اسب و فیل جنگی داشتند و همچنین کشتیها و سایر سلاحهای خود را تسلیم کنند و یا بسوزانند و حتی گاهی ملل دریانورد را مجبور میکردند از ساحل عقب رفته در داخل فلات ودشتها سکونت اختیار کنند .

وقتی پادشاهی‌را مغلوب‌میکردندغرامتهای‌سنگین‌ازاومیخواستند و گاهی بعنوان هزینهٔ جنگ و گاهی بعنوان مالیات میگرفتند وپادشاه مغلوب هم ناچار بملت خود تحمیل میکرد و درنتیجه نزد مردم منفور میگردید .

رومیان برای متزلزل داشتن وتهدید وهراس شاهان به‌حیله‌های سیاسی متوسل‌میشدند، ازآنجمله وقتی با پادشاهی صلح میکردندیکی از فرزندان یا برادران او را به گروگان میگرفتند و باید آن شخص وارث تخت و تاج و ولیعهد باشد که در حیطهٔ اقتدار و اختیار رومیان بوده و اگر شخص گروگان از بستگان دورتر شاه بود او را تحریك میکردند و وسیلهٔ تهدید قرار میدادند، و اغلب این اشخاص که با شاه مخالف بودند همینکه قیام میکردند رومیان اورا به عنوان متحد روم معرفی میکردند و بدینوسیله او را از هر گونه تعرض مصون میداشتند واین خود بهترین وسیله برای تزلزل‌دائمی سلاطین‌دست نشانده‌بود.

متحدبودن‌روم گرچه یکنوع مضیقه‌بودولی چون‌هر کس‌هواخواه روم میشد افتخار میکرد و از طرف رومیان هم حمایت میشد سلاطین ملل‌مختلف برای بدست آوردن این‌عنوان هر کاری را قبول‌میکردند و بهر پستی تن درمیدادند ولی میدانستند که غیراز سیاست رومیان راه

دیگری نباید بروند و مشی سیاسی آنها را روم تعیین میکرد.[۱]

عنوان اتحاد روم باشکال مختلف درمیآمد: طوایفی‌مانندطوایف **لاتن وهر نیك** در فتوحات و امتیازات با رومیان شریك بودند عده ای هم مثل یك مستعمره بودند که از قدرت روم بهره‌مند میشدند بعضی از قبایل هم مثل طوایف **مامنس، آتالوس، ماسینی** چون پیشرفت کشور خود را مرهون رومیـان بودند خواه ناخواه برومیان می‌پیوستند و دسته‌ای هم کشورهائی بودند که با رومیان عهد و پیمان بسته بودند مثل مصریها و **بیتینی** و **کاپادس** و بعضی از شهرهای یونان که غیر از تابعیت رومیان راه دیگری نداشتند وبحکم اجبار متحد روم میشدند.

رومیان گاهی در بعضی‌از کشورهامردم راآزاد میگذاشتند که از قوانین کشور خود آزادانه بهره‌مند شوند ولی عده‌ای از هواخواهان خودراوادارمیکردنددر بین مردم شایع کنند غیر از دستورات و اوامر رومیان ازهیچ‌قانون وقاعده‌ای نباید پیروی شودوچون این‌عده بمردم

۱ـ اینکه گفته اند تاریخ تکرارمیشود حرف صحیحی است همیشه ودر کلیهٔ ادوار تاریخ بشر ملل ضعیف و زمامداران فاسد یا نالایق آنها برای حفظ خودحمایت دول‌قوی یا دولتهائیکه خودرا قوی نشان‌داده وزور گفته‌اند نسبت بخود جلب میکنند در همین عصر ما می‌بینیم‌که رجال و سیاستمداران اغلب‌کشورهای ضعیف و عقب ماندهٔ جهان حمایت دولت امریکا یا انگلیس‌و احیاناً شوروی را بوسائل مختلف نسبت بخود جلب مینمایند و همه گونه تحمیلات سیاسی را قبول و می‌پذیرندکه دوست امریکا یا انگلیس یاشوروی شناخته شوند و برای ارضای خاطر بیگانگان و مقاصد سیاسی و نظامی‌آنان و آماده‌کردن طرق استفاده های اقتصادی خارجیان ،ملت خودرا در فشار و مضیقه میگذارندکه بنحوی‌ازانحاء رضایت بیگانگان رانحصیل‌نمایند. مترجم

تفوق داشتند بالنتیجه همان قوانین رومی اجرا میشد و از آزادی و قوانین محلی اسمی بیش نبود گاهی هم از قانون وصیت استفاده و بر کشورها استیلا مییافتند .

مثلا **آتالوس** و **نیکومد** و **آپیین** را وادار کردند تا وصیت کنند که : ارتش روم ورومیان باید بر کشورهای آسیائی **لیبی** و **بیتینی** تسلط داشته فرمانروا باشند، وهمچنین **سیرن** بملت مصر وصیت کرد که تحت نظر رومیان زندگی کنند و حکومت رومیان را بپذیرند) این نیز یك نوع حیلهٔ سیاسی بود که باینوسیله کشورها را تحت انقیاد در میآوردند نه تنهاموضوع وصایت بلکه انواع وسائل ولطایف الحیل بکار میبردند تا توفیق وسیادت از آن آنان باشد .

رومیان پادشاهان مقتدری را که درتحت انقیادخود درمیآوردند همیشه در ضعف و ناتوانی نگهمیداشتند و نمیگذاشتند با دولتهائی که بین آنها عقد اتحاد و دوستی مستقلی وجود داشت روابطی داشته باشند وآنانرا ازهر گونه کمك وپشتیبانی محروم مینمودند وچون غالب آنها در دایرهٔ نفوذ روم بودند هیچکدام جرأت نمیکردند باهم متحد شوند و غالب اختلافاتی که بین همسایگان روم وارد شده طرفین را ملزم به حل وفصل اختلاف مینمودند نتیجهٔاینهم این بود که نیروهای نظامی و قدرت ومزیت جنگجوئی وشهامت وشجاعت ازآنان سلب میشد .

اگر گاهی اتفاق میافتاد پادشاهی فتحی میکرد فوراً سفیری از روم میرسید و حاصل فتوحات را از اومیگرفت، این جریان نظایر بسیار داشت از هزاران یکی داستان **انتیوکوس** است که با یك کلمه اورا از مصر بیرون کردند .

چون رومیان از قدرت جنگی ملل اروپا کاملا مستحضر بودند اجازه نمیدادند هیچیك از سلاطین آسیائی بر نواحی اروپا تسلط داشته باشد و چون احتمال تجاوز میدادند قانون ثابتی برای اینموضوع وضع کرده و تخلف از این قانون را با جنگ و سرکوبی مجازات میدادند بامپرادات بهمین علت جنگیدند زیرا او از این قاعده تخلف ورزیده وعده‌ای از اقوام بربر را تحت تسلط خود درآورده بود .

دنیس هالیکارناس دربارهٔ رومیان مینویسد در هر گیرو‌داری مداخله میکردند و بمحض اینکه میدیدند دو قوم با یکدیگر جنگ میکنند و لواینکه باهیچیك دوست ودشمن نبودند معهذا خودرا بمیان انداخته ومثل پهلوانان داستانهای قدیمی و قهرمانان ازضعیف حمایت مینمودند و رسم آنها این بود که هر کس از آنها کمکی میخواست فوراً اجابت میکردند ، نباید تصور کرد که این رسوم در یك مورد یا اتفاقی بوده است بلکه رومیان اصولا اساس سیاست خود را براین پایه قرار داده بودند ودرمورد تمام کشورها از بزرگ و کوچك بطور تساوی اعمال میکردند .

رفتار رومیان دراینمواردیکنواخت بود درمورد آلنسیوم همانطور رفتار کردند که در بارهٔ **کارتاژ** وپادشاهان آسیائی، درحالی که بحریهٔ کارتاژ با قدرت آلنسیوم قابل مقایسه نبود و طوایف لاتن و هرنیك را برای تسلط برقبایل **ولسك** و تسکان وسیله قرار دادند و **ماسینی و امنس** را برای انقیاد فیلیپ واداشتند درصورتی که بهیچوجه قابل تطبیق و مقایسه نبودند باز نظیر آن رفتار دیده میشود که در مورد از هم پاشیدن قسمتهای چهارگانهٔ مقدونیه کردند و برای بهم زدن شهرهای

کوچك لاتن عیناً همان اعمال را نمودند، تمام این موارد میرساند که قاعدهٔ ثابت رومیان ایجاد تفرقه بودو بس. اصول و قوانین آنها را در این مورد غیر قابل تغییر ملاحظه میکنیم و دیده میشود **سنای** روم برای این منظور تعلیماتی میداد مثلا سنای روم مقرر داشت در جمهوری **آکائی** که از چند شهر کوچك تشکیل یافته بودهر شهری بر طبق آداب ورسوم واصول مخصوص بخود اداره شودواز حکومت مشترك واحد تبعیت نکنند همین عمل را دربارهٔ جمهوری **بئوسی** کردند زیرا وقتی با **پرسه** جنگیدند در پایان جنگ شرط عفو وصلح را این قراردادند که شهرها با هم اتحاد نداشته باشند و رشتهٔ ارتباط خود را پاره کنند و بدینوسیله آتش اختلاف را بین قبایل و طوایف مختلف و شهرها دامن میزدند. [۱]

وقتی در کشوری اختلافی رخ میداد عادت رومیان این بود که دربارهٔ آن اختلاف اظهار عقیده کنند و از این طریق مخالفین خود را

■

۱ ـ در اینجا مؤلف بپادشاه فرانسه در عصر خودکه لوئی چهاردهم بوده توصیه میکند یا بهتر بگوئیم در لباس توصیه انتقادی مینماید و میگوید: اگر پادشاه ما از اصل مهم حمایت از ضعیف و تفرقه برای پیشرفت مقصود تبعیت میکردتنها ملتی راکه مانع پیشرفت مقاصد او میباشد میتوانست متشتت ومتفرق سازد وسپس اشاره به وضع **ژاك** دوم پادشاه انگلیس مینماید که قرارداد اتحاد با فرانسه داشت واورا از تخت وتاج محروم کرده بودند و تنها ایرلند که موطن اوبود نسبت باو وفادار مانده بود منتسکیو از لوئی انتقاد میکند و میگویدلوئی میبایستی قوای کامل به ایرلندمیفرستاد وژاك را تقویت میکرد و از او درایرلند نگهداری مینمود وفرصت را غنیمت میشمرد و بدینوسیله دربین انگلیسها تفرقه واختلاف ایجاد میکرد وآنها را تضعیف مینمود تا مانع پیشرفت او نتوانند بشوند . استفاده ازمتن

میشناختند زیرا هر کس برخلاف آن عقیده بود فوراً شناخته میشد و با این ترتیب مخالف وموافق درهردسته بودند آشکارمیشدند. هر گاه بین فرزندان یك پادشاه برسر تخت و تاج و وراثت پدر اختلافی رخ میداد رومیان استحقاق هردو را تصدیق میکردند که اختلاف دامن زده شود و اگر احیاناً یکی از آنها صغیفتر بود باو روی موافق تری نشان میدادند و بعنوان اینکه حمایت ضعفا در تمام دنیا بعهدهٔ رومیان است قیم او میشدند و این وضع طوری انجام میشد که پادشاهان بدون اینکه خود بفهمند ندانسته‌خودرا تحت تبعیت‌رومیان‌میدیدند، ازاصول مسلم این بود که هرسخنی ازرومیان بمیان میآمد همه تکبیرمیکردند وسر اطاعت همگان فرود میآمد ۱ .

رومیان هیچگاه در کشورهائی دوردست جنگ نمیکردند مگر اینکه قبلا درهمسایگی آن کشور دور که بعنوان خصم با رومیان در افتاده باشد یك متحد پیدا کرده و کشور آنرا پایگاه قرار داده وارتش آن کشوررا با ارتش‌خودتوأم نموده و در داخلهٔ آن کشور قوای ذخیره نگهداری کرده باشند با این‌ترتیب ارتش‌اصلی‌رومیان‌اغلب، در رم‌مجهز بودوفقط تعداد کمی‌پیشقراول که بمیدان‌رزم میفرستادند رومی بود.۲

■

۱ و ۲ـ جای‌عبرت وتعجب است‌تو گوئی وارث مستقیم رومیان‌انگلیسها بوده‌اند و این روش سیاسی از رم قدیم فقط به انگلستان سرایت کرده زیرا امروز می‌بینیم بعداز سه هزار سال تمام رفتار و تدابیر سیاسی انگلیسها در دنیا و در رابطه‌ای‌که باکشورهای جهان دارند عیناً همان روش رومیان است مخصوصاً در روابط با ملل شرق دیده میشود در حوادث و دقایق جهان بدون هیچ علت وسببی مداخله میکنند ، اظهارعقیده میکنند ، کمك میکنند وصاحب نظر هستند . ودرجنگها ارتش‌مستعمرات‌یامتفقین‌خود را بجلومیرانند مترجم.

ولی دشمنان تمام قـوا و ارتش خود را یکدفعه بمیدان جنگ میفرستادند در نتیجه قوای روم در عقب جبهه و در ذخیره بود و کمتر در معرض حوادث قرار میگرفت . رومیان نه تنها تدابیر عملی داشتند بلکه از عبارات و الفاظ و مفاهیم و استعارات تفاسیر خلاف و بیمعنی مینمودند واز کوچکترین لفظ و کلمه‌یك استفادهٔ بزرگ خانه‌برانداز برعلیه طرف مینمودند ، مثلا وقتی کارتاژ را برخلاف عهدی که بسته بودند ویران کردند ومصونیت آنرامحترم نشمردند ، گفتند درقرارداد قلعه مصون ازتعرض‌شناخته شده بود نه شهر !! و نیز در مورد اتولی‌ها وقتی قرارداد صلح بستند و آنان خود را تفویض رومیان نموده حقوق خود را به انصاف رومیان واگذاشتند گفتند معنی تفویض اینست کـه بلاشرط از همه چیز دست بشوئید حتی از قبور و عبادتگاهها و نهایت بی‌انصافی‌راروا داشتند، دربارهٔ **ردی** ها هم‌زیر پیمان خود زده و گفتند منظور از واگذاری کشور **لیسی** به **رد** این نبود که لیسی متعلق به رد باشد بلکه منظور این بود کـه این دو کشور بـا هم متحد شده در قید اطاعت روم باشند .

گاهی پیش میآمد که یك فرمانده رومی برای جلوگیری از خطر شکست و نجات از دست دشمن با خصم ازدرصلح‌درمیآمدو ظاهراً صلح میکرد ولی‌سنای روم عهد صلح او را نمیپذیرفت و از این فترت و مذاکرهٔ صلح‌استفاده نموده‌تجدید قوامیکردندومجدداً جنگ راتعقیب مینمودند و برای حفظ شئونات روم آن فرمانده را طرد مینمودند .

نمونهٔ اینکار درجنگ بااهالی **لونانس** یکی ازشهرهای قدیمی اسپانیا بود که ارتش بیست هزارنفری روم گرفتار شد وبواسطهٔ نداشتن

آذوقهٔ کافی نزدیك بود همه تلف شوند گرسنگی بیست هزارنفرسپاهی رومیان را وادار بصلح کرد و فرمانده معاهدهٔ صلح را منعقد نمود ولی سنای روم صلح نامه را پاره کرد و آن فرمانده را ظاهراً طرد واخراج نمود و با اینکه با این قرارداد جان بیست هزارنفر نجات داده شده بود سنای روم تأثیر بسیاربد نقض عهدآن فرماندەرا نشان داد و معلوم شد مردم شهر را گول زده بودند که روم شکست نخورد .

بعضی‌اوقات هم که قراردادصلح‌را باشرایط نسبتاً معتدل‌می‌بستند بمحض‌اینکه صلح میشد درعمل‌شرایط سنگین وموهن‌بر آن میافزودند که طرف را وادار بجنگ میکرد و همین را بهانهٔ نقض عهد و ادامهٔ جنگ قرارمیدادند،مثلا زمانی**ژوگورتا**ارتش‌رومیان را محاصره کرد وطبق‌یك عهدنامه مصالحه دست ازمحاصره کشید وبلافاصله همان‌قشون را که ازچنگ اونجات یافته وازمحاصره درآمده بودمجدداً به جنگ اوفرستادند وسرانجام اورا تعقیب نموده مجبور کردند تمام تجهیزات وفیل واسب وخزائن حتی فراریانی که درپناه او بودند برومیان تسلیم نماید، باو اعلام کردند که خودش هم‌تسلیم شودوچنین شرط موهنی را که هیچ پادشاهی‌نمیتواند درضمن قرارداد صلح قبول نماید باوتحمیل نمودند .

نه تنها درامور جنگی بلکه درسایرامورواعمال وافعال‌خصوصی سلاطین هم مداخله میکردند وحتی بازخواست مینمودند . زیرا وقتی عده‌ای‌ازفیلیپ شاکی‌بودند رومیان خودرا محق‌میدانستند که بشکایت آنان‌رسیدگی کنند،لذا بحمایت شاکیان نماینده‌ای‌نزدفیلیپ فرستادند و پرسه را باتهام اینکه نسبت بمردم کشورهائی، که تحت الحمایهٔ روم

بوده‌اند تعدی کرده وعده‌ای‌را کشته و بدرفتاری‌نموده‌محاکمه کردند.

روم دائماً مکنت وثروتش‌زیاد میشد وهرجنگی که میکرد بعلت بدست‌آوردن غنائم بسیار آمادهٔ جنگ تازه‌ای میگردید چه‌آنکه وقتی دشمن‌مغلوب میشد هرچه‌داشت ازاومیگرفتند مخصوصاً اهمیت و ابهت و افتخار فرماندهان رومی به نسبت طلا و نقره‌ای بود که از خصم به غنیمت گرفته بودند و در انجام مراسم فتح و ظفراموال غنیمت شده را نمایش میدادند و هدایا نیز بآن علاوه میشد زیرا ملل دوست و متحد روم برای‌حفظ دوستی وتوسعهٔ روابط وتملق‌ازروم هدایائی بروم تقدیم میکردند اماهدایا بقدری زیاد وسنگین بود که‌اهداکنندگان ازهستی ساقط میشدند در حالی که اگر نصف‌آن هدایا را صرف جنگ با روم میکردند بعید نبود که روم را سرجای خود بنشانند.

روم درعهد عظمت وتسلط‌فرمانروای دنیای عصرخودبود وآنچه ازاموال ذیقیمت و گران بها بود بخود اختصاص میداد زمامداران روم خداوندحرص وطمع ونمونهٔ ستمگری وحیله بودند ودراجرای‌مقاصد خودبوضع قوانین‌ظالمانه میپرداختند وهرامر کوچکی بهانهٔ وضع‌یك قانون ظالمانه بود وازاین راه بیشترازطریق فتح وظفر و کشور گشائی اموال مردم را میربودند مثلا همینکه مستحضر شدند سلطان قبرس **پتولومه** که جزء متحدین روم بود ثروت سرشاری دارد موضوع رادر سنای روم مطرح کردند و یکی از سناتورها پیشنهاد مصادرهٔ‌اموال اورا نمود و بلافاصله سنا برای‌خوردن اموال پتولومه قانون وضع کرد و دارائی سلطان قبرس بموجب قانون ضبط رومیها گردید و در واقع ارث زنده را حق روم دانستند! چندی که گذشت رویهٔ دولت بمردم هم

سرایت کرد و آنچه از دست دولت در رفته بود طعمهٔ افراد گردید .

قضات وحکام بجان مردم میافتادند وبا انواع حیل و ظلم وستم و اجحاف و اخاذی و گردن کلفتی مردم را میدوشیدند این تعلیم از مکتب دولت رایج میشد و دولت بود که این اعمال را مشروع میکرد همینکه دعوائی مطرح میشد طرفین دعوا باید هستی خود را بقاضی بدهند که حمایت قاضی‌را جلب نمایند و تازه هیچکدام اعتمادی بقول وعمل وحمایت او نداشتند زیرا همینکه کیسهٔ یکطرف دعوا را خالی میکرد فوراً بسراغ طرف دیگر میرفت و کوچکترین انصاف و مروت در کارقضات نبود، در آن عصر باید گفت تنها حافظ هرحقی پول بود تا جائی که برای تحصیل پول و اموال بهر وسیله‌ای متوسل و متشبث میشدند و اگر حقی ضایع و باطل میشد و ناحق و باطلی بصورت حق جلوه میکرد مهم نبود زیرا باصولی برای تهیهٔ پول پای‌بند نبودند .

در آن عصر راهزنی معمول و راهزنان بسیار بودند ولی خود را مقید باصولی میدانستند و در انجام کارهای قبیح و اعمال راه زنی آن اصول را بین خود مرعی میداشتند و انصاف و مروت راهزنان بیش از اینان بود و اینان حتی آن اصول را هم در غارت وچپاول اموال مردم رعایت نمیکردند ، زیرا اغلب دیده شده که مخازن‌پرستشگاهها ومعابد راهم غارت میکردند وبهر گناه کبیره تن درمیدادند و مظالم را بگردن میگرفتند تارومیان را ازمال ومنال سیراب کنند .

ترس ووحشتی که رومیان درقلوب ملل‌دیگرانداخته‌بودندازهر ظلم‌وستم مهمتربود وهیچ‌چیزباآن برابری نمیکرد زیراپادشاهان‌اقوام وملل ازعظمت‌وابهت‌رومیان درجای خود میخکوب شده بهت‌زده بودند

و آنان را به‌سکوت وامیداشتند منظور رومیان مقایسه و سنجش قدرت پادشاهان نبود بلکه هدف حملهٔ مستقیم بموجودیت آنان بود بدینجهت طوری در قلوب وحشت انداخته بودند و باصطلاح تسمه از پشت همه کشیده بودند که حتی درباریان نازپرور و سلاطین زهرهٔ خود را باخته وجرئت اینکه بطرف روم گوشهٔ چشمی بیاندازند نداشتند ودرعین رعب وترس و پریشانی احوال تنها روزنهٔ امیدشان این بود که شاید بتوانند باقبول‌پستی به‌خواری و بیچارگی تن‌درداده چند صباحی دیرتر گرفتار خشم و پنجهٔ قهر روم شوند لذا با صبر و بردباری بهمه گونه ذلت تن درمیدادند ومحك آزمایش رومیان برای جنگ اسارت وخواری وخفت آنان بود و آنان‌ابزار واسباب و وسائل این‌آزمایش بودند .

رویهٔ رومیان در بسط قدرت و تسلط یافتن بر کشورهای مجاور قابل دقت ومطالعه است زیرا همینکه بر کشوری مسلط میشدند درمقام تصرف آن کشور برنمیآمدند بلکه منظورشان نشاندادن عظمت‌وقدرت روم بود واز این کشورگشائی‌ها غرض این بود که بگیرند و بدیگری بسپارند وصولت وشوکت روم‌را نشانداده نفوذ وتسلط‌روم‌را بسطدهند. مثلا وقتی آنتیوکوس را سرکوب نمودند برآسیا و افریقا و یونان مسلط شدند ولی درآنجاها هیچگونه تصرفاتی نکردند نتیجهٔ این‌روش این‌بود که وقتی روم با کشوری درحال جنگ قرارمیگرفت آن کشور بقدری احساس ضعف وفشار مینمود که گوئی فشار قدرت تمام دنیـا بر سرش فرودآمده، عادت رومیان در مطیع کردن ملل‌این بود که آهسته آهسته پیش بروند و ملل مختلف را به‌تبعیت عادت دهند یکباره اقدام حادی نمیکردند و فوراً اقدام به‌تصرف کشوری نمینمودند و مادام که

پایهٔ فتوحات‌خودرا محکم‌نمیکردند علناً اقدام‌نمینمودند بلکه‌با کمال صبروحوصله و متانت ملل را در جمهوری روم مستحیل‌میکردند، زیرا معتقدبودند مردم‌باید به‌اطاعت وتبعیت خوبگیرند،همینکه ملتی‌مغلوب میشد فوراً اورا تضعیف نمیکردند بلکه بااو قرارداد می‌بستند وشرایط سنگین باوتحمیل مینمودند وآن‌ملت رفته‌رفته جزء روم‌میشد واستقلال خود را ازدست میداد بدون اینکه حس کند ، این رویه را طوری انجام میدادند که ملت مغلوب از کمیت و کیفیت آن چیزی نمیفهمید وتسلط را احساس نمیکرد اماهمینکه رومیان احساس‌میکردند که ملت‌مغلوب دارد مجدداً قوی میشود یا میفهمد که روم بر او مسلط شده فوراً در تضعیف او میکوشیدند .

از یك ملاحظه به عهد نامهٔ رومیان با طوایف لاتن پس از فتح رژیل بخوبی آشکار میشود که پایهٔ اصلی واساسی قدرت روم روی مواد ومقررات آن عهدنامه گذارده شده ولی درهیچیك از فصول آن‌نمیتوان کلمه‌ای یافت که حاکی از کشور ستانی یا تحمیل اقتدار یا نشاندادن عظمت امپراطور روم باشد . دراینصورت وباتوجه باین‌طرز عمل‌ورفتار نباید گفت روم یك‌دولت بود ودیگر کشورها دست نشاندهٔ او بلکه‌باید روم‌را بمنزلهٔ سر یك بدن توصیف کرد و سایر کشورها و ملل دیگر را بدن‌آن سر واین مطلب درهرزمانی چه دررژیم جمهوریت وچه در عهد سلطنت وامپراطوران همیشه وهمه جا صدق میکرد .

انسان وقتی رویه و رفتار رومیان را مطالعه میکند بیاد رفتار اسپانی و مردم آن با کشورهای امریکا میافتد اگر اسپانیائیها رفتار رومیان را با مکزیك وپرو بکار بسته بودند مجبور نمیشدند آنجاها را

ویران کنند تا حفظ نمایند . ۱

رومیان این معنارا نیك درك کرده و نمیگذاشتند یکنوع رویه و یك قانون برای همهٔ ملل یکنواخت وضع ومقرر گردد زیرا فکر میکردند ممکن است موجب ارتباط و آمیزش و نزدیکی ملل مختلف با هم شده و منشأ خطر بر علیه روم گردند . تنها اشتراکی که برای ملل مختلف قائل بودند اطاعت از روم بود و بس، ولی باوجود شعائر و آداب ورسوم وقوانین و عادات مختلف و با وجود تمام این اختلافات همه تابع روم محسوب میشدند .

ممکن است تصور شود کشور هائی که اصول خود را روی پایهٔ تنوع قوانین و آداب ورسوم ملل مختلف گذاشته وسیادت خودرا براین اصل استوار کرده‌اند هیچگاه قوی نشده و تفوق نیافته‌اند و شاید هم دوام پیدانکرده و پایدار نمانده‌اند شاید این تصور صحیح باشد اما در مورد ملل بربر درست نیست زیرا بربرها از تضعیف اقوام خودرا قوی کردند و رویه و جریان زندگی وکار آنها اصول استبداد و خود رائی بهسران اقوام بود و اغلب کشور هائی که بدست طوایف ژرمن گشوده

■

۱ـ درتاریخ اقوام وملل عالم دیده میشود که غالباً کشور گشایان جنوبی این رویه را داشته‌اند که پس‌از فتح اصول وقوانین و عادات خویش راکه از کشورخود به‌آنجاها برده‌اند ویا تشریع کرده‌اند برملل‌مغلوب تحمیل‌مینمودند ولی سیر زندگی بشر و تسلط قومی بر قوم دیگر ثابت کرده که این رویهٔ جنون‌آمیز ناشی ازغرور فتح بوده وصحیح نبوده است وحتی گاهی بضررفاتح تمام میشده زیرا تجربه نشان‌داده که اطاعت مردم و ادارهٔ یك‌کشور باسبك حکومت ارتباط ندارد بلکه رویهٔ حاکم وطریق ادارهٔ امور کشور بیشتر مؤثر است وفاتح ازاینطریق بهتر موفق میشود . مترجم

میشد قدرت دردست رؤسای قبایل بود وپادشاه فقطاسماً حکومتمیکرد وقتی قبول‌تبعیت مینمودند درواقع سران‌قبایل بودند که تابع‌میشدند اما درموردرومیان‌قضیه‌درست‌معکوس‌بود وچون نقشهٔروم بسط‌قدرت بود و سیاست آنها اطاعت و قبول فرمان روم اول سلاطین بعد سایر رؤسا و سران اقوام با تبعیت از پادشاه قبول اطاعت روم مینمودند باید گفت فرمان دادن بحد کمال و فرمان برداری در نهایت ضعف و عجز رسیده بود .

۷

میترادات چگونه توانست در مقابل روم مقاومت نماید

بین تمام سلاطینی که رومیان بآنها حمله کـردند تنها پادشاه ارمنستان میترادات بود که با کمال قدرت وشهامت ازخود دفاع کرد و مردانه باآنها جنگید وحتی نزدیك بود بررومیان غلبه کند و ظفر یابد زیرا اوضاع واحوال حوزهٔ حکمرانی او برای جنگ بارومیان مساعد بود از یکطرف به اقوام خون آشام فقفازدست داشت و از طرف دیگر

بەدریای سیاه‌راه داشت، ومیتوانست بوسیلهٔ کشتی‌هائی که درآنجارفت وآمد داشتند ازطوایف سیت سرباز بگیرد و ارتش زرخرید برای خود تهیه کند ۱ .

میترادات برقسمت مهم آسیادست داشت‌وحوزهٔ اقتدار او بود،او با کشور های اطراف خود تجارت میکرد و از طریق بنادر دریای سیاه کالاهای خودرا به کشورهای مجاور میبرد و از اینطریق منافع بسیار نصیبش میشد و بالنتیجه متمول بود و بسیارهم متمول بود .

در آن‌عهد بین‌رومیان عادت‌تبعید رواج‌داشت وبسیاری ازمردم را مجبور میکردند کشور ووطن خودرا ترك کنند تمام کسانی که از وطن خودتبعید وآواره میشدندبطرف آسیا و کشور میترادات‌روی میآوردند وبا آغوش‌بازپذیرفته‌میشدند ومیترادات‌درلشکر گاهائی که برای‌خود ترتیب داده بودآنهارا وارد میکرد وهمین واحدهای نظامی بودند که برگزیده‌ترین سپاه میترادات شدند .

ایامی که میترادات فارغ‌البال فتوحات خود را در آسیا دنبال میکرد و اگر گاهی هم شکست میخورد نفسی میکشید و استراحت میکرد رومیها گرفتار مناقشات داخلی بودند وبامشکلاتی سرگرم شده بودند که بمراتب مهمترولازم‌تراز توجه به آسیا بود لذا میترادات را ■

۱ـ درازمنهٔ قدیم کشور گشایان‌دونوع‌ارتش داشتند دسته‌ای ارتش‌دائمی بودندکه به‌آنها همه‌چیزمیدادند لباس وغذا واسلحه‌وحقوق وغیره واینهاغالباً ازمردم‌کشورخودشان‌بودنداینهارا ارتش‌زرخریدمینامیدند، دسته‌ای هم مزدور که موقتاً استخدام میشدند پولی میگرفتند ومیجنگیدند و همینکه جنگ تمام میشد پی‌کار خود میرفتند و شاید ازغنائم هم میبردند اینهارا ارتش مزدور می‌نامیدند . مترجم.

آسوده گذاشته بودند .

غالب سلاطین آنزمان به آرامش وصلح رغبت داشتند ولی این رویه باعث خرابی وزوال آنها میشد و بعضاً ازیکی بدیگری سرایت مینمود ومانع تشریك مساعی در دفع مخاطرات میگردید همان خطری که همه را در آن عصر تهدید میکرد یعنی رومیان، همهٔ سلاطین آرزوداشتند از خطر رومیان برهند ولی تنها میترادات بود که از آنها نمی‌هراسید و تهدید رومیان در اومؤثر واقع نشد، اواز اول بدنیا اعلام کرد که خصم سرسخت رومیان است میترادات تاآخرین نفس رویهٔ خودرا حفظ کرد ودشمن رومیان بود وآرزو را بمرحلهٔ عمل گذاشت .

موضوع دیگری که باعث تقویت میترادات شد فشار و تسلط رومیان بشهرهای یونان ومشرق بود و مردم برای رهائی ازاین فشار به میترادات پناه میبردند واوبااینکه زیاد متمدن نبودولی به‌پناهندگان هیچگونه آزاری نمیرساندوآنهارا به گرمی میپذیرفت وباو می‌پیوستند این اوضاع و احوال باعث سه جنگ شد که هریك از آن جنگها را میتوان از وقایع مهم تاریخ محسوب داشت زیرا همانطور که ضعف و ترس وبیچارگی‌موجب شکست **پرسه وفیلیپ وژوگورتا**، شد یاراحت طلبی و غرور بیجای **آنتیوکوس** و **تیکران** باعث مغلوبیت آنان گردید، رشادت وسرسختی وعظمت اخلاقی‌میترادات هم درجنگها باعث اقتدار وپیشرفت اوشد وباید گفت میترادات مثل یك شیر بود که وقتی زخمهای بدن خودرا میدید شجاع‌تر ورشیدترمیشد .

جنگهای میترادات هیچکدام طبق روش جنگی و اصول معمول صورت نمیگرفت بلکه تمام جنگهای او مواجه باحملات ناگهانی بود

او گاهی بافرماندهان نالایق رومی روبرو میگردیدو گاهی بافرماندهانی نظیر **لوکولوس** و **پمپه** و **سیلا** که لایقترین سردار رومی بودندمواجه میگردید، علت شکست ضعف وسستی نبود بلکه گاهی خیانت بعضی از افسران و گاهی زنان وحتی فرزندان اوموجب شکست او میگردید .
بعضی اوقات هم افراد وحشی وخشن اوسر ازاطاعت می‌پیچیدندمخصوصاً درمواقع شکست چه آنکه در موقع شکست بیشتر از هر وقت دیگری حفظ انضباط واطاعت برای افراد نظامی لازم است معهذا میترادات با این سربازان وحشی غیرمطیع قادر بود نواقص ارتش خودرا بسهولت رفع نماید، زیرا اوشیوهٔ جلب قلوب ملل نیمه‌وحشی را خوب‌میدانست وفوراً عدم رضایت وسرپیچی آنانرا جبران میکرد، این سردار دلیر و پادشاه شیر صفت‌توانست‌عده‌ای ازفرماندهان رومی را بزانو درآورد و بر آسیاومقدونیه ویونان مسلط شودولی بالاخره‌نتوانست با **سیلا** مصاف کند ومغلوب شد وطبق‌عهدنامه‌ای که باوبست بجای اول‌خودبازگشت اما چون بعضی ازفرماندهان رومی اورازیاد ناراحت میکردندومرتکب ظلم وجورمی‌شدند مجدداً باآنها جنگید وآسیارا فتح کرد ولی‌ایندفعه **لوکولوس** با میترادات درافتاد واورا دنبال کرد و تا داخل کشورش بعقب راندوناچار مدتی به ارمنستان نزد تیکران فرمانده‌آنجا پناه‌برد وپس ازچندی احساس کرد ممکن است مجبورشود کشورش را ازدست بدهد ودریافت که باید قوای خودرا جمع کرده بر آن تکیه کندناچار عقب رفت ودر کشورخود و در اراضی منصرفی خویش استقراریافت و موضع گرفت .

پس‌ازمدتی نوبت به‌پمپه‌رسید پمپه جانشین لوکولوس وفرمانده رشید رومی بود که با میترادات دست و پنجه نرم کرد و میترادات را شکست داد او ایندفعه مجبور شد ازمحل خویش نیز فرار کند واز رود **ارس** بگذرد دراین عقب‌نشینی باخطرات بسیار مواجه شد و با طوایف وحشی **لازیان** پیش میرفت وهمینکه به‌طایفه‌ای میرسید با آنها دوست و همکار میشد و همراه خود آن طایفه را میبرد تا بالاخره از بسفور سر درآورد. میترادات‌میخواست درعین گرفتاری بطرف‌ایتالیا برودوجنگ را بآن حدود بکشاند وباکمك قبایلی که درآن‌حدود بودند به‌رم‌بتازد (این قبایل همانهائی بودند که چند قرن بعد روم را منکوب نموده به‌تبعیت خویش درآوردند) واز راهی برود که آن قبایل درنظرداشتند برای حمله به‌رم بروند، اما دو جهت باعث شدکه فکرمیترادات عملی نشده وخنثی گردید اول این بودکه در بسفور سرراهش یکی‌از پسران میترادات بنام **مارکاس** وجود داشت که اوبرخلاف فکرپدر باروميان صلح کرده ودرآنجا مستقرشده‌بود دوم‌آنکه پسر دیگرش **فارناس** باو خیانت کرد وهمراهان میترادات نیز وقتی عزم راسخ وفکرقوی او را احساس کردند از ترس وهراس با فارناس همراه شده خیانت کردند و توطئه نموده میترادات را کشتند او با عظمتی که داشت شجاعانه مرد یا بهتر بگوئیم شاهانه بدرود حیات گفت .

درست درهمین‌ایام بود که پمپه بادغرور ونخوت دردماغ‌انداخته وبا فتوحات پی‌درپی خودکاخ عظمت روم را باوج رفعت خود رسانید و کشورهای بسیاری‌را ضمیمهٔ روم‌نمود ، ولی باید دانست‌این‌وضع خیلی حقیقی نبود و قدرت واقعی را در بر نداشت ودرظاهر جلوه‌ای داشت .

گرچه فتوحات و پیروزیهای پمپه با اهمیت فراوان و جلال و جبروت و طمطراق بسیار تظاهر میشد و برخ مردم میکشیدند و از جمله روی الواحی که در مورد فتح پمپه حك کرده بودند نوشته و ثبت شده بود عوائددولت یك‌ثلث اضافه شده‌است : ولی بااین‌همه تظاهرات براقتدار حقیقی‌روم چیزی اضافه نشده‌بود زیراباهمهٔ این‌فتوحات مردم‌در کمال مضیقه بودند وآزادی آنها سلب‌شده ودستخوش اغراض گردیده بودند .

۸

اختلاف دائمی
در
شهرهای روم

ایامی که روم دنیارا فتح وتسخیر میکرد درداخل دیوارهای روم یك جنگ مخفی وجود داشت و مثل یك آتش زیر خاکستر که هر گاه بادی بر آن وزد مشتعل میگردد در داخل روم اختلاف بود زیرا بعداز اخراج سلاطین حکومت در اختیار اعیان و اشراف قرار گرفته و تمام امور نظامی و کشوری بدست این طبقه بود و برای اینکه از تجدید سلطنت

ومراجعت پادشاهان جلوگیری کنند افکار عمومی را برعلیه آن اصول تحریك میکردند تاجائیکه این رویه ازحد گذشت وتنفر شدید عمومی ازسلاطین دردلها جای گرفت و بخیال استفاده از آزادی سرشار وانجام خواسته‌های مردم علی رغم سلاطین به‌اعیان واشراف اختیار تام دادند و آنان نیز مردم را فریفتند اما همینکه براسب مراد سوار شدند آزادی مردم را سلب کردند مردم هم همینکه وضع‌را چنین دیدند بر آن‌شدند که در کار زمامداران نظارت ومداخله نموده اختیارات آنهارا محدود وافرادی‌را مأمور به‌امور عمومی‌نمودند، اشراف‌هم ناچارشده وخواهش مردم‌را پذیرفتند و تن به‌قضا دادند زیرا وضع روم چنان بود که فقر وسیلهٔ مباهات وافتخار بود وبه‌ثروت ومکنت کسی اهمیت‌نمیداد وحسب و نسب و وراثت نیز قابل اعتنا و توجه نبود ، در چنین وضعیتی طبیعتاً قدرتهای فردی و اختیارات اشراف کم کم ضعیف میشد و بقدرت های دسته‌جمعی تبدیل میگردید .

دراینجا یك‌نکته هست که ازنظر فلسفهٔ‌اجتماع درامر کشورداری قابل توجه‌است وآن‌اینست که درحکومتهای‌سلطنتی بخصوص‌استبدادی چون پادشاه با مردم فاصله دارد و مقام رفیعی را داراست کسی خود را همسر و رقیب شاه نمیداند تا بدان حسد برد و غبطه خورد لذا مردم این قبیل کشورها رنج حسد و غبطه را ندارند ولی در حکومتهائی که بدست اعیان اداره میشود و زمام امور در ید بزرگان قوم است چون تفوق و رفعت مقام سلطنت در بین نیست مردم همه خود را با زمامدار همسر میدانند و زمامداران هم عادتاً با مردم نزدیك هستند و آمیزش میکنند دراینصورت حسدها تحریك میشود و مقایسه شروع میگردد و

هر کسی ازاینکه حاکم بیست ازحاکم متنفر است واینموضوع درتمام ادوار ثابت شده وهماکنون نیز بخوبی مشهود است کـه مردم نسبت به اعیان و اشرافی که حکومت میکنند حسادت تنفرآمیز دارند اما در کشورهائی که بطور جمهوری اداره میشوند چون اقتدار دردست‌مردم است زیرا بهر کس دلشان میخواهد حکومت را میسپارند وازهر کسی که میخواهند میگیرند و شئونات و حیثیات موروثی ملحوظ نیست در نتیجه مردم به کسی حسد نمیبرند .

در رم مردم از قدرت وامتیازات اعیان ناراضی بودند و بنابعادت دیرینه روی تپهٔ مقدس جمع میشدند و از طرف خودشان نمایندگانی بعنوان‌وکیل‌انتخاب‌میگردند، بزرگان‌قوم‌هم برای‌دلجوئی ورسیدگی بشکایات‌آنها نمایندگانی میفرستادند ولی‌چون‌جمعیت قرارمیگذاشت قونسولها را ملزم باجرای عقیدهٔ عمومی کنند قونسولها اجازه میدادند وکلای ملت در امور مداخله کنند تا امور مختل نشود و کشمکش تجدید نگردد . اما بشر زیاده طلب و پر توقع همیشه بآنچه میدهند راضی وقانع نیست مردم همینکه نمایندگان خود را تحمیل کردند از حالت دفاع به‌حمله پرداختند وبقونسولها واعیان‌تاختند وبوسیلهٔ همان وکلا رفته‌رفته اختیارات قونسولها را سلب کردند . آنوقت وکـلا به تحریك مردم وبعنوان حمایت ازحقوق عمومی قیام کردند ولی درتمام این احوال سنای روم که ازاعیان تشکیل شده‌بود وهمه مردمی قدیمی وکهنه پرست و مرتجع بودند از قونسولها و اعیان حمایت و پشتیبانی میکردند ولی درعین‌حال میترسیدند مبادامردم یکی‌ازافراد طبقهٔپائین واوباش را بریاست انتخاب کنند .

در این کشمکش و جنگ مخفی علل اختلافات رقابت‌آمیز بین مردم‌وسنا یکنواخت نبود مردم متکی بقوانین بودند که بنفع آنهاوضع شده‌بود وبا قدرت اجتماعی که داشتند هروقت میخواستند سنا را تهدید بشورش وقیام عمومی مینمودند وگاهی‌هم اینکار را میکردند همچنین میتوانستند در شرکت از جنگها خودداری کنند. اکثریت آراء همیشه دردست مردم بود در مقابل سناهم متکی بعدالت وآراء محکم خود بود و مردم را به‌نیکوکاری و وطن‌پرستی هدایت میکرد بعلاوه معتقد بود اوست که میتواند منافع عمومی را حفظ کند علاوه‌براین مراتب بعضی ازخانواده‌های محترم درسنا بودند که مردم‌برای آنها احترامات‌خاصی از لحاظ تقوی و امانت قائل بودند که ترویج اصول و قواعد مذهبی و عادات ورسوم قدیمی در قبضهٔ اقتدار آنها بود این عوامل دامنهٔ رقابت را بین‌سنا ومردم توسعه میداد وآتش اختلافات‌را دامن میزد ولی‌رویهم رفته سنا نسبت بمردم رفتاری عاقلانه داشت گاهی به‌بهانهٔ نحوست ایام بنا بمعتقدات زمان جلسات‌سنارا تعطیل میکردند گاهی مردم‌را سرگرم یك جنگ تازه یا وسیله‌ای که موجب اتحاد آنان شود مینمودند زمانی از رقابتهای فردی که بین سناتورها بود استفاده میکردند و از اینکه امری را به یکنفر تفویض کنند که فرمانروائی نماید احتراز نموده و حداکثر استفاده را مینمود ولی در تمام موارد روح محبت‌آمیز پدرانه دربارهٔ مردم داشت وآنرا ازدست نمیداد ولی وقتی مردم امری‌را ازسنا میخواستند مقداری ازآنرا انجام میداد که ازقسمت دیگرش که‌موجب ضرر وزیان جامعه وبرخلاف مصالح عمومی بود صرف‌نظر نمایند.

مردم‌انجام اموری‌را بدست عامه میخواستند ویاخواستار تفویض

امور اجتماعی به‌یکنفر بودند ولی سنا موافق نبود و بطور ثابت معتقد بود باید حکومت جمهوری را حفظ نمود زیرا این‌امر بیشتر وبهتر با مصالح عمومی وفق‌میداد وازاینکه‌یکنفریایك دستهٔ بخصوصی فرمانروا باشند احتراز مینمود واین‌مسائل موجب کشمکش دائمی بین‌سناومردم میشد تا اینکه رفته رفته امتیازات برداشته شد وامتیازات وشئون اعیان کاهش‌یافت ومقامات کوچك وبیقدر شد هردودسته هم‌مردم و هم اعیان وسناتورها توانستند برمقامات بطور تساوی دست اندازی کنند .

در چنین وضعی نزاع درگرفت عده‌ای از نودولتان و شاید از فرومایگان بفکر اشغال مقامات عالی افتادند خاندانهای قدیمی‌واعیان که از حمایت سنا برخوردار بودند از آنان حتی‌المقدور جلوگیری میکردند ولی در اثر تغییر وضع و از بین رفتن اصول قدیمی بعضی از طبقات پایین مردم دارای تمول سرشار شده و چنانکه رسم است دنبالهٔ تمول قدرت‌یافته ودرمقام قبضه کردن امور بودند وبا مقاومت بزرگان قوم مواجه میشدند وجنگهای مخفی درمیگرفت .

دراین کشمکش‌ها واختلافات دوبرادر بودند بنام **کراك** که هر دو وکیل ملت ودرعین‌حال ناطق وخطیب بودند که در جریان حوادث ازبین رفتند و اغلب حوادث ناگواری پیش میآمد که علاوه بر این دو برادر باعث مرگ عدهٔ دیگری شد وعده‌ای مردم ازبین رفتند و کشته شدند .

در بین این دو دسته دستهٔ دیگری بودند که دارای قدرت فوق‌العاده ودرعین‌حال مفیدبودند وپایداری حکومت جمهوری واستواری بنیان اجتماع در پرتو نظارت این دسته بود و اینان که از کارمندان

عالیرتبهٔدولت‌بودند بنام‌سانسورها ویا بهتربگویم‌نظار اجتماعی بودند و عمل سرشماری و آمار عمومی بدست آنها بود وبطور دائم ومنظم‌مراقب اخلاق‌عمومی‌بودند و آداب ورسوم‌وعادات‌پسندیده‌را حفظ‌میکردند[۱] . نظم‌وانضباط واستحکام اخلاق عمومی وکلیهٔ اموری که موجب استقرار و استحکام پایه‌های حکومت جمهوری بود بوسیلهٔ نظار حفظ و دقیقاً مراقبت میشد، در مواردی که تخلفات یا جزائی که درقوانین پیش‌بینی نشده بود و دادگاههای عادی صالح برسیدگی نبودند یا حکام و فرمانروایان حق نداشتند مداخله کنند نظار قضاوت میکردند و امر و نهی میدادند .

در بین رومیان نظار «سانسورها» دارای قدرت فوق‌العاده بودند کلیهٔ اعمال ورفتاری که در افکار عمومی تأثیرات خوب و بد داشت و یا مسائلی که بدعت محسوب میشد ویا دربین جامعه مورد تنفر بود ویا بروحیه و افکار مردم لطمه میزد تمام زیر نظر نظار قرار میگرفت و بدستور آنان مورد بازخواست ومجازاتهای اخلاقی واقع میشد .

مثلا نظار میتوانستند فردی را از محل وطایفهٔ خود تبعید نموده بطایفهٔ دیگری منتقل کنندحتی در مورد اشخاصی که در جامعه موقعیت

■

۱ــ کشورهائی که قدرت اخلاقی را ازدست میدهند زودتر رو بانحطاط وپستی سوق داده میشوند تاکشورهائی که احیاناً قانون‌شکنی میکنند چه بسا که عدم رعایت قوانین آنقدر سوء تأثیر نداشته باشد که عدم رعایت اخلاق و عدم رعایت آداب و رسوم دارد ،گاهی دیده شده بعضی از مفاسد اخلاقی و اعمال خلاف عفت عمومی روح جامعه را جریحه دار نموده و احیاناً موجب طغیان در اجتماعات شده‌است وتأثیرات سوءآن از قانون‌شکنی بمراتب بیشتر بوده است . مترجم

خاص‌داشتند ویا بدون‌استفاده ازامتیازات مالیات‌میپرداختند هرمجازاتی مرعی میداشتند نظار میتوانستند هر سناتوری را که رفتار خلاف قاعده داشت ازسناخارج نمایند، اختیارداشتند سوار کارانی که ازطرف دولت بآنها اسب داده میشد در صورت ارتکاب خلاف پیاده نمود و اسبها را مسترد ومنصب‌سوار کاری «شوالیه»را ازاو بگیرند، یکی‌ازاین‌سانسورها بنام **لیویوس** باکمال بی‌پروائی بملت اعتراض نمود واز بین سی‌وپنج طایفه سی‌وچهار تای آنهارا از امتیازات شهرنشینی محروم ساخت و در طبقه‌ای قرار داد که از مزایای شهرنشینی بهره نداشتند وقتی علت این عمل‌راازاوسؤال کردند درجواب استدلال کرد ملت‌مرا منصب‌سانسوری داده دیگر کسی حق سؤال ازمن‌ندارد همانطوریکه یکوقت ملت مرا محکوم کرد و کسی نپرسید چرا ، پس ملت یاوقتی که منصب نظارت بمن داد خطا کرد یا وقتی که مرا محکوم کرد .

منظورش در لفافهٔ این استدلال این بود کـه هر کس کـه از طرف ملت بسمت ناظر منصوب شد تشخیص اعمال او با خودش است و دیگر نسبت باعمال او نباید مؤاخذه کرد بار دیگر سانسورها یکی از سناتورهائی که از طرف مردم منتخب بود و موسوم به **دورونیوس** بود از سنا اخراج کردند تقصیرش این بود که قانون‌شکنی کرده بود زیرا نسبت به قانونی که هزینهٔ اعیاد رسمی را تقلیل داده بود تجاوز نموده بود بازرسی ونظارت سانسورها ازنظر حفظ‌اخلاق حسنه بسیار مفیدبود زیرا نظار میتوانستند هرتشخص وغرور وهرنخوت وخودبینی فردی‌را ازبین‌ببرندو نگذارند کسی‌مغرورشود، بمحض‌اینکه یکی‌ازصاحب‌منصبان دولتی تخطی میکردند بدون اینکه اورا از شغلش عزل‌نمایند از درجه

وطبقه‌ای که داشت میانداختند وتنزل مقام و رتبه میدادند، بااین عمل هم متخلف تنبیه میشد وهم بر اقتدار دولت خللی وارد نمیگردید .

دونفر ازمورخان‌معروف رم قدیم **دنیس هالیکارناس وتیت‌لیو** کیفیت وطریقهٔ تقسیمات اجتماعی رم قدیم را تعریف کرده‌اند ومبتکر آنرا **سرویوس تولیوس** یاد کرده‌اند،ملت روم را ابتدا به۱۹۳حوزهٔ تفکیك و احصاء کرده و سپس در شش طبقه تقسیم قرار داده بودند به ترتیبی که طبقات ممتازه در اول و دوم وبهمین نسبت مردم پست در طبقهٔ ششم قرار داشتند پس ازاین تقسیم بندی مقرر گردید جز دریکی دو مورد بخصوص از طریق تقسیم بندی انتخابات و رأی دادن معمول گردد، متابعت از تقسیم بندی قبیله‌ئی باعث گردید بدون اینکه اصول منع از انتخاب کردن وضع شده باشد عملاطبقات پائین یا طبقهٔ ششم که طبقهٔ آخری بودند ازحق رأی دادن محروم میگردند، زیرا ازسی‌وپنج قبیله که دارای حق‌رأی‌بودند سی ویك قبیله در خارج شهروچهارقبیله در شهر بودند و چون اکثریت مردم دهقان و کشاورز بودند طبعاً در خارج شهر زندگی میکردند و بیشتر مردم پست و طبقهٔ پائین داخل شهر بوده و شهر را پر کرده بودند ولی در اقلیت قرار میگرفتند و نمیتوانستند درامور عمومی مداخله کنند واین یك حیله بود که مردم پست را درهرطبقه‌ای که بودند در چهار قبیله جمع کرده وجای دادند ودراقلیت بودند، این عمل محیلانه که بنفع جامعه انجام گرفت توسط **فابیوس** طرح ریزی شد و او یکی ازنظاربود که بعدها بعنوان تقدیر از او را **فابیوس کبیر** نامیدند ، سانسورها موظف بودند هر پنجسال یکمرتبه در تمام اوضاع و احوال عمومی بررسی کنند و حوزه بندی

طبقاتی مردم را طوری جابجا کنند که نمایندگان ملت وماجراجویان وهوچی‌ها نتوانند مردم را از راه بدر برند واغراض ومقاصد خصوصی را بمردم تحمیل کنند وهمچنین خود مردم نتوانند دراستفاده ازنیروی ملی وقدرت عمومی راه افراط و تفریط پیش گیرند.

سازمان حکومت در رم قدیم از هرجهت قابل تحسین و در عین حال تعجب‌آور است زیرا مشاهده میشود ازبدوامر شالودهٔ آنرا طوری ریخته و بر قرار ساخته بودند که نه نیروی افکار و عقاید و نه قدرت مجلس سنا ونه نفوذ واقتدار صاحبان مقامات وبزرگان نمیتوانستند در استفاده ازقدرت افراط وتفریط کنند، نیروها همیشه منظم‌وبریك‌منوال صحیح وترتیب درست وعاقلانه مورد استفاده قرارمیگرفت ، ولی‌دربین دولتهای مهم قدیم دیده شده که درنتیجهٔ افراط ونداشتن سازمان صحیح بسوی فناوزوال سوق داده شده‌اند. دولت کارتاژ باینجهت سقوط کرد که وقتی میخواستند ازافراط جلوگیری کنند حتی‌ازرهبرخود آنیبال هم پند واندرز قبول نکردند وراه تفریط پیش گرفته وخودشانرانابود ساختند . دولت‌آتن رویهٔ غلط خودرا پسندیده و درنتیجهٔ غرور حاضر نبود ازآن عدول نماید وراه وچارهٔ تازه‌ای پیدا کند و بیاندیشد نه تنها درعهد قدیم بلکه درزمان حاضرهم دربین بعضی از کشورها رسم افراط وتفریط درامورعمومی آزادی مردم‌را سلب نموده‌است کشورهائی‌هستند که از دوام و ثبات خود مباهات میکنند وگزافه‌گوئی مینمایند زیرا باد غرور ونخوت در دماغ خود انداخته وازادامهٔ افراط‌کاریها مغرور شده‌اند بهمین‌جهت می‌بینیم که درایتالیا آزادی مردم ازدست رفته وقابل مقایسه باآزادی مردم قدیم این کشورنیست .

تنها میتوان دولت انگلستان را دارای رویهٔ معقول دانست زیرا در آن کشور یکدسته ازمردم هستند که دائماً حکومت را مورد آزمایش وامتحان قرارمیدهند وخودشان هم امتحان میکنند وهرخبط وخطائی که احیاناً پیش آمد فوراً جلوگیری میکنند و نمیگذارند تکرار شده یا دوام پیدا کند ومیتوان گفت این‌هیئت محفظهٔ قوانین هستند وهمینها هستند که ملت را به احتیاط ودقت وتقوی تشویق مینمایند و طوری در اعمال مردم ورفتار حکومت‌مراقبت وسنجش‌معمول‌میدارند که‌بینهایت جلو هرافراط وتفریطی گرفته میشود و عموم از مزایای آن بهره‌مند میگردند .

۹

دوعلتی که موجب سقوط روم شد

تا وقتی که قدرت وسلطهٔ دولت‌جمهوری روم درحوزهٔ ایتالیا بود حکومت پایدار ودر کمال اقتدار بود اما بمحض اینکه ارتش روم از سرحد ایتالیا وماوراء دریاها گذشت ناچار بودند هر کشوری را که‌فتح میکردند نگهداری و حفظ نمایند وعده‌ای در آنجا ها بحکم ضرورت پادگان داشته باشندآ نوقت درچنین حالی وضع دولت جمهوری تغییر

کرد و تسلط واقتدارش کم شد .

علت این کیفیت این بود که درداخلهٔ مرزهای ایتالیا افرادارتش در عین حالیکه سرباز بودند و منافع آنها منافع شهرنشینی بود وطبعاً بمنافع عمومی شهر علاقمند بودند و اگر یکنفرقونسول ارتشی مجهز میکرد برای خودش نبود بلکه برای روم بود و اگر آن قونسول تغییر میکرد ارتش ازفرمان جانشین او تمرد نمیکرد واطاعت میکرد بعلاوه مجلس سنا در رفتار فرماندهان نظارت مینمود بهمین جهت فرماندهان فکری درمغزخودنمی پروراندند

ولی پس ازاینکه ارتش روم برای فتوحات وتسخیر ممالك از مرز ایتالیا دورشد، سربازان صفت شهرنشینی وعلاقهٔ بشهررا رفته رفته ازدست دادند وفرماندهان آنها نیز بقدرت خود مغرور شده وچون کشورها را تحت تسلط خویش قرار داده بودند خود را مالك الرقاب میدانستند و سربازان غیرازفرمانده خویش کسی را نمیشناختند وروم از دور برای آنها تصوری بیش نبود وتمام آمال وآرزو وافکارآنها بسوی فرمانده بود درآنصورت ارتش دیگرمتعلق بروم نبود بلکه متعلق بفرماندهان خود امثال **سزار** ، **پمپه** ، **سیلا** بود و دولت جمهوری روم واقف نبود فرمانده‌ای که در کشوری دوردست مطلق العنان است ولشکری باوداده شده برای روم‌است یاخصم روم، درچنین وضعی برای احتراز ازمفاسدی که روم را تهدید میکرد ملت وسیله‌ای غیر از نمایندگان وقدرتی که بآنها داده بودند نداشت مجلس‌سنا هم دائماً وقت خود را صرف همین کار مینمودوجدیت داشت که درمقام مدافعه روم را از خطر نجات دهد ولی‌مردم دچارافراط وتفریط شده بودند زمانی‌درکمال‌سستی وبیحالی

و گاهی درشدت‌طغیان وشورتحت تأثیر احساسات واطمینان بفرماندهان که درخارج روم بودندبآنها اقتدار فوق العاده داده بودند و بالنتیجه نه در کارفرماندهان مراقبت میکردند و نه درجلوگیری ازمفاسد سعی وجدیتی‌داشتند، اقدامات عاقلانه ومساعی مدبرانهٔ سنا عبث و بی‌فایده شد وجمهوری روم کم کم روبه تباهی وزوال رفت .

در اینجا یك نکته باید توجه کرد و آن اینست که کشورهای آزاد مثل کشورهای دیگردوام پیدا نمیکنند، زیرا آزادی‌این کشورها ازحوادث موافق ومخالف واتفاقات دچار تشنج وتغییرمیشود و همینکه باد مخالفی وزید شاخه های درخت‌آزادی که از بادهای ملایم معتدل سرسبزشده بودندمیشکنندودچارطوفان‌حوادث میگردندولی کشورهای غیر آزاد بعکس‌ازحوادث استحکام میگیرند ورقیت وبندگی‌درآنجاها محکم تروسخت ترمیشود .

یك حکومت جمهوری که با کمال عقل‌وتدبیر اداره میشود باید سعی کند همیشه وضع اوبریك منوال باشد وازاینکه دائماً دنبال‌حادثه جوئی‌بوده ویا دائماً بفکرایجاد وقایع خوب یابدباشد باید جداًاحتراز کند توسعهٔ زیاد امپراطوری روم قدیم وبزرگی شهررم خود وسیلهٔ فنا وزوال روم گردید، آری گفته‌اند، فواره چون بلند شود سرنگون‌شود. همان نیروی فیزیکی که میتواند فواره راتا ارتفاع معینی‌بالا ببردبحد معینی که‌رسید دیگر نمیتواندبالاتررودوناچارسقوطمیکند، قدرت‌سیاسی زمامداران روم نیز بحدی بود که بتوانند ایتالیا و شهر کوچك رم را اداره کنند وهمینکه به‌جهان گشائی‌وزیاده طلبی‌فزون ازحد پرداختند نتوانستندآنها را حفظ و اداره کنند و رفته رفته موجبات افول و زوال

آنها فراهم میشد .

روم جهان عصر خود را بکمك ملت ایتالیا تسخیر کرد واقوامی که ملت‌ایتالیا را تشکیل میدادند دارای امتیازاتی شدند یعنی‌روم‌بآنها اعطا کرد، بزرگترین امتیازی که باقوام و ملل رومیها دادند حقوق و اهلیت روم بود یعنی‌همهٔ آنها را رومی شناختند دراوائل این امتیاز امر مهمی نبود ومردم اقوام مختلف نمیدانستند این امتیاز چه فائده دارد باینجهت اغلب آنها حاضر بقبول آن نمیشدند و درحفظ عادات و آداب و رسوم خود پافشاری میکردند . ولی وقتی فهمیدند حق رومی بودن یعنی حق حکومت وسلطنت بعالم و باداشتن چنین حقی میتوانستند از تمام مزایا و حقوق آقائی و تفوق برخوردار باشند کلیهٔ اقوام و ملل ایتالیا برای نائل شدن بچنین حقی جانبازی میکردند وبا کمال شوق و ذوق وسرسختی و مقاومت میکوشیدند تا آنرا بدست آورند و رومی شناخته شوند .

درآن عهد اگر کسی رومی نبود در دنیا هیچ ارزشی نداشت وبا کمال‌حقارت باو نگاه میکردندلذابرای تحصیل اهلیت رومی در مقام تمنا وخواهش برمیآمدند ولی وقتی به تقاضای آنها ترتیب اثر داده نمیشد دست با سلحه میزدند و درسرتاسر سواحل یونان شورش کردند بعضی از ملل متحد هم با آن شورش همراهی نمودند تا بتوانند اهلیت رومی پیدا کنند روم هم درمقابل این جنبش نمیتوانست خودداری کند زیرابوسیلهٔ همین‌اقوام‌بود که‌توانسته بودجهان راتسخیر کند وتشخیص میداد اگر درمقابل‌تقاضاهای آنان خودداری کند به ضعف و اضمحلال خود کمك کرده است وشایدحدود روم تا برج‌های‌اولیهٔ خودبرمیگشت

لذا اول به دوستان وهواخواهان نزدیك که وفادرای وجانبازی بیشتری نشان داده بودند اهلیت رومی اعطا کرد و سپس کم کم این امتیاز را سایرین میدادند ؛ امـا وقتی ملل ایتالیا توانستند همـه رومی باشند وحق‌وامتیازرومی‌بودن بآنها داده شد مردم دسته دسته باسجایا وملکات مخصوص بخود بسوی شهر رم هجوم میآوردند و این امتیاز مثل یك غرور موهوم بدون خاصیت و بدون فایده در اذهان رسوخ کرد و در نتیجه صفت اصلی رومی زایل گشت زیرا نه صاحبان مقامات و مناصب باقی مانده بودند ونه عظمت ظاهری برج و باروی شهر رم و نه معابد واماکن مقدس و نه آنچه که معبود ومورد پرستش‌رومیان بود، هیچیك باقی نمانده بود درسایهٔ این آشفتگی ها و تشتت مردم همه چیزاز دست داده‌شدومجامعی که با هم درکمال‌خلوص وصفا جمع میشدند تعطیل و متلاشی‌شد حب‌میهن وعلاقهٔ شدید به روم از سرها بدر رفت رم باستانی جای خود را به رم آشفته داد ومردم نه یك مذهب و نه یك فکرمتحد داشتند آن دلبستگی‌وعلاقه به‌آزادی وانزجار وتنفر از ظلم و بیداد که بطورشدت درتمام سرها ودلها بود ازدست رفت .

حب مساوات ، علاقه به تشخیص وامتیاز بزرگان ، نظر احترام به‌سنا وبزرگان‌قوم، موردتخطئه واستهزا قرار گرفت .

درموقع‌انتخابات عده‌ای جاه‌طلب که میخواستند انتخابات بنفع آنها تمام‌شود ایجاداغتشاش‌میکردند،وجمع کثیری‌را داخل‌دراهالی‌رم مینمودند و انتخابات را بصورت دسیسه و توطئه درآوردند و انجمنهای ملی‌به حوزهٔ اوباش‌وماجراجویان تبدیل شد اقتدارات ملی واحترام به قوانین‌مثل‌رؤیاهای‌موهوم وکابوسهای وحشتناك درانظار جلوه میکرد

و پریشانی اوضاع بجائی رسید کــه بین مقاصد اصلی ملت و اغراض ماجراجویان تفاوتی وجود نداشت .

نویسندگان و مورخان دربارهٔ علل انحطاط روم اغلب متوجه اختلافات داخلی شده وآنرادلیل مهم سقوط و اضمحلال رومدانسته‌اند ولی باید دقت کرد اختلاف همیشه وهمه جا وجود دارد و نباید آنــرا تنها دلیل‌اصلی انحطاط دانست بلکه بطوری که قبلا یادآوری شدتوسعهٔ فوق‌العادهٔ رومبیشترموجب زوال جمهوری روم گردید ووقتی‌نتوانستند کشوررا خوب اداره کنند این وضع بوجودآمد و بزرگی روم خارج ازحد واندازهٔ توانائی زمامداران روم شد .

بنا بیك اصل کلی در دولتهای جمهوری مردمآرام میشوند و در حال‌آرامش پیوستگی بوجود می‌آید که آزادی وآزادمنشی‌را ازدست میدهند ازطرفی از دلاورانی که درجنگها و فتوحات با شهامت جنگیده وبخود بالیده‌اند ومست ومغرور فتوحات خود شده‌اند نباید ونمیتوان توقع داشت که وقتی بخانه برمیگردند ساکت و محجوب و ترسناك زیست کنند وباد غرور را از دماغ خود خارج سازند آنهم در خانه‌ای شبیه بهرم وباآن اختلافاتی که جبرروزگار بوجودآورده بود، درچنین حالی شورملی‌وحب وطن بجنگهای‌خانگی واغراض فردی تبدیل‌میشد واتحاد حقیقی ملت وارتباط واقعی‌بین‌آنان که بجانهای مردمحکومت میکرد ازدست رفته و وسائل انحطاط فراهم گردید .

اتحادبیشتردر کشورهای معتدل وجمهوری بوجود می‌آیدولی‌در ممالك استبدادی یعنی کشورهائی که از اعتدال و مساوات دورهستند و امتیازاتی برای اشخاص وجود دارد و دهقانان ، بازرگانان ، قضات ،

نظامیان، اعیان باهم ارتباط ندارند وتنها وسیلهٔ ارتباط آنها همان اجحافات وتعدیاتی است که نسبت بهم روامیدارند وهیچ دیده نمیشود در مقام رفع آن بر آیند، آری اتحاد مردم این کشورها هماهنگی در قبول ظلم و تعدی است و باید گفت مردگانی هستند که بدون روح همه در خواب مرگ درقبرستان اشتراك دارند. دررأس این قبیل کشورهامردمی آزاده وشخصیتهائی که دارای احساس مردمی و رعایت حقوق مردم یا اتحاد آنها باشند هیچگاه دیده نمیشوند ۱ .

شاید بتوان قبول کرد که قوانین جمهوری دررم برای ادارهٔ امور کشور کافی نبودولی عدم تناسب قوانین و بی‌ترتیبی‌های آن خودامری

■

۱ـ کلمهٔ اتحاد دربین سیاستمداران مفهوم مبهمی است و وقتی میتوان آنرا تشخیص داد وشناخت که یك هماهنگی کامل بین تمام طبقات مردم وجود داشته باشد این هماهنگی مثل ترکیبی است که از اصوات مختلف موسیقی در نتیجهٔ قدرت فکری آهنگساز بوجودمی‌آیداوست که میتواند نوسانهای اصوات را بهم ترکیب کند و پیوند دهد و در نتیجه صدای ملایم وموزون و یکنواخت بوجودآورد زمامداران هم میتوانند هم‌آهنگی عمومی را بوجودآورند و منافع مختلف اقوام مختلفی که یك ملت را تشکیل میدهند و لوهرقدر باهم مغایرت داشته باشند تطبیق نموده و حفظ کنند در اوضاع آشفته و پریشان یك کشور چیزی که میتواند جلوفسادرا گرفته ومانع متلاشی شدن جامعه گردد پیوند جانهای مردم است وباید این پیوندرا زمامداران با علاقمند کردن مردم بیك امرخاص که متضمن منافع تمام طبقات باشد بوجودآورند تا چنین پیوندی حقیقتاً بوجود نیاید سعادت وآسایش و عافیت حقیقی برای مردم حاصل نمیشود این اتحادکه ترکیبی ازعوامل مختلف می‌باشد مثل خود جهان هستی که از بدو پیدایش براثر نیروها وعناصر مختلف و اضدادی‌که بهم ربط پیداکرده‌اند و عالم‌رابوجودآورده‌اند موجب پیدایش جهان وزیبائی‌های آن شده‌اند . مترجم

بود که‌موجب عظمت‌روم گردید، زیرا بعضی‌احکام وشرایع‌همان‌اندازه که برای‌اداره کردن‌کافی‌نیستند برای بعظمت رساندن مناسب می‌باشند واین قبیل قوانین‌همینکه دولتهای کوچك را بعظمت رسانده‌اند موقعی که‌آن کشور بزرگ شده اسباب زحمت‌آن‌دولت‌شده‌اند لذا باید اذعان کرد بعضی اصول‌وقوانین‌خاصیت بزرگ کردن کشوری را دارند ولی نمیتوانندآن کشور رابخوبی اداره نمایند ولی بعضی قوانین هستند که میتوانند ملت و کشوری راحفظ کنند پس بین قوانین خوب و قوانین مناسب‌فرق‌هست وفرق‌بسیار،زیراقوانین‌خوب میتواند برای یك کشور آقائی وبزرگی بوجود آورد وبه ملتش سروری و بزرگی اعطا کند و آنانرا بسایرملتها امتیاز دهد ولی همینکه ملت نیرو گرفت و توانست اقتدارات وعظمت خودرا بدیگران تحمیل کند آنوقت قوانین مناسب لازم است تا بتواند آن عظمت را حفظ نماید.

اما تغییرقوانین‌به تناسب‌موقعیت بسته به‌تجربیات وعدم‌تناسباتی است که در ضمن عمل بدان توجه پیدا میکنند تغییرقانون را مردم‌باید بخواهند وهمینکه حس کردند اجرای قوانین (ولو قوانین خوب) باحال ملت ناسازگاراست وعدم رضایت عمومی تولید کرده تغییرآنرا از مقننین وزمامداران بخواهند نه‌اینکه قانونگزاران بنابارادهٔ شخصی ویا درسایهٔ دوراندیشی فردی یاامیال واغراض خصوصی در مقام تغییر قانون برآیند. امروزدراروپا یك کشورجمهوری دیده میشود که کمتر کسی بدان توجه دارد (مقصود مؤلف کشورسویس است) این کشوردر سکوت وپشت پرده بقدرت خود میافزایدو مسلم است روزی به عظمتی که میخواهد میرسد قطعاً همینکه بمقصود خویش نائل شد درمقام‌تغییر

قوانین خویش متناسب باوضع آیندهٔ خود برخواهد آمد .

باتمام این مباحث نظر اجمالی بتاریخ روم ثابت میکند رویهمرفته روم هم توانست تامدتی عظمت خودرا حفظ کند، ایامی که کوچك بود با کمال حزم واحتیاط واعتدال بود و وقتی عظمت یافت تفوق و آقائی خودرا حفظ کرد و از تمام وقایع خوب وبد حداکثر استفاده را مینمود، باید قبول کرد که فهم و شعور وعقل ودوراندیشی رومیان در آن عهد برسایر ملل که در آن عصر میزیستند فزونی و برتری داشت چه در زمان سلاطین و امپراطوران و چه در دورهٔ جمهوریت رومیان حوادث را استقبال میکردند و لایق و قابل عظمت بودند، پس باید چنین تصور کرد که قوانین روم مقاصد رومیان را بخوبی تأمین میکرد و عظمت را برای روم بوجود می آورد وشاید هم روم شایستهٔ عظمت بود ولی چرا آزادی روم از بین رفت ؟! بنظر نگارنده روم قبل ازاینکه باید به کمال وعظمت برسد رسید، ضمناً اینراهم باید بگویم آزادی درجاهائی یافت میشود که آزادی بحد کمال نرسیده باشد .

۱۰

انحطاط اخلاقی در روم

اپیکور فیلسوفی بود که در یونان پیدا شد ومسلکی رواج داد که مردم را بکامرانی وتن‌آسائی وعیش وعشرت سوق میداد و بعد از رواج عقاید او یونانیان رفته‌رفته فاسد شدند تاجائی که سوگندخورده ومی‌شکستندواطمینانی به‌سوگندآنان نبود، پابند بقول وعهدخودنبودند این مسلك ومرام کم کم ازیونان بروم سرایت کرد وموجب‌فساداخلاق

وسستی ایمان ونباهی رومیان گردید .

دراواخردورهٔ جمهوریت عدهٔ نسبتاً زیادی پیروان اپیکوردر روم بوجود آمدند ومرام آنها درفساد اخلاق رومیان‌سهم بزرگی‌داشته‌است.

پولیپ را عقیده بر آنست که‌قبل ازرواج مسلك اپیکور در روم مردم تقوائی داشتند وبسوگند خود اهمیت میدادند اگر یکنفر رومی قسم میخورد مثل این بود که قسم اورا چون زنجیری پای بند کرده و نمیتواند برخلاف آن رفتاری کند اما در نامه‌ای که **سیسرن** بـه آنتیکوس نوشته واشاره بقرار داد ممیوس کرده کاملا مشهود است که از زمان پولیپ تا عهد سیسرن بکلی اخلاق رومیان تغییر و بـه پستی گرائیده است زیرا ممیوس با همدست خود قونسولها را تحت تأثیر و نادرستی وقانون شکنی قرار داده وبا آنها بندوبستی کرده بود که‌قانون **کوریات** را تحریف نموده وبمیل خویش اجرا کنند [1] .

ممیوس این‌کاررا کرد وقراردادی بهسنا آورد که درآن قرارداد تعهد کرده‌بود سمت قسونسولهارا که یکسال بیش نبود درسال دوم‌تأیید نماید وآنها نیزقبول کرده بودند که چهارصد هزار **سسترس** پرداخت نمایند .

بعلاوه در این قرارداد مقرر بود که قونسولها سه نوبت شهادت

۱ـ قانون‌کوریات عبارت ازاین‌بودکه هروقت لازم میشد نیروی‌ارتش به قونسولی تفویض گردد مجلس سنا می‌بایستی جزئیات امررا بررسی وتعیین کند چقدر سرباز و چندنفرافسر لازم است وچه مبلغ هزینه باید مصرف شود و کیفیت این تفویض اختیار چگونه باید باشد . و در واقع شروع بجنگ و اردوکشی با تصویب سنا باشد . مترجم .

بدهند که موقع تصویب قانون کوریات حاضر بوده‌اند تا گواهی کنند که نظامات حکومت را درسنا تدوین میکرده‌اند و آنها از طرف سنا شاهد و ناظر بوده‌اند درحالیکه نه چنین فرمانی درسنا نوشته شده بود و نه آنها حضور داشتند، این دروغگوئی وخلاف نویسی وقرارداد درمقابل رشوه و اغفال مردم برای انجام مقاصد فردی بمنظور قانون شکنی نشانهٔ بارز رذالت طبع و پستی اخلاق است که از همین قرارداد ممیوس میتوان استنباط کرد .

دراوائل رومیان بنای روم را مبتنی برتأییدات الهی میدانستند و **رمولوس** بانی روم را علاوه براینکه پادشاه بود معبود خویش قرار میدادند ومعبد بزرگ **ژوپیتر** را که **کاپیتول** بود مثل یك شهری که بانی آن زنده باشد جاویدفرض میکردند واین‌اصول ورسم ازخیلی‌قدیم درافکار وعقایدشان رسوخ یافته بود وجزء معتقدات آنها بود، میهن ـ پرستی آنها براساس‌عقاید مذهبی وحب وطن را ناشی ازایمان‌میدانستند وچون دربین اجتماعات بشری مذهب بزرگترین حافظ اخلاق است رومیان بدین صفت عالی متصف‌بودند، اما چه خوب بود که این‌وضع‌را تاآخر حفظ میکردند و همیشه همینطور میماندند و آن حال و رفتار اولیه را که جنبهٔ تقدس داشت ادامه میدادند ولی افسوس که دیـری نپائید این صفات را ازدست دادند وطوری فاسد شدند که درنسلهای‌بعد درعین فقرومسکنت درنهایت سخافت طبع و چشم تنگی نه خودچیزی داشتند ونه میل داشتند دیگران داشته باشند .

زمانی رسید که‌تمول رومیان از حساب خارج شد واز کثرت‌مال وجاه گمراه گردیدند وطوری به تجمل پرداختند که بکلی ازحدود

انسانیت خارج گردیدند و طوری بساط تبذیر واسراف را پهن کرده‌و به تجمل پرداختند که ازوظایف فردی خودشان هم بازماندند دوره‌ای هم رسید که از فقرومسکنت وپریشانی بداخلاق شدند ودر کمال‌تأسف حاضر بودند زشت‌ترین اعمال را مرتکب شوند پس باید گفت هم‌ثروت وتمول وهم فقر ومسکنت هردو باعث انحطاط روم گردید .

آری جلال حقیقی وعظمت واقعی در اندوختن مال نیست بلکه دراصلاح واخلاق عمومی است. هیچ دولتی نمیتواند در پرتومال وجاه از انحطاط اخلاق ملت جلوگیری کند بلکه مال به‌فساد کمك خواهد کرد نه باخلاق حسنه .

اکنون نظر اجمالی به‌علل انحطاط رومیان میاندازیم : ۱

همینکه بعضی امساك وبرخی اسراف وتبذیر نمودند و اراضی از دست صاحبان اولیه خارج شد ومالك اراضی معدودی ازمردم گردیدند ملت قدرت خودرا ازدست داد زیراهمینکه محصول‌زمین بیشتر بطبقات خاصی متعلق شد تنبلی و تجمل دوستی شروع گردید ، فراهم نمودن وسائل تجملی موجب گردید که محصول زمین بدست بازرگانان و پیشه‌وران افتد و این دسته بیشتر بهره‌مند گردیدند و چون بازرگانان مالیات میدادند مختصری از آن عاید بیت‌المال میشد و در نتیجه فساد عمومی‌عایدات دولت هم بدست عده‌ای ثروتمند جمع شد و بشدت میل به‌تجمل وعیش‌وعشرت وداشتن خدم و حشم و کنیز و غلام زیاد گردید فقط مقدارقلیلی که ازطریق پرداخت مالیات جمع آوری‌میشد بمصرف

۱ــ این قسمت مربوط به اوائل کتاب است که چون با این فصل ارتباط داشت ازجای خود حذف و باینقسمت نقل گردید .

تهیهٔ ارتش میرسید و اگر این منبع عایدی هم نبود شاید دولت وجود پیدا نمیکرد درحالیکه‌دولت هر قدرهم که ضعیف‌وسست‌باشد بازوجودش ضروری است ! ! ۱

وقتی انحطاط شروع‌شد وتجمل دوستی رواج‌یافت وتبعیض رایج گردید اخلاق عمومی تغییر کرد نه شور رزمی در سرها باقیماند و نه جوانمردی وفتوت وغرور ملی ، خوی کامرانی و تجمل دوستی و حب عیش و عشرت و تمایل به‌آسایش که ناشی از طبیعت پیشه‌وران است در لباس فسادظاهر گردید، هیچ میدانید پیشه‌ور علاقه به‌میهن و حفظ مرز وبوم‌آن ندارد، زیرا اوبهیچ محلی علاقه ندارد هرجا که بتواند کالای خود را بفروشد و برایش میسر گرددونفعی ببرد آنجا را دوست‌دارد .

رم همینکه رو بانحطاط گذاشت ومتوجه شدند تمرکز زمین در انحصار عدهٔ خاص مفاسدی خطرناك ببار آورده بفکر چاره افتادند و مجدداً قاعدهٔ تقسیم اراضی را بکار بستند تا شاید قدرت از دست رفته و غرور وعلاقهٔ ملی را باز یابند ونتیجهٔ اینکار یعنی تقسیم اراضی‌این شد که بمحض‌توجه خطری مردم دسته دسته داوطلب خدمت‌ارتش‌میشدند زیرا خوب فهمیده بودند که بایداراضی‌خودرا حفظ کنند ودر کمترین مدتی ده‌ها لشکر ازمردم تشکیل میگردید .

■

۱ـ بنظر نگارنده دولت ضعیف و بدون انضباط و بدون قدرت عدمش بهتراز وجود است و برای ملت وکشور زیان‌آور و خود موجب ترویج فساد وهرج‌ومرج میشود ووقتی متجاوزین ویااوباشان بحقوق عمومی تجاوزکردند ودیدند دولت قادر نیست جلو آنها را بگیرد هم آنان چیره میشوند و هم افراد درمقام‌انتقام فردی برمیآیندوبالنتیجه موجب‌سقوط ملتمیگردد .مترجم

تیت لیو مورخ رومی ضمن شرح علل انحطاط روم و انتقاد از تجمل میگوید آنروز که روم جمهوری کوچکی بود بمحض احساس خطر مردم فوراً دورهم جمع میشدند . اما وقتی که روم باندازهٔ کافی بزرگ شده بطوریکه درعالم نمی گنجید !! (مبالغهٔ مورخ است) اگر دشمن بما حمله کند و نزدیك دروازهٔ شهر برسد مشکل آن وضعیت و آن دوره تجدید گردد و اینمطلب رادلیل آورده که رم راه انحطاط پیش گرفته واستدلال کرده است رم بزرگ نشده بلکه درنتیجهٔ افزایش تجمل و ثروت که تنها حرفهٔ مردم گشته فساد بزرگ وعوامل آن زیادشده است.

در همین عهد انحطاط است کـه **تیبریوس گرالوس** خطیب معروف رومی خطاب به رجال وزمامداران روم نموده و نعره میزند و از آنان ضمن تحقیر سؤال میکرد، انصاف دهید بین بردگی و آزاد منشی کدام شایسته تراست ؟ ! کدام پسندیده است ؟ ! آیا بین ترس و بیم و شجاعت ودلاوری کدام لایق مرد است ؟ ! شما عشرت طلبان میخواهید برای اینکه قطعه زمینی بیشتر از دیگران داشته باشید از جهانگشائی چشم بپوشید و برسوائی تجمل و جمع ثروت تن دهید آیا اینکار ننگین نیست ؟ بازدرهمین زمینه خطاب به ثروتمندان میگوید شما مشتی خاك را که ازسایرمردم دریغ میدارید (مقصود تبعیض درتقسیم اراضی است) دشمنان ازدست شما خواهند گرفت و درنتیجه آنرا نیز نخواهید داشت ودر پایان خطابه خود با فروریختن اشك ازچشمان خویش فریاد میزند اگر به رم علاقه ندارید بخودتان و به اطفالتان رحم کنید و نگذارید دشمن بشما چیره شود .

۱۱

سزار - پمپه - سیلا

سه سرداری که فجایع اعمال
و قساوت آنان باعث انحطاط روم شد

آپین مورخ یونانی داستان جنگهای سیلا و **ماریوس** را بسیار غم انگیز بیان کرده است من دلم نمیخواهد آن وقایع را تکرار کنم همینقدر باید بگویم قساوت و جاه طلبی و بدبینی و حسادت این دو فرمانده هر رومی را بصفات مذموم کینه ورزی و بداندیشی سوق داده بود بطوریکه پدران فرزندان خود را ازخود نمیدانستند و همه نسبت بهم

بدبین شده بودند و بین رومیان جنگ خانگی در گرفته بود که علاوه بر پریشانی اوضاع داخلی یك جنگ خارجی هم بود که یك اوضاع و احوال بخصوص بوجود آورد بوده، در بدو امر سیلا برای جلوگیری از هرج و مرج قوانینی نسبتاً معتدل وضع کرد که بر اقتدارات مجلس افزود و حدود مداخلات مردم و ضمناً اعمال نمایندگان را نیز تحت اصول در آورد ولی همین فرمانده وقتی به آسیا لشکر کشی کرد کلیهٔ اصول و انضباط ارتش را از هم پاشید و افراد لشکر خود را به تاراج و غارت آشنا کرد و عادت داد و هوسها و آرزوهائی در مغز و دل آنان تحریك کرد که تا آنوقت در بین ارتش روم وجود نداشت. این فرمانده در اثر غرور کارهائی کرد که ممکن نبود با وجود آن اعمال آزادی باقی بماند

او سربازان و افراد خود را بسوی فساد هدایت مینمود و اختیار را بآنها میداد و همانها مجدداً فرماندهان خود را باعمال زشت وادار میکردند و دایرهٔ فساد میچرخید تاجائی که همان چیزی که موجد فساد بود خود نیز فاسد شده بود .

این اعمال کار را بجائی رسانده بود که اگر سیلا هوس کناره گیری از فرماندهی میکرد بمنزلهٔ حیات تازه‌ای بود که به جمهوری روم می‌بخشید . سیلا وقتی مسلحانه وارد روم شد تجاوز کردن به آزادی را بسایرین آموخت و املاك و اموال مردم را بین سربازان خود تقسیم کرد و این عمل باعث شد که سربازان درطمع دست درازی باموال هم میهنان خود بودند و تخم طمع دردل آنان کاشته شده بود، سیلا کارهای بد بسیار کرد، او برای سر مخالفین خود جایزه تعیین کرد و قیمت گذاشت قاعدهٔ تبعید را او بنا نهاد و بمصادرهٔ اموال مردم پرداخت از آن پس

هیچکس به‌جمهوری دیگر علاقه نداشت زیرا مردم آزادیخواه میدانستند که از تبعید وطرد کردن آنان صرف نظر نمیکند، اعمال‌سیلا بجانشین او هم سرایت کرد .

سیسرن مورخ معروف می‌نویسد بعد ازسیلا کسی سر کار آمد که تمام شهرهارا دچار بلیهٔ مصادرهٔاموال وتبعید کرد، پمپه جانشین سیلادر مکتب اوشقاوت آموخته بود .

وقتی سیلا دست ازفرماندهی کشید ظاهراً وانمود کرد میخواهد در سایهٔ قوانینی زندگی کند که خود وضع کرده است این رفتار هم که ظاهراً عادلانه بود در حقیقت دنبالهٔ خشونت ها و شدت عملهای او بود،زیرا اوچهل وهفت گروه‌ازارتش‌خود را درقسمتهای مختلف ایتالیا پادگان قرارداده واین گروه همیشه حاضر وآماده بودند که ازدشمنان سیلا انتقام بگیرند وحفظ جان سیلارا ازوظایف خود میدانستند نه‌تنها وظیفه بلکه لازمهٔ حیات خود میشمردند زیرا حیات آنان بسته به‌حیات سیلا بود .

چون بحکم جبر تاریخ دنبالهٔ هر عظمت انحطاط است روم نیز ازاین قاعده مستثنی نبود ودر این‌عهد راه زوال وانحطاط راطی میکرد و از ذروهٔ قدرت به‌حضیض پستی سقوط میکرد پس دیگر نباید در این مورد بحث کرد که چگونه وبوسیلهٔ چه‌اشخاصی‌این مرحله‌را طی کرد، ازاین‌سه‌سردارنامی‌دونفر آنها که‌پمپه‌وسزار بودندسایرین‌را تحت‌الشعاع خود قراردادند گو اینکه هردوآنها جاه طلب بودند ولی پمپه عاقلتر بود ووسائل رسیدن بمقصود را بهتراز آن یکی شناخت .

پمپه درسایهٔ کارهای مهمی که انجام‌داد و همچنین در اثر ابهت و

اعتبارات وصفات نسبتاً خوبی که از نقطهٔ‌نظر فردی‌داشت برتری خودرا بدیگران نشان میداد و با عوام فریبی خاصی که داشت قوانینی وضع نمود که حدود مداخلات واختیارات مردم‌را که سیلا محدود کرده بود مجدداًوسعت‌داد ودستورات سیلارا نسخ کرد وباوضع‌قوانین عوام‌فریبانه میهن خودرا فدای جاه طلبی خویش ساخت تا هرچه میخواست بدست آورد ولی غافل بود که باآن رویه گستاخی وبی‌اعتنائی مردم را نسبت بخود خرید، زیرا ازحد اعتدال تجاوز کرد .

قوانین روم باکمال عقل و خردمندی تدوین و یکنوع حیلهٔ عقلائی در آن بکار رفته بود زیرا در عین حالی که اقتدارات دولت را بین عمال دولت تقسیم کرده‌بود وهمه نسبت بهم کمك میکردند یکنوع مبارزه ومعارضه باهم داشتند و ازاین طریق اعتدال را حفظ میکردند و هرگاه یکی‌یامقامی راه‌افراط می‌پیمود مقام‌دیگر جلوآنرا میگرفت .

مقامات‌نیزطوری‌محدودبود که‌درهرمقام‌میزان‌اقتدار تااندازه‌ای معین ومحدودبود وکسانی که ازتابعیت‌روم بهره‌مند بودند وحق‌داشتند بتمام مقامات برسند سعی میکردند بمقام بالاتر نائل گردند و در نتیجه این رقابت‌ها مقامات ثابت نمیماندند ومردم هم به‌هیچکس انس وعلاقهٔ خاص پیدا نمیکردند زیرا کسی را درمقامی ثابت نمیدیدند .

اما در ادوار انحطاط که وضع جمهوری مختل گردیده بود هر کسی که باهوش‌تر و زرنگ‌تر از دیگران بود در روحیهٔ مردم رسوخ میکرد وبااعمال نفوذکارها را قبضه مینمود گاهی هم باحیله وشارلاتانی میتوانست در روحیهٔ مردم مؤثر واقع شود کم کم اقتدار عمال دولتی و حتی مردم را از دست‌آنها میگرفت و بدست خود وعدهٔ معدودی میداد

وهمینکه یکفرد میتوانست کارهارا قبضه کند چنانکه می‌بینیم پمپه کرد نتایج بسیار وخیم برای روم از این وضعیت به‌بار می‌آمد .

پمپه نمونهٔ کامل این‌وضعیت است او مقامات را توانست بسرعت طی کند و اسم خود را سر زبانها بیاندازد ، هر اتفاقی میافتاد نام پمپه برده‌میشد واورا لایق‌انجام هرکاربزرگی میدانستند ، هرگاه‌فرماندهی برای سرکوبی یاغی لازم میشد اسم پمپه برده میشد وقتی حمل گندم برای روم لازم‌میشد همه تصور میکردند پمپه باید اینکار را انجام دهد والا مردم از گرسنگی تلف خواهند شد زمانی هم که دولت برای قلع وقمع ودستگیری دزدان دریائی درمقام اقدام برمیآمد پمپه را انتخاب میکرد وبالاخره وقتی سزار طغیان کرد مجلس سنا برای مقابلهٔ بااو و نجات از تهدیدش دست بدامان پمپه زد . پمپه دونوبت تسلط‌کامل یافت بطوریکه‌قادربود جمهوری‌رامقهورسازد ودرهردودفعه که به‌رم‌برمیگشت بیم آن میرفت که اینکار را بکند لکن یك حیله یا بهتر بگوئیم یك عوام‌فریبی عجیبی کرد، اوقبل‌از ورود بشهر قوای خودرا مرخص کرد ومثل یك فرد عادی با کمال خضوع وارد شهر شد این عمل او در نظر مردم بسیار جلوه کرد واورا باوج عظمت وجلال رسانید بعد از آن هر کاری دلش‌خواست کرد وهرقدر قوانین‌را زیرپا گذاشت سناباوایرادی نگرفت . اینکه گفتیم پمپه با کمال فرزانگی کار میکرد باینجهت بود که اومثل سیلا جاه‌طلب نبود ودر کار خویش افراط و تفریط نمیکرد میل نداشت که بازور واسلحه قدرت را بدست آورد بلکه او میخواست ازطریق جلب‌قلوب مردم فرمانروائی کند وازاینکه اختیارات را غصب کند احتراز میجست همیشه مایل بود که مردم اقتدارات را باو بدهند

وازروی علاقه و ایمان تفویض کنند . **مارکوس** دربارهٔ پمپه چه خوب گفته است : مارکوس بمردم میگفت ثروتمندان منتظرند پمپه آنها را حمایت کند در حالی که من معتقدم او بیشتر از فقرا و مردم معمولی حمایت میکند و آزادی مردم را بیشتر طالب است تاتقویت توانگران.

مارکوس میگوید مردم روم قبل ازپمپه هر کدام چندین حامی و پشتیبان داشتند وخود چندنفررا درحمایت خویش نگه میداشتند امادر عهداو همه‌چشم به‌پمپه دوخته واوراپشتیبان‌خودمیدانستند، درازمنهٔقدیم مردم نشنیده بودند که یکنفر آنقدر قوی باشد که اینگونه حمایت ها را قبول‌نموده یا سلب کند .

در هر کشوری که اساس دولت بر عظمت ریخته شود ضرورت عظمت ایجاب میکند که قدرت و شخصیت منحصر بفرد باشد بخصوص در دوران هرج ومرج باید مردم متوجه یك شخص باشند تا ازآشفتگی جلوگیری گردد اما همین توجه و تکبیر که از یکنفر میشود همینکه قدرت بآن ضمیمه گردد آنوقت دیگر معلوم نیست که چه خواهد شد وحدود قدرت فردی بکجاها میکشد . بایددانست درحکومت‌جمهوری همینکه قدرت فردی زیاده از حد شد دو حال پیش می‌آید ، یاآن فرد فوق‌العاده‌محبوب مردم‌واقع‌میشودیابی‌اندازه‌محسود مردم‌قرارمیگیرد اما عیب اصولی وجود دارد وآن اینستکه توجه مردم همیشه بیك وضع باقی نمیماند گاهی وبلکه‌اغلب منحرف‌میشود وشخص‌محبوب اعتبارات خودرا ازدست میدهد، درمورد پمپه هم همین وضع پیش‌آمدقدرت پمپه رفته رفته کم شد و وقتی احساس کرد قدرتش مراحل نزول و افول را می‌پیماید بسه‌عمل مبادرت نمود که هرسه کار عاقبت بدی‌داشت :

اولین کار بد پمپه این بود که مردم را گول زد و با پول خرید و رشوه‌خواری را رواج داد . دوم اینکه اشخاص پست وفرومایه را برعلیه صاحبان مقام تحریك کرد که بدینوسیله از وظائف خود باز بمانند و مضطر شوند و به پمپه پناه ببرند مردم معتدل ومیانه‌رو نیز بستوه آمده اختیارات‌را بدوتفویض کنند . کارسومش این بود که باسزارو گراسیوس متحد شد

موضوعی که باعث این رفتار پمپه شد بیشتر این بود که از طرز رفتارعده‌ای‌متأثرشده‌بودواحساس میکرد مردمان پست و کوچك دائماً بر اعتبارات خود میافزودند و آن کیفیت را بضرر پمپه بکار میبردند و برخ او میکشیدند .

کاتن نویسندهٔ رومی معتقداست دوستی پمپه باسزار و گراسیوس بیش‌از هرچیزی باعث انحطاط وسقوط جمهوری رم‌شد زیرا رم در این موقع دروضع دشواری میزیست واین صلح واتحاد که اغراض و امیال اینان‌را بهم ارتباط میداد ضررش بمراتب بیش از هرجنگ داخلی بود این‌دوستی باعث شد که دولتی ستمکار روی کار بیاید، حتی این اتحاد بضررخود پمپه‌نیزتمام‌شد، چه‌آنکه پمپه بدون‌اینکه تعقل کنداعتبارات خودرا درراه سزار صرف کرد ودر ظرف مدت کوتاهی سزار با قدرتی که پمپه باو داده‌بود درسایهٔ فنون وتدابیری که ازپمپه آموخته بود بر علیه پمپه قیام کرد .

هواخواهان‌واشخاصی که دراطراف‌سزاربودند درموقع‌انتخابات شهررا مغشوش کردند وهمه‌را تحت‌نظر خود گرفتندوقونسولها، قضات، وکلا ، هرچه خواستند سزار داد آراءآنها را خرید و بهمه پول کافی

داد مجلس سنا که میدانست مقصود سزار چیست و به‌نیت او پی برده بود بفکر چاره افتاد به پمپه مراجعه کرد و از او خواست که بر علیه سزار قیام کند ودولت‌را ازشرسزار حفظ‌نماید ، اماپمپه نخواست به‌خبط‌خود اعتراف کند و بقصور واشتباهات خود که در تقویت سزار مرتکب شده اقرار کند و نیز نمیخواست همه متوجه شوند که اوخطا کرده است اورا عار بود که بگویند پمپه خبط کرده لذا بمجلس سنا رفت و استدلال کرد که سزار جرئت قیام‌ندارد ونباید ازاو هراسان‌باشند و برای‌اینکه نگویند از خطر سزار نگران شده برای حفظ دولت آنطوریکه باید عمل‌نکرد ودرواقع بی‌اعتنائی کرد . از طرفی برای مجلس هم مشکل بود که برای حفاظت دولت آنهم دولت جمهوری دست بدامان یکنفر بزند وتمنا وخواهش‌نماید و کمك‌بخواهد وآنراتکرار کند یامصرانه تعقیب کند ، درنتیجه سزار ازاین‌وضع استفاده نمود .

موفقیت سزار دریك‌مورد قابل‌توجه است وآن‌اشتراك اسم‌ناحیه یاشهرومنطقهٔ گل‌پیش کوه باشهر ومنطقهٔ گل پشت کوه‌است، قسمت اول را باو سپرده‌بودند ودرآنجا حکومت میکرد و در نتیجهٔ این جریانات قسمت‌دوم‌را باودادند وهمینکه به‌ناحیهٔ گل پشت کوه دست‌یافت ومسلط شد آنوقت موفق گردید از رود **روبیکن** بگذرد و بطرف مرکز روم تجاوزنماید .

شرح قضیه از اینقرار است : چون برای آرامش شهر قرار بود درمناطق نزدیك شهرروم پادگان نظامی نباشد ازطرفی هم نمیخواستند حدود ایتالیا و مناطق‌آن از قوای نظامی خالی باشد لذا در ایالت گل

پیش کوه قوای زیادی نگهداری مینمودند ۱ در عین حالیکه قوای مهمی در آنجا نگهداری میشد سنای روم نگران بود که مبادا همین قوا وقتی بشهر روم حمله نمایند، لذا یك دستور بسیارمهم و پرسروصدا صادر کرد وتجاوز کنند گان‌را نفرین نمود . نفرین نامهٔ سنای روم که درسنگ حجاری شده و در شهر سزن در سر راه ریمینی هنوز بنظر مسافرین و عابرین میرسد چنین است :

«هر کسی باعدهٔ نظامی ویاجمعیتی مسلحانه ازرود روبیکن بگذرد و بطرف روم تجاوز نماید نامرد و بی‌شرف است و مثل اینست که پدر خودرا کشته ولعنت ابدی خداوند براو باد » ۲ .

ایالت باین مهمی که بهشهر مسلط وآنرا در چنگال خود داشت دردست سزار بود واو درآنجا حکمرانی میکرد و ایالت دیگری هم که نواحی جنوبی فرانسه بود وبنام گل پشت کوه نامیده میشد برآن علاوه کردند و برحوزهٔ اقتدارات او افزودند . سزار بآن حدود کاملا آشنا بود زیرا مدتهای مدید درآنجاها حکومت کرده وبا اقوام مختلف آن نواحی ارتباط کامل داشت وهمه‌را تحت‌الشعاع خود قرارداده بود وافراد ونفرات اونیز درهرحال بااوبودند وبمعیت او کارآزموده شده وآماده ومستعد جنگ شدند وبعلاوه ارتش‌را مطیع خودساخته وبخود علاقمند

■

۱ـ ایالت پیش کوه گل منطقهٔ بین کوه آلپ ورودمعروف روبیکن که رود کوچکی است واز ناحیهٔ رمانی سرچشمه میگیرد .

۲ـ کلمهٔ روبیکن دربازی بلت که یکی‌ازبازیهای ورق‌است ودر ایتالیا ابداع‌شده بکارمیرود واصطلاحی است که یکی دیگری‌را مات کند . مترجم

کرده بود واورا دوست داشتند وبااین عوامل واوضاعواحوال توانست از رود روبیکن بگذرد و باید گفت به نفرین سنا اهمیت نداد و آنرا پذیرفت ! !

سزار بعلت حکمرانی درپیشکوه مانع آن میشد که از کوهستان آلپ باوحمله‌شود ویاازاو جلوگیری بعمل آید وهمچنین بعلت حکومت وسلطهٔ پشتکوه اقتدار زیادی داشت وسربازان خودرا مدتها تحت تأثیر قرارمیداد وتطمیع مینمود لذا باین دو علت طبیعی و اجتماعی توانست برای خود موفقیت وعظمت بوجود آورد واسم خودرا سرزبانها بیندازد وضع سزار طوری شده بود که دررم هول و هراسی دردلها ازاو بوجود آمده‌بود عیناً نظیر هراسی که درزمان آنیبال پیدا شده بود و در همان اوان اول‌جنگ پمپه‌را مرعوب کرد و برشهرت و اقتدارات او لطمه زد وقوه وقدرت داخلی اورا که حسن شهرتش بود تضعیف کرد وازبین‌برد وقتی سزار از رود روبیکن گذشت پمپه متوسل بچارهٔ ضعفا یعنی فرار گردید وازروم‌خارج‌شد وچون‌نمیتوانست بهیچ‌ترتیبی ازپیشروی‌سزار جلوگیری کند ارتش و سربازان خود را ول کرد و خزانهٔ عمومی را گذاشت واز طریق دریا به‌یونان فرار کرد .

دراغلب کتب قدیمهٔ تاریخ ازسزار واقبال بلند اومطالب بسیاری نوشته وبحث شده است این مرد بزرگ دارای صفات عالی بوده وبعضی صفات ناپسند هم داشته ولی معایبی نمیتوان برای او ذکر کرد او در هرجای‌دنیا که متولدمیشد مسلماًموفقیت داشت و برمردم آنجا سروری پیدا میکرد و با هر ملتی در هر کشوری زندگی میکرد فرماندهی را اشغال مینمود .

سزارافسران وقوای پمپه را شکست داد و خود پمپه را تعقیب کرد و دنبـال او به یونـان رفت ولی پمپه در یونان قوی و قدرت او بیش ازسزار بود ودرسواحل یونان قوای سزاررا از شدت گرسنگـی بستوه آورد ونزدیك بودمغلوب کند، اما دراثر تردید رأی ودهان بینی موفق نشد زیراپمپه فوق‌العاده دهان بین بود وهر کس هرچه میگفت قبول میکرد اطرافیان اوهم دائماً با اظهارات ملامت‌آمیزوتحقیر کننده اورا بجنگ واداشتند پمپه هم برای‌آنکه مورد ملامت کسان خود قرار نگیرد زمینهٔ مساعدی که درسواحل داشت از دست داد و باافراد تازه کاری که باکمال سرعت دورخود جمع کرد وباارتشی که سالها تجربه کرده و فتوحات بسیاری نموده و موفقیتهای زیادی داشته بود بجنگ پرداخت .

پمپه با این عمل مورد ملامت تاریخ قرار گرفت و چون چشم نمایندگان سنا را دور دیده بود تحت تأثیر خیالات واهی دست بکار جنگ زد ودرشهر قدیمی یونان **فارسال** با سزار گلاویز شد و در این جنگ فرماندهان پمپه که باسزارمیجنگیدند زود مغرور شدند و تصور کردند میتوانند سزارولشکریان اورا ازپای درآورند .

سی‌پیون که در سواحل افریقابود نمیخواست بدستورکاتن‌رفتار نموده وجنگ را طولانی کند لذا بحملهٔ شدید پرداخت تمام قـوای خودرا جمع کرد ویکدفعه بمیدان کارزار برد وهمه را یکجا ازدست داد سایر فرماندهانی هم که بعداز اومحور جنگ را بدست گرفتندباز باعجله وغرور بمیدان تاختند وشکست خوردند .

بالاخره دولت جمهوری در مقابل ارتش سزار از پادر آمد و

شکست خورد و رومیان بشدت در زحمت و سختی افتادند ولـی باید دانست این پیش آمد وشکست باقتضای وضع زمان بود یعنی جاه طلبی وغرور سی‌پیون یا این و آن باعث نشدند، بر فرض اینکه پمپه و سزار مثل کاتن آهسته پیش میرفتند و یابطرف افریقا میرفتند دیگران پیدا میشدند که به سقوط واضمحلال دولت همت بگمارند زیرا وقتی کـه نوبت به‌سقوط وزوال رسید بدست‌هر کس که باشد سقوط عملی می‌شود.[۱]

گرچه درجنگهای داخلی وطول مدت آن روم همیشه در حال ناراحتی وعذاب بودولی درخارج قدرت روم زیاد میشد وسردارانی‌نظیر **سیلا ، ماریوس ، آنتوان اگوست ، پمپه ، سزار** پیدا شدند کـه درنهایت عظمت وابهت کارسلاطین وامپراطوران گذشته را تکمیل و بر عظمت روم میافزودند . جنگهای داخلی با همهٔ معایبی که داشت مردم را جنگجو و سلحشور بار میآورد و مردمی خطرناك و حاضر بحمله میشدند و همینکه صلح وصفـائی پیش میآمد گرد هم جمع میشدند و برفتارواعمال خود افتخار میکردند ودرمقایسه بامردم سایر کشورهائی که همه را در صلح وصفا وآرامش سر میکردند رومیها مزیت بسیار داشتند، جنگهای داخلی همچنین باعث میشد که نوابغ و بزرگان قوم نشان‌داده میشدند، نبوغ‌افراد لایق‌پرورش می‌یافت وآنرا مورداستفاده قرارمیدادند هرفردی درهرمقامی که‌شایسته‌ولایق آن بود جای خودرا

۱ــ آرزوهای بشری همیشه وسیع و دور ودراز است و هرقدرکه بآنها دست پیداکند باز حرص وولع او زیادتر میشود ودر آرزوی تازه‌ترو بیشتر وبهتروزیاده طلبی دچار خسران وشکست میگردد و جاه‌طلبی است که بشررا دچار زیان میکند ومحیطرا برای سقوط او فراهم ومساعد می‌نماید . مترجم

میگرفت درصورتیکه درزمان آرامش معلوم نیست هرفردی بتواند در جای مناسب ودر خورلیاقت خود قرار گیرد دراینمورد لزومی ندارد که حتماً رومیان را درنظر گرفته ومثال بزنیم ازتاریخ جدید ومخصوصاً از فرانسه کشور خودمان (میهن مؤلف) شاهد میآوریم : فرانسویان در دوسه موقع بسیارقوی وخطرناك شده بودند یکی موقعیکه ازجنگهای خانگی **بورگونی وارولئان** فراغت یافته بودندهمچنین وقتی که درایام حکومت لوئی سیزدهم وچهاردهم کشمکشهائی براه انداخته وقیافهٔ قوی وسهمگین بخود گرفته بودندوبازمیتوانیم ایامی را ذکر کنیم که بلوائی تحت عنوان فتنهٔ میثاقیان در فرانسه بوجود آوردند که بلوای اخیر بسیارمعروف است درتمام این ازمنه فرانسویان دراثر جنگهای داخلی بسیارنیرومند وحتی سهمناك شده بودند .

انگلیسها بعد ازجنگهای پارلمانی که **کرمول** برپا کرد بسیار قوی شده بودندآلمانها نیزاگرجنگهای داخلی نبود درمقابله باترکها ازعهدهٔ دفاع برنمی‌آمدند چون درنتیجهٔ جنگهای داخلی بود که قوی شدند وبعد توانستند جلوترکها بایستند ودفاع کنند مردم اسپانیاهم که درزمان فیلیپ جنگهائی برسر تاج وتخت داشتند درجزیرهٔ سیسیل بقدری قوی شده بودند که موجب اعجاب تمام کشورهای اروپاشده بود. کشور ایران را نیزباید نام ببریم که چگونه ازکشمکشهای داخلی نیرومند وقوی بیرون آمد و ترکهارا مقهور ساخت (منظور جنگهای ایران با عثمانیها است) .

بهرحال صحبت ازسزار بود که وقتی برهمه جا وهمه چیزمسلط شد

همه را عفو کرد گرچه از چالاکی و زبردستی او در جنگ فارسال زیاد صحبت شده لکن سیسرن اورامردی کندرو یاد کرده است . سزار ابتدا که زمام امور کشور وحکومت رابدست گرفت باعنوان رسمی بود چون میدانست مردم‌عنوان رازیاد دوست دارند و نیز میدانست رومیان از استبداد زیاد خوششان نمی‌آید لکن اورا با این صفت یعنی مردی مستبد پذیرفته‌اند یکروز در مجلس سنا موقعیکه از طرف مجلس باو امتیازاتی تفویض میشد از جای خود بلندنشد وبااین بی‌اعتنائی ورفتار مستبدانه حوصلهٔ عده‌ای سر آمد .

سزار بسیار خودپسند و مستبد بود با اینکه بـا کمال جدیت هواخواهان خودرا وادار میکرد که تاج سلطنت را باو تفویض کنند و درباطن میکوشید هرچه زودترعنوان پادشاه و سلطنت را بخود بگیرد ولی چون میدانست ازطرف مردم زیاد استقبال نمیشود وافکار عمومی اینکار را قبول ندارد ظاهراً آنرا ردکرد اما در طلبش جداً کـوشش میکرد، اینموضوع روشن شده که مردم‌آسیا ازاسم قونسول وحکمران وجمهوری متنفرند ومردم اروپا هم از اسم سلطان وپادشاه بیزار هستند واین امرمربوط به عادات مردم ورفتار زمامداران میباشد سزار هم‌این موضوع رابخوبی میدانست .

سزارنسبت بمجلس سنا بسیار بی‌اعتنا بود وازاول دشمن‌مجلس‌و ازسناتورها نفرت داشت و در اینکار بهیچوجه تزویر و خدعه نمی کرد روش خودرا ذرلفافهٔ عوام فریبی پنهان نمیکرد او قدرت سنـارا بکلی سلب کرد وبصورت بی‌آبروئی درآورده بود واگر گاهی شفقتی نسبت

به سناتورها میکرد ازهرفحشی بدتر بود [۱] و اگر سزار از موضوعـی صرفنظر میکرد باید گفت او نمیخواست انتقام بگیرد و خودرا تنزل داده‌هم‌وزن اشخاص بکند، درحقیقت‌غمض عین‌میکرد ونديده‌میگرفت درنتیجهٔ این رویه بقدری به سنا بی‌اعتنائی کرد که آراء و احکام سنارا خود وضع وانشاء میکرد وبهر کس که دلش‌میخواست هرمقامی‌میداد.

سیسرن مورخ معروف روم باستان که‌خود عضو سنای روم بوده وغالب نوشتجات تاریخی روم مستند بنوشتجات واقوال اوست مینویسد زمانی اتفاق میافتاد که بمن خبر میرسید باسم من فرمانی صادر شده و سزار دستور داده مرا به ارمنستان یا سوریه فرستاده است بدون اینکه خود من خبرداشته یامستحضر بوده باشم همچنین زمانی اتفاق میافتاد سلاطین وشاهزادگان کشورهای دست نشاندهٔ روم بمن نامه نوشته واز من تشکرمیکردند وحال‌آنکه ازموضوع بی‌خبر بودم !!

کلیهٔ آثاری که از نویسندگان‌آن عهد باقیمانده غالباً به نـام سیسرن است و لو اینکه دیگران نوشته باشند زیرا سیسرن از همه معروفتر بوده وبیشتر نوشتجات هم یااز خود او و یا تحت تأثیر افکار

■

۱ـ مردم هرکشوری در هر زمان نسبت بسنن و عادات خود علاقمند هستند وبرای‌آنها ناراحت‌تر وناگوارتر ازاین چیزی نیست‌که نسبت بآداب ورسوم‌آنها بی‌اعتنائی وتحقیر شود. دیده شده‌که اغلب‌تضییقات وفشاررا قبول میکنند فقر و مستمندی و بی چیزی در نظر ملت قابل تحمل است بافشارهای اقتصادی وقحطی‌می‌سازند، قناعت میکنند ولی بی‌اعتنائی‌به رسوم و تظاهر باین امراحساسات ملت راجریحه دار میسازد واغلب باعث اصلی بلواها واغتشاشات مهم شده است . مترجم

اوست، این نوشتجات بخوبی ثابت میکند که در عهد سزار تا چه حد سناتورها مأیوس ونگران بوده‌اند کلیهٔ مردان و بزرگان جمهوری از حیثیت و اعتبار افتاده و بیکار و بی‌آبرو شده بودند وحتی مشاغل عدهٔ زیادی هم گرفته‌شده بود، مفاداین‌نوشتجات مثل اینستکه عده‌ای‌همدرد دورهم نشسته وبدبختی خودرا نوشته باشند یاباهم‌غمخواری کرده و درد دل بگویند . این آثار شاهکار سادگی و ساده لوحی است و می‌رساند سناتورهای بخت برگشته همه چیزخودرا از دست داده ومشترکاً به‌غم وغصه پرداخته بوده‌اند زیرا تمام اعتبارات واهمیتی که برای سنا وجود داشت درو‌جود سزار تمرکزیافته وسنا از کارافتاده بود .

نویسندگان این آثار مورخ نبوده‌اند تادرمقام فریب یا مبالغه و ادبیات بوده ودربیان مطالب اغراق یاگزافه گوئی کرده باشند نه‌بلکه دوستان‌مشترکی بوده‌اند که دراثرهمدردی وبخت برگشتگی‌اوضاع‌را برشتهٔ تحریردرآورده‌اند .

سزار باوج قدرت وعظمت استبدادی خویش رسید و بدیهی است در نتیجهٔ اعمال قدرت برای خود دشمنانی تهیه کرد که همه محسود قدرت او بودند ادامهٔ روش استبدادی روح‌آزادی را خمود کرده واز میان برده بود درگوشه وکنار رم توطئه چیدن وهم قسم شدن و پیمان بستن برای مبارزه بااستبدادکم وبیش وجودداشت . زیرا همه ازدست او بستوه آمده بودند ولی همه قدرت عمل ومبارزهٔ با سزار را نداشتند سزارهم نمیتوانست درمقابل آن‌همه دشمن جان‌خود را حفظ‌کند زیرا بیشتر نزدیکان خود سزار در مقام نابودی و قتل او بودند و اشخاصی بودند که سزار ولینعمت وآقای آنها بود بعلاوه در سراسرایتالیا ویونان

این عقیده بصورت اصل مسلم وعقیده ویا قانون عمومی یا بهتر بگویم حقوق اجتماعی در آمده بود که هر کس غاصب حق حاکمیت ملت را از بین ببرد ثواب کرده واز نیکوکاران و وطن پرستانی است که حق ملیت را ادا کرده است مخصوصاً در شهر رم این موضوع تشویق شده و محقق گردیده بودبعلاوه همه قبول داشتند که بعد ازاخراج پادشاهان دولت جمهوری باید هواخواهان جمهوری وطرفداران آزادی را مسلح داشته ودرمقامات و مناصب بگذارد تا در موقع لزوم بتوانند جمهوری را حفظ کنند این وضع ناشی از عشق سرشار به آزادی و میهن بود که ازاصول عادی ویاارتکاب جرائم خارج بود وغیر از حب وطن وندای آزادی چیزی محرك آن نبوداین حب حبی نبود که دوست وغیردوست یا پدر و فرزند بشناسد این علاقه علاقه ایست که همیشه و همه‌جا همه کس درصدد است ظالم و مستبد و غاصب حقوق ملت را از بین ببرد چنانچه پسر سزار **پروتوس** علناًدرمحافل دوستانه بمردم میگفت اگر پدرم سزار بعداز مرگش مجدداًباین دنیا باز گردد مجدداً او راخواهم کشت !! آری عشق وطن و ندای باطن که محرك آن تقوای ملی است عمل زشت آدم کشی را درمورد سزار جلوهٔ الوهیت میداد و قساوت که عمل زشت وناپسندی استمثل یك گوهر گران بهائی که بمقامات آسمانی پرواز نموده وباز گشته باشد جلوهٔ پسندیده داده بود .

واقعاًهم برای اعمال گناهکارانه سزار که دریك محیط آزادی فردی مرتکب میشد غیر ازقتل وتروروچاره ووسیلهٔ دیگری نمانده بود: عده‌ای میگویندخوب بودسزار را علناًازطریق قوانین تعقیب ومجازات میکردند واو را محاکمه مینمودند در جواب آنها باید گفت دولت جمهوری در

نتیجهٔ رفتار سزار امکان استقرار نداشت که بتواند چنین محاکمه‌ای بکند ولی آنچه که آزادی را ازبین برده بود یعنی استبداد وخود سری مطلق وجود داشت واین عمل امکان نداشت مگر در محیط آزادی که بتوان جرائم سزار را بازخواست نمود .

همانطور که رسم روزگار است سرانجام کاسهٔ اقبال سزار نیز لبریز شد و دوره‌اش پایان یافت .

سزار را کشتند وبعد برای او نوحه سرائی کردند و وصیت نامه ساختند، شرح قضیه مفصلا در فصل دوازدهم بیان شده است .

۱۲

وضعیت روم بعد از مرگ سزار

کسانی که برای قتل‌سزار توطئه چیده وطرح آنرا ریخته بودند فکر دیگری نکرده بودند همینکه کارخود را کردند رفتند درعمارت کاپیتول نشستند وجلسهٔ‌مجلس سنا را تشکیل دادند از طرفی لاپیدوس که ازآشوب‌طلبان بود باعده‌ئی مسلح به قلعهٔ رم حمله کرد نگهبانان قلعه که درعهد سزارمنافع سرشار برده وفوائد بسیار بچنگ آورده بودند

ومیترسیدند از آنها بگیرند بداخل شهر رم فرار کرده وشهر را شلوغ کردند، آنوقت‌سنا وضع را خطرناك دید ودر صدد اصلاح امور برآمد چون همهٔ مردم بهم ریخته بودند ناچارسنا اعمال سزاررا صحه گذاشت وقاتلین را هم بخشید و بدین ترتیب یك آرامش موقتی ظاهراً استقرار یافت .

سزارقبل ازاینکه کشته شود در صدد جنگ با ایران و سلاطین اشکانی بودو برای‌این‌منظور که فکرمیکرد سالیان درازی طول‌خواهد کشید درغیبت خود عده‌ای را که موردوثوق واعتماد اوبودند بمقاماتی معین کرده ونظامات را طوری برقرار ساخته بود که در غیاب او امور دولت محفوظ بماند این انتصابات بعد از مرگ سزار فرصت مناسبی بطرفداران او داد که از آن‌دستورات سوء استفاده کنندازهمه باهوش‌تر آنتوان بود که با منشی‌سزارساخت ودفترخصوصی سزار را ازاو گرفت وهرچه دلش خواست دراو نوشت وحتی آنچه سزار درحیات خود فکر نمیکرد آنتوان‌ازقول سزاردر آن دفتر یادداشت کرد پولهائی که‌هرگز سزار نمیداد ، مخصوصاً بمخالفین خود آنتوان‌نوشت‌بدهند ، بطوریکه اهمیت سزار بعداز مرگ او چندین برابر حیات او شد زیرا مخالفین فکرنمیکردند سزاربرای آنها پرداخت‌چنین‌وجوهی‌را یادداشت کرده باشد وچون مجلس سنا بدون‌هیچگونه‌قید وشرط تمام مقررات واصول مصوبهٔ سزار را قبول وتصدیق کرده بود اجرای آن یاد داشت هابعهدهٔ قونسولها واگذار گردید، علاوه از اجرای آنچه که در دفتر سزار بود مبلغ قابل‌توجهی‌پول در معبد اپس امانت گذارده بود که برای‌جنگ بمصرف رساند ولی باعملیاتی که آنتوان کرد سزار از تهمت ستمگری

مبرا شد ومجلس سنا علی رغم قاتلین رأی داد جسد سزار را دفن کنند وتشییع جنازه نمایند وچون طبق عرف وعادت رومیان تصویر نیاگان مرده را بمعیت جنازه میبردند و یکنفر خطیب دنبالهٔ جنازه صفات و مناقب‌واعمال اورا میخواندااینکار را دربارهٔ سزار کردند وآنتوان‌خود وظیفهٔ خطیب را انجام داد وپیراهن خونین سزار را بالای بیرقی کرد وبمردم نشان داد و وصایای اورا که اموال و وجوه را بمردم بخشیده بودمیخواند. البته‌وصیت‌ساختگی که خودآنتوان‌نوشته بود وبدینوسیله مردم را تحت تأثیر قرار میداد و به هیجان می‌آورد همان مردمی که تصیمم داشتند بقاتلین کمك نموده و جسد سزار را برودخانهٔ تیبر بیندازند در نتیجهٔ اقدامات آنتوان وتحت‌تأثیرخطبه‌های مهیج اوبخانهٔ قاتلین‌سزارحمله‌برده وآتش زدند و همانطوریکه اعمال‌قاتلین درمورد کشتن‌سزاروستمگروظالم شناختن‌اوبسهولت‌انجام یافت، اعمال‌آنتوان هم بسهولت وآسانی به نتیجه رسید [۱].

سیسرن نویسندهٔ رومی که درآنموقع خود رئیس مجلس سنای روم بوده مینویسد چه خوب بود که ازخطر نمیترسیدند و بشدت عمل میپرداختند ضمناً برای اینکه مجلس سنا را تطهیر کند میگوید وقتی سنا تشکیل شد که همهٔ کارها انجام شده بود وما در مقابل عمل انجام یافته بودیم اینهم یك پندی است از روزگار که بآدمی می‌آموزد:

■

۱ــ دنبالهٔ وقایع غیرمترقبه ومواقعی‌که بهت وحیرت از وقوع‌حوادث غیرعادی مردم را فرا میگیرد هرکاری را باجرأت و جسارت انجام میدهند زیرا تحت تأثیر محیط غیر عادی و تحریك احساسات بسرعت مردم آراء و عقاید خودرا تغییر میدهند. مترجم

اشخاصی که ارزش دقایق ولحظات را در کارهائیکه عموم مردم دخالت دارندفهمیده‌اند از این حرفها و معانی اظهار تعجب نمیکنند آری مثل سیسرن میگویند . . .

در این گیرودارواقعهٔ عجیبی پیش آمد که سزار رادرنظر رومیان آسمانی و بهشتی جلوه‌داد و آن این بود : درایامی که بیاد سزارجشنهای پهلوانی گرفته بودند ناگهان ستاره‌ای درآسمان جلوه گری کرد که دنبالهٔ درازی داشت و ازخود نوری به هوا وفضا ساطع ولامع مینمود واین وضع هفت روز ادامه داشت وستاره درآسمان نور افشانی میکرد رومیان عوام‌ساده لوح آنرا ازتجلیات روح سزارتصور کردند واستدلال کردند که روح سزار دراعلاعلیین جای گرفته است !!

بطوریکه میدانیم مردم آسیا وحتی یونانیان بعادات قدیم پای‌بند بوده و برای مقبرهٔ سلاطین و حتی حکـام کوچك بقعه و بارگاه میساختند رومیان هم اینکار را تقلید کردند و نشانه‌ای از اخلاص و عبودیت نسبت به متوفی میدانستند خود رومی‌ها هم این قبیل عادات را داشتند ودرمعابد وبتکده‌های خود به تعظیم وتکریم ارواح نیاگان خود میپرداختند ولی نسبت به سلاطین کسی را درخور تکریم و تعظیم نمیدانستند تنها کسی را که میتوان باین عنوان نام برد که بین رومیان تا مقام **الوهیت** بزرگ داشته اند اول **رمولوس** بانی روم وپس‌ازآن **سزار** بود .

واما آنتوان بعداز سزاربحکومت مقدونیه منصوب شده بود و دعوی میکرد که حکومت گل **پیشکوه وپشتکوه** را هم باو بدهند او رویهٔ اولیه سزار را تعقیب میکردوهوای آن درسرداشت که روزی‌سزار

شود و میخواست بروتوس را بیرون کند **بروتوس دسیموس** حاکم ناحیهٔ گل پشتکوه بود و حاضر بخواستهٔ آنتوان نمیشد و در نتیجه کار آنها بجنگ کشید وهمینکه مجلس سنا مستحضر شد در تضییق آنتوان کوشید واورا خائن به روم معرفی نمود زیرا **سیسرن** که درصدرسنا نشسته بود علی‌رغم آنتوان **اکتا** وپسرخوانده وخواهرزاده وتنها وارث سزار را تقویت نمود وبااین عمل نام سزار را زنده کرد ومردم متوجه سزار شدند .

اکتاو بسیاروقت شناس وباهوش‌بودوبا **سیسرن** باکمال‌نزاکت و دقت وهوشیاری رفتارمیکرد وازاو تملق میگفت ودرس تدبیروفنون سیاست می‌آموخت، در عین‌حالی که اعمال و رفتار او کمی آمیخته به خودپسندی بودمعهذاهمیشه‌با **سیسرن** مشورت‌میکردونصایح‌وگفته‌های اورا بکار می‌بست اما سیسرن خبط کرد زیرا اکتاو کوچك بود و لیاقت حقیقی‌ومیهن پرستی‌نداشت همیشه دنبال اغراض‌خصوصی‌خویش بود نمیتوانست بکار دولت و جمهوری برسد کمااینکه خود **سیسرن** هم شایستگی کامل ریاست نداشت و مردی خودخواه بود علت اصلی بدیها وخوبی ها دریك کشور اینستکه اشخاصی که در کار ملك و ملت وامور عمومی مسئول میشوند و دخالت میکنند غالباً در فکر خودشان هستند ورضایت خاطرخویش رابرضایت عموم ومصلحت جامعه ترجیح داده ومقدم‌میشمارند وانجام وظیفه ومقصد اصلی‌وحقیقی را ازیادمیبرند وحتی‌برای ترضیهٔ خاطر نفس خودخواه وخودپسند خویش و تسکین امیال فردی مقاصد بسیارکوچك را در نظر میگیرند و مطالب مهم و مصالح بزرگ عمومی زا زیرپا میگذارند . من معتقدم اگر **سیسرن**

بجای اکتاو کاتن را تقویت میکرد و بامور عمومی و جمهوریت روم میگمارد کارهای مردم بمراتب بهتر و وضع روم بکلی تغییر میکرد وجاه و مقام در نظرش ارزشی نداشت و فرع انجام مقاصد عمومی بود نظرش بسیار عالی ودولت جمهوری را برای مردم میخواست نه برای خود خواهی وخویشتن پرستی .

اما سیسرن معاون خوبی بود نه رئیس خوبی، با اینکه بسیار باهوش بود گاهی‌تن به‌پستی‌میداد وعزت‌نفس‌نداشت کار صحیح وتقوی را بازیچه وفرع برجاه ومقام میدانست اول خود را میدید وجاه ومقام خود را بعداز آن‌انجام کاری‌برای عموم‌اگر گاهی‌احتیاط یا محافظه‌کاری میکرد از ترس بود نه‌ازلحاظ مصالح‌مردم، هرعملی را ازدریچهٔ اغراض خصوصی حتی‌اغراض‌خیلی کوچك خودمی‌سنجید واگر گاهی قدمی برمیداشت بدست دیگران و با اتکاباشخاص بود زیرا استقلال نفس نداشت، بهرحال نتیجهٔ عمل‌سیسرن این شد که برای جمهوری‌روم دشمن خطرناکی بمراتب خطرناکتر ازگذشته تهیه دید زیرا اکتاو که ظاهراً حق مشروعی داشت و پسرخوانده و خواهر زادهٔ سزار بود اسمش درپرتواسم سزاردرنظرمردم محترم بود ولی‌لیاقتش بسیارضعیف و دعاویش پوچ و دروغ ، اکتاو اظهار میکرد با دست خالی ارتش آنتوان‌را منکوب کرده ولی‌ادعائی بیش‌نبود بلکه خود اودشمنی‌برای روم بود .

زیرا در جنگ بین اکتاو وآنتوان او در مُدن‌شکست خورد و مجلس سنا در صدد برآمد اکتاو را تنزل دهد اکتاوهم جنگ را رها کرده به رم برگشت که بقونسولی انتخابش کنند در جنگ بین این

دو نفر دوتن از مردان نامی روم که سمت قونسولی داشتند کشته شدند یکی **هیرسیوس** ودیگری **پالسا** که برای روم ضایعه‌ای بود .

بعد ازمدتی آنتوان هم به ایالت گل پشتکوه برگشت ولاپیدس در سنا از او حمایت کرد لاپیدس بر آن شد که بین آنتوان و اکتاو و خودش اتحادی بوجود آورد، اینکاررا کرد وهرسه متحد شدند که آنچه در ید دوست ودشمن هست تقسیم نموده ومتفقاً عمل کنند قرار گذاشتند لاپیدس در رم بماند و آن دو به تعقیب **بروتوس و کاسیوس** بروند و بجنگند تا سلطنت عالم را بدست آرند !! رفتند و درمحلی که سه نوبت جنگیده بودند آنها را پیدا کرده و جنگیدند ولی معلوم نیست چرا **بروتوس و کاسیوس** دو حریف آنان دست به خودکشی زدند و در نتیجهٔ این انتحار آشوبی برپا شد و در ضمن آشوب **کاتن** مرد شایسته و لایق نیزانتحار کرده بود دراینموقع است که باید با کمال تأسف بگوئیم جمهوری روم دیگر مردی نداشت.

موضوع انتحاردر بین رومیان شیوع داشت ولی نباید آنرا همیشه ناشی ازضعف نفس دانست، بلکه علل بسیاری داشت که بطور مختصر یادآور میشویم :

اول شیوع مسلك مرتاضی وازخودگذشتگی که عمل خودکشی را تشویق میکرد .

دوم رویهٔ فاتحان که غالباً اسیران را در کوی و برزن میگرداندند وبعنوان برده و غلام بهمه نشان میدادند بدیهی است این عمل ناپسند برای سرداران مغلوب که اسیرمیشدند بمراتب بدتر ازمرگ بود ویك

ننگ و بی‌شرفی بود .

سوم اشخاصی را که متهم به‌سر کشی میکردند اموالشان را بمصادره میبردند و این تحقیر ننگین برای آنها قابل تحمل نبود .

چهارم تحریك یك حس غیرت و برخوردن به شخصیت و این نظیر آن احساسی است که دراین زمان ما بخود بسته ودرنتیجه تحریك یك حسن بیجا به دوئل میپردازیم و گاهی دوست خود را هم میکشیم . علاوه برموارد فوق این جنگجویان و بازیگران وقتی آسایش‌خیال و رضایت خاطر پیدا میکنند که عمل خود را درجائی بپایان برسانند که دلشان میخواسته و اگر بموانعی برخوردند آنوقت دلشان میخواهد که دیگر نباشند و بمیرند .

آری هوس یا شور دل محرك بعضی نوسانهای روحی میشود و احساسات بر عقل و درایت و فهم برتری میجوید و توجه کامل انسان بعملی میشود که میخواهد انجام دهد واز نتیجهٔ آن غفلت میکند وشاید نتیجه رااصولا نمی‌بیند وازخطری که میبایداحتراز کنداستقبال‌مینماید وآن‌عمل بسهولت انجام میگیرداین نیز نوعی‌حب نفس وخودخواهی است که باین شکل در میآید و عکس العمل میدهد و انجام خواهش نفس خودآن نفس را ازبین میبرد و ازاین اصول متضاد تبعیت میکند عجیب است خود خواهی و حس خویشتن پرستی بشر که در راه خود نفس رانیزفدامیکند عجیب است بشروحسی که درنهاد او بشدت تخمیر شده وبرای علاقهٔ بخود زندگی‌را فدا میسازد!!! آری بشر آنقدر بوجود

خود مینازد واهمیت میدهد که برای انجام نشدن خواهش همان نفسی که دوستش دارد به فنای خویشتن راضی میشود !!! ۱

■

۱ـ بنظر نگارنده مردان فداکاری در این عالم از بین همین افراد بشر یافت شده اند که برای مفید بودن جهت دیگران و خدمت بعالم انسانیت حتی حیوانات یاسایرموجودات تحمل زحمات ومصائب شدید نموده ورنجهای طاقت فرسا بخود هموار ساخته اند وحتی ننگ و ملامت وتحقیر وشماتت را پذیرفته وقبول کرده‌اند تا بتوانند سعادت دیگران را تأمین وباعث خشنودی و رضایت خاطردیگران شوند وهیچگاه برای‌انجام نشدن خواهش نفس‌خویش تن بچنین ضعف نفس برای رهائی از رنج نداده‌اند نمونه های بسیاری در عالم بوده‌اندکه تاریخ نام‌آنها را ثبت‌کرده‌که در اینجا مجال ذکر نام آنها نیست : بطور کلی عمل خودکشی نه تنها مخالف با طبیعت و تحقیر به نفس و موجب بدنامی بعد از مرگ است در موارد نادرکه برای رهائی از ننگ واقع شودشاید موجب عظمت شود ولی عظمتی که درنظر فداکاران عالم‌آمیخته به ترحم و رقت وتأسف‌است، ازنظر عقلی هم خودکشی ملامت بار است زیرا زندگی خود دورهٔ کوتاهی است چرا بشرآنرا بدست خودکوتاه‌تر نماید این‌مدت محدودکه برای استفاده از زیبائی های طبیعت و مفید بودن و عشق ورزیدن دراختیار بشر گذاشته شده نباید برای‌یك خواهش نفس ازدست داده شود بلکه انسان‌کامل با آن خواهش مبارزه میکند وزنده میماند تا مفیدواقع گردد . مترجم

۱۳

زمامداری اکتاو یا اگوست

اگوست کلمه ایست که معنی آن بزبان لاتینی (زبان رومیها) خداوند است واز راه تملق وچاپلوسی و گزافه گوئی که عادت مردم ابن الوقت است به اکتاو لقب داده بودند .

اکتاو با سکتوس پمپه که برساردنی وسیسیل دوجزیرهٔ بزرگ حکومت میکردوعده‌ای‌ازفراریان را دورخود جمع کرده‌بود جنگید.

او دو جنگ کرد ولی چون سکتوس بدریا مسلط و نفرات او بیشمار بودند درجنگ اول اکتاو پیشرفت مهمی نکرد ولی در جنگ دوم در نتیجهٔ مهارت فرمانده ارتش خود **آگرپیا** موفق شد و اورا شکست داد سربازان لاپیدس را هم اکتاو گول زدو بطرف خود جلب کرد ولاپیدس را ازقدرت انداخت و از فرماندهی اورا خارج کرد و مجبورش نمود بدون هیچگونه منصب و سمتی مثل افراد معمولی در مجالس عمومی شرکت کند.

این رویه میرساند که گاهی فاتحان آنقدر مغرور میشوند که حاضر نیستند رقبای آنها حتی ازآسودگی گمنامی هم استفاده کنند ولی درمورد لاپیدس مثل اینکه کار بدی نکرد زیرا او مردی شرور بودودر شرارت منحصر بفرد بود. ذلت وحقارت اونه تنها برای مردم آن عصر بلکه برای ما نیز مسرتمیآوردزیرالاپیدس مردی بداندیشوآشوبگر ونیرنگ باز بود بعلاوه با اشخاصی معاشرت و همکاری میکردکه از خود او بدترو مجرب تردر اعمالزشت بودندآنتوان از اوبه نیکی یاد کرده ولی چون خود آنتوان هم از زمرهٔ بدان و آشوبگران بوده کسی حرف او را قبول ندارد.

کسانی که در قتل سزار شرکت کرده بودند با روزگار بد از بین رفتند گرچه بنا بعقیدهٔ مردم درنتیجهٔ عقوبتعمل خودوقهرخداوند میبایستی گرفتار و ناکامشوند ولی امری طبیعی بود اشخاصی که آنهمه شکست خورده ودرجنگهائی شرکت کرده بودند که کسی به کسیرحم نمیکرد ناچار باید باوضع ناهنجار وشدید وبلکه فجیع ازبین بروند.

تصور میرود دربین فرماندهان رومی اکتاو یگانه کسی است که

ازطریق ملاطفت و بدل و بخشش فرماندهی میکرد و چنداں توجهی بشجاعت او نداشتند گویا همین بی‌اطلاعی اکتاو از راه ورسم سربازی باعث خوشبختی او شده است چه آنکه مردم از او نمیترسیدند و این موضوع موجب موفقیت او ورسیدن بمقام اول بوده است .

در واقع آز چیزی که موجب تحقیر وعدم لیاقت او بود باعث موفقیت او شده است زیرا اگر اکتاو از اول رشادت بخرج داده بود آنتوان جرئت نمیکرد آنقدر مرتکب بدی وفساد شود وبدست خویش خود را ساقط کند بلکه از حریف پرزور پرهیز مینمود بهرحال وقتی آنتوان آمادهٔ قیام برعلیه اکتاو شده بود به لشکریان خود نویدمیداد که در ظرف دوماه جمهوری را فتح خواهد کرد و مستقرخواهد شد نظامیان‌هم‌درعین‌حالی که‌علاقهٔ‌مفرط بمیهن و آزادی خود داشتندچون کمترپای بند عقل و تدبیر بودندآزادی خودشانرا از دست میدادند .

در این اثناء جنگ **آکسیوم** واقع شد و **کلئوپاترا** ملکهٔ مصر معشوقهٔ آنتوان با اومتواری گردید ۱ آنتوان هم که برای خاطرعشق کلئوپاترا از سردنیا گذشته بود با او فرار کرد و رفت ولی بعد ها کلئوپاترا به آنتوان خیانت کرد ۲ نه تنها کلئوپاترا بلکه عده‌ای از

۱و۲ـ داستان عشق کلئوپاترا ملکهٔ مصر و آنتوان امپراطور روم در تاریخ بعنوان یك عشق‌نافرجام تراژدی روایت شده و فیلم‌آنرا مکرر نمایش داده وخیانت‌کلئوپاترا مشهور جهان است این‌خیانتها رسم زنان زیباست‌زنان زیبا بعلت خودستائی شدیدی که دارند همواره مردان نامی وبزرگ جهان‌را اسیر حسن خود نموده‌اند که در پیشگاه زیبائی‌آنان تعظیم و تکریم نمایند اینموضوع نظایر بسیار دارد . مترجم

فرماندهان وسلاطین که آنتوان بعظمت وبزرگی رسانیده بود همه باو پشت کردند تنها دسته ای که باو وفا دار ماندند و باهمت بلند خود از او حمایت کردند یکدسته پهلوانانی بودند که علاقهٔ جدیدی باو پیدا کرده و در مقام حفظ نعمتهائی بودند که درسایهٔ بذل و بخشش آنتوان باو رسیده بودند، گوئی وفاداری را ازبندگان وزیر دستان بیشتر باید انتظار داشت .

موضوع قابل‌دقت اینستکه در جنگهای رومیان سربازان منظور خاصی نداشتندجز آنکه‌منظورفرمانده‌خودرا که‌به‌آنها وعده ووعیدداده ودلگرم کرده بودانجام‌دهند،و بمحض‌اینکه آن‌فرمانده شکست میخورد وقادر نبود بمواعید خود عمل‌نماید سربازان از اطراف او تار ومارشده بطرف شخص دیگری متوجه میشدند . اهالی شهرها هم از روی میل و علاقه درجنگها شرکت نمینمودند و برای آنها تفاوتی نداشت که در جنجال ها مناقشه ها موفقیت با مردم باشد یا با سناتورها ، مردم شهر بمحض اینکه یکی شکست میخورد اورا ول کرده متوجه طرف او میشدند و بیشتر در این فکر بودند که نزد فاتح مقصر نباشند و خود را مبراسازندزیرا فرماندهانی که‌به سربازان‌وعده داده‌بودند ومیخواستند بوعدهٔ خود وفا کنند شهرهائی را که بیش از سایرین مقصر بودند به سربازان تفویض میکردند تا بمیل خود ازآن شهرها بهره‌مند گردند و تلافی جنگ را نموده باشند .

درفرانسه طی‌ازمنهٔ گذشته جنگهای داخلی‌دوشکل بیشتر نداشته است یکی جنگهای مذهبی‌بود که ادامه پیدا کرده و بعلت بقای‌مذهب غلبه یافته و دوام پیدا میکند شکل دوم علت صحیحی نداشته است و

میتوان گفت در اثر خودستائی یا کوته فکری رجال بوده این شکل از جنگها دوامی نداشته واز بدو امرساکت شده است .

اگوست ظاهراً جمهوری را منظم کرد و رقیت را بمردم تحمیل نکرد چه آنکه در کشورهای آزاد منش همینکه یکنفر بیاید و قدرت را بدست بگیردهرامری که سبب استحکام قدرت‌اوشود نظم نامیده‌میشود و آن چیزی که آزادی خداداده مردم را حفظ نماید شورش و اختلاف وبی نظمی نامیده میشود .

تمام رجال سیاسی که هوای جاه ومقام درسردارند تلاش میکنند فسادرا ترویج‌نمایند، هرج ومرج راتشویق کنند، گناهکاران به کیفر نرسند، وسائل‌استقرارامنیت را خنثی‌نمایند، اخلاق مردم را فاسدنموده وبتوانند مردم رابه‌بدی سوق‌دهند، ورشوه‌خواری وتوطئه‌چینی ورواج رشا وارتشادرسایهٔ تلاش وعملیات وتحریك‌این اشخاص‌بوجودمیآید که درچنین‌محیطی‌بتوانند خودرا بمقام‌رسانده وحکومت کنند،همانطوریکه مقننین مردم را به‌بهبودی وصلاح‌هدایت میکنند، : **سزار** ، **گراسوس** ، **پمپه** نمونهٔ کامل این رویه بودند وفسادرا بااین روش بحداعلارسانندند قضات رابا پول میفریفتند و در انتخابات باکمال شدت وبی‌پروائی در آراء مردم مداخله نموده و رأی ملت را میخریدند وقتی هم بمحاکمه دعوت میشدند قاضی دادگاه را تحقیر میکردند کاری کرده‌بودند که آراء افکار مردم بدون تأثیرشده بود ، **کابینیوس** یکی ازسناتور ها نمونهٔ بارز این رفتار بود وکسانی راکه بر کنار و طرد کرده بودند مثل پتلمه و دیگران سر کار میگذاشت هیچ پروائی نداشت و خود را موفق وغالب‌جلوه میداد ازاین قبیل‌زمامداران بودند که‌سعی‌میکردند

مردم از اختیارات خود متنفر و منزجر شوند تا ثابت کنند وجود آنان لازم وضروری است .

ولی **اگوست** برخلاف آنان اصول‌مردم‌داری را تشویق مینمود ونظم را برقرارمیکرد تا مردم‌را بحکومت استبدادی وفردی آشنا نموده و در اذهان وافکار مردم برای‌این‌سبك حکومت مزایائی رسوخ کند!! اگوست تا وقتی مشغول جنگ بود و با اسلحه سرو کار داشت همیشه از سرکشی سربازان نگران بود وبا آنها با کمال ملایمت رفتارمیکرد و با مردم غیر نظامی با کمال خشونت و قساوت روبرو میشد اما وقتی دورهٔ صلح میشد موضوع معکوس میشد ورفتار او تغییر میکرد ازمردم دلجوئی مینمود زیرا ازآنها میترسید که مبادا برعلیه او توطئه بچینند زیرا زندگی‌سزار وجریان قتل‌او همیشه در نظرش بود و سعی میکرد از آن رفتاراحتراز کند تا دچارعاقبت سزارنشود این سبك رفتاربرنامهٔ زندگی اگوست بود .

اگوست از اینکه خود را فرمانروا بخواند احتراز میکرد و همیشه ازعظمت وقدرت سنا صحبت میکرد وبرای سناارزش زیادی‌قائل بود وهروقت میخواست به‌مجلس‌سنا برود زیر لباس خود زره میپوشید درست برخلاف رویهٔ سزار که میگفت هرچه من بگویم قانون است اگوست سعی میکرد دولت او مورد اعتماد وقبول عامه باشد و در عین حال مخالف مصالح ومنافع او هم نباشد. باید گفت رفتار اگوست بطور کلی‌ازلحاظ اصول‌اداری سبك اشرافی‌داشت واز لحاظ رویه ودیسیپلین نظامی شبیه باصول سلطنتی استبدادی و دلش میخواست دولتی باشد مطیع و متکی‌بشخص‌او وکسی‌متکی بخود نباشد که بتواند عرض‌اندام

کند و رویهمرفته مردی بود سلطنت طلب آنهم سلطنت مطلقه .

میگویند اگوست گاهگاه از زیر بار زمامداری شانه خالی میکرد و هرده سال یکدفعه از سناو مردم میخواست اورا معاف کنند ولی بر سر قدرت وسلطنت خود نشسته بود، مسلم است که این تقاضا حیله‌ای بود که میخواست خودرا محبوب تر کند و با عوام فریبی و لطائف الحیل بمقاصدی که نرسیده بود برسد ؛ دلیل اینموضوع سبك زندگی وروش اوست زیرا ممکن نیست کسی که آرزومند چیزی باشد ازاو دست بردارد و درتمام عالم شاید بندرت اتفاق میافتد که کسی از منظور ومقصودخود صرف نظر کند و بطور تحقیق این ندرت و اتفاق درباره اگوست صدق نمیکند، معهذا باید گفت در بین طبایع واخلاق بشر عجایب بسیارموجود است که نمیتوان قضاوت صحیح نمود، من اینطوراستنباط میکنم که تمام اعمال ورفتار اگوست جنبهٔ استبدادی داشته وباکمال زبردستی ومکر وحیله ستمگری مینمودو آهسته آهسته مردم را بسوی بندگی سوق میداده.

دراینجا میتوان مقایسه ای بین **اگوست و سیلا** کرد . سیلا بمیل خویش زمامداری را ترك کرد و در دورهٔ زندگی او و در عین ظلم و ستمگری وشدت عمل یك رفتار آزادیخواهی وجمهوریت آشکار بودهر قانون ونظامنامه‌ای که وضع میکرد بااینکه ظالمانه بود وبشدت اجرا میشد، معهذاروح آزادی وسبك جمهوریت درخلال آن دیده میشد بااینکه سیلا فرمانروائی بسیارخشن وطبع بسیار سرکشی داشت اما مردم روم را با همان شدت بطرف آزادی رهبری میکرد بطوریکه در عهد سیلابا اینکه همه از ظلم و ستم فریادمیکردند جمهوریت و آزاد منشی تقویت میشد ولی درزمان اگوست قضیه عکس این بود همه جاصحبت و گفتگو

ازآزادی بود ولی عملا ظلم وستم رواج داشت و با الفاظ مردم را گول میزدند وبسوی رقیت وبندگی میکشاندند !

در عهد اگوست یك جشن مهمی که درعظمت روم تأثیر بسیاری داشت ومعروف به جشن پیروزی بود موقوف شد و فقط گاه گاه در دستگاه سلطنتی بر گزارمیشد و کم کم مخصوص سلطنت شد غالب‌مراسم که در عهدامپراطوری رواج داشت منشأ ومبدأ آن رسوم و رویه‌ای بود که دردولتهای‌جمهوری‌معمول‌بود علتش‌این بود که باید برای‌بر گزار نمودن جشن‌شایستگی وجودداشته باشد، مثلا برای منعقد کردن جشن فیروزی فرمانروای جنگ شایسته بود وچون غالباً امپراطور این‌سمت را داشت مخصوص اوشد واز شرکت عموم درجشن فیروزی‌جلو گیری بعمل آمد ودرنتیجه ازعظمت روم کاسته شد ، بازهم‌میتوانم‌شاهددیگری بیاورم : در زمان جمهوریت مردم عادت داشتند دائم جنگ کنند وطبل وشیپور جنگ همیشه نواخته میشد ولی در ادوار امپراطوری عکس آن بود همیشه از صلح استقبال میکردند زیرا جنگ برای‌آنها وسیلهٔ تهدید ونگرانی شده بود سران و نظامیان زیاده طلب و پر مدعا برای خدمات جنگی خود ارزش زیادی قائل بودند و کار بجائی رسیده بود که فتوحات‌آنان‌جنبهٔ خطرناکی بخود گرفته بود زیرا برادعای‌آنان میافزود .

فرماندهانی که‌نسبتاً ابوابجمعی قابل‌توجه داشتند میترسیدند که بامور مهم مداخله کنند زیرا از اینکه اعمال‌آنان مورد توجه و نظر قرار گیردنگران بودند که مبادا حسدامپراطور تحریك‌شود وازتجمل و جاه طلبی‌آنقدر را قانع بودند که امپراطور تحمل دیدن‌آنرا بنماید

و حسدش تحریك نشود .

اگوست سه‌اصل‌رامقررداشت که‌باعث موقوف‌شدن‌جنگ گردید یااینکه‌موقوف شدن جنگ، آن سه اصل‌را تشویق کرد: اول در اعطای حقوق اهلیت رومی بخارجیان خودداری نمود .دوم قوانینی‌وضع کرد که بندگان را کمتر آزاد کنند و آنرا کاملا محدود میکرد . سوم تأکید میکرد و دستور میداد از توسعهٔ کشور های امپراطوری بوسیلهٔ جنگهای جدید خودداری کنند و در وصیت‌نامهٔ خود دو موضوع‌اولی‌را وصیت‌کرد نتیجهٔ این دستورات طبیعتاً این بود که وقتی جنگ متارکه میشد روم احتیاج به‌زیاد کردن تبعه‌نداشت وغلامان هم لزومی نداشت آزاد کنند .

این دستورات اگوست برخلاف رویه‌ای بود که روم در بحبوحهٔ جنگ‌داشت، زیرا درایامی که روم دائماً در جنگ بود ناچار میبایستی جمعیت خودرا زیاد کند وازمردم شهرهای مغلوب بروم‌بیاورد واهلیت رومی بدهد بعلاوه مردم خودشان از شهرهای نزدیك و مجاور به روم میآمدند تا درانتخابات شرکت نمایند درنتیجه‌آنقدر درشهر رم ازدحام و شلوغ شد که مجبور گردیدند عده‌ای‌را بمحلهای‌خودشان‌بر گردانند وچون مردم دسته‌دسته به‌رم هجوم‌میآوردند درنتیجهٔ زیادی‌جمعیت‌فحشا زیادمیشد وبرای‌جلوگیری ازفحشا قوانینی جهت‌ازدواج وضع گردید وازدواج اجباری شد .

همچنین مردم روم چون متمول شده‌بودند غالباً غلام میخریدند و اسرائی هم که در جنگ گرفته بودند بنده بودند ناچار بعلت زیادی بندگان عدهٔ بیشماری ازآنهارا آزادمیکردند اما آزادی غلامان همه

بیك‌جهت وعلت نبود علل مختلفی داشت، بعضی‌مردم نظر به علو همت بندگان را آزاد میکردند که پاداش وفاداری آنهارا داده باشند بعضیها درنتیجهٔ پستی وسخافت طبع و امساك اینکار را میکردند که سهم گندم آنها را خود تملك کنند . عده‌ای هم‌تحت تأثیرخودخواهی بندگان را آزاد میکردند که بعدازمرگ عدهٔزیادتری درتشییع جنازهٔ آنهاشرکت نموده وتاج گل بیاورند اینهم نوعی ضعف‌نفس وهواپرستی‌بود، بهرحال بهرعلت که بود این‌اعمال یك‌نتیجهٔ سوء داد و آن این‌بود، که اکثریت نزدیك به‌تمام مردم روم غلامان آزاد شده بودند ونژاد و نسل آنها که میخواستند آقای دنیا باشند بیشتر غلام و بنده‌زاده بودند ولی روم یك سیاست عجیب بخرج میداد مردم مهاجر را بعنوان بنده میگرفت و در عوض آنهارومی آزادمیدادلذا ازتمام دنیامردم‌بسوی‌روم هجوم‌میآوردند بدیهی‌است منظورروم ازاینکار عادی نبود بلکه سیاستی‌بود زیرا کسانی راکه بشهرها میفرستادند نسبت بروم وفادار بودند و چشم آنها بسوی روم بود و بطور طبیعی رابطهٔ محکمی بین مردم شهرها و روم بوجود میآمد .

اگوست یك‌رسم بدی‌را که درزمان سیلا معمول شده‌بود منسوخ کرد وآن این بود که به‌سربازان بجای پول زمین پاداش میدادند این عمل اصول مالکیت‌را سرسری میکرد زیرا سربازان که همیشه متفرق و در یکجا جمع نبودند بزمین علاقه نداشتند وآنرا نمیکاشتند و دائماً دنبال آشوب‌طلبان وماجراجویان بودند بعلاوه جاه‌طلبان به‌بهانهٔتقسیم زمین سربازان را دورخود جمع کرده کم کم ارتشی آماده میکردند و بفکر مخالفت با دولت و جمهوری بر میآمدند . اگوست دستور داد

به‌سربازان حقوق یا پاداش نقدی بدهند ودر شهر یك فرماندار گماشت ویك پادگان مأمور مرزها بطور دائم نمود ودستور داد پادگان شهر و حقوق مرزداران را پرداختند و از تقسیم زمین بین سربازان خودداری کردند باینوسیله ارتش زمینی را تقویت نمود . اگوست علاوه بر ارتش زمینی نیروی دریائی را نیز تقویت نمود و تثبیت کرد،مقصودش این بود که کاروانهای دریائی را امنیت دهد وطرق ارتباط بحری را در تمام قسمتهای امپراطوری روم مرتب نماید . قبل از اگوست ارتش بحری روم دائمی‌نبود. نباید تصور کرد اقدامات اگوست ازترس بوده زیرا رومیها در تمام اقطار مدیترانه « دریای سفید » تسلط کامل داشتند ودریانوردی نیز درآن عهد تقریباً منحصر برومیان و همین دریا بود و در آنجا دشمنی نداشتند که از او بترسند پس بنظر میرسد اگوست میخواسته ارتش دریائی‌را منظم وتحت امر وفرمان خود بیاورد، اما بر طبق گفتهٔ دیون ازوقتی امپراطوری در روم طلوع کرد مورخان دچار اشکالات شدند ونتوانستند حقایق را بنویسند وبیشتر ازطریق حدس و فرض حقایق را جستجو میکردند زیرا همهٔ کارها مخفی شده و همهٔ نامه‌هابدفتر امپراطورمیرفت ومخفی‌میشد وهیچکس هیچ‌چیز نمیفهمید فقط چیزهائی را می‌فهمیدند که ارادهٔ امپراطور ستمکار از روی هوس مایل به‌افشاء آن میشد وبقیه‌را پنهان میکردند .

قدرت وفشار حکومت استبدادی دورهٔ اگوست طوری بود که مردم متوجه‌آن نبودند زیرا با ملایمت و آهسته بآنها تحمیل شده بود ولی مثل آبی بود که آهسته و ملایم داخل دریاچه پشت سدی شود و همینکه زیاد شد و نیرو گرفت سد را بشکند . البته وقتی سد شکست و

آب همه‌جارا فرا گرفت بساط دشت ودمن را بهم میزند و همه چیز را خراب میکند واز بین میبرد، حکومت اگوست هم‌بهمین‌ترتیب از بین رفت .

۱٤

امپراطوری تیبر

در عهد امپراطوری تیبر قدرت سلطنتی کم کم پیش رفت و مثل همیشه بطور ملایم بمردم تحمیل و علنی شد و همهٔ کشور را زیر یوغ خود گرفت تی‌بر ازیك قانونی که سابقاً برای مجازات مقدمین برعلیه ملت روم بنام‌قانون پادشاهی وضع‌شده‌بود حداکثرسوء استفاده را کرد وآنرا وسیلهٔ اجرای اغراض خود قرارداد درصورتیکه روح آن قانون

چیزدیگری بود ودرحقیقت برای حفظ آزادی ملت وضع شده بود اما تی‌بر درست برخلاف روح قانون وبلکه برپایهٔ افکار مستبدانهٔ خویش و باکمال سرسختی و کینه‌ورزی آنرا اجرا کرد با آنکه هدف قانون مزبور اعمال جرم‌آور بود اما تیبر اشارات ، مقاصد ، نیت‌ها ، امارات تصور ، جرم‌مزبوررا موردمجازات‌قرارداد تاجائی که‌تذکرات‌خصوصی و دوستانه بین دو نفر دوست را که معمولا عنوان درد دل بدان اطلاق میشود تعقیب نمود و مشمول قانون کرد .

یاللعجب که تیبر چه‌کرد !! و چگونه راه و رسم آزادی زبان وقلم‌را ازبین برد و حس اعتماد را منکوب و لگدمال کرد،صفا ومودت از بین خویشان و اقوام رخت بر بست . در بین مردم آئین و رسوم و صفائی بود ، وفاداری شیوهٔ مرضیه بود که در عهد تی‌بر از بین رفت . تحریك و آنتریك وفتنه ودوبهم‌زنی ازرفتار تیبر بخارج پراکنده میشد وبهمه‌جا سرایت میکرد ورسم محبت ودوستی درپس‌پردهٔ فراموشی رفت فهم ودانش گناهی بزرگ‌شد وصحت‌عمل ودرستی ریاکاری نامیده‌میشد ظلم و ستم تیبر خیلی سخت بود زیرا بنام قانون و بعنوان عدالت اجرا میشد ومثل این‌بود که یکنفر غریق راکه بوسیلهٔ تخته پاره‌ای بساحل آمده است باهمان تخته‌پاره بوسط دریا بفرستند تا غرق شوند .

چون اجرای مظالم بدست یاران ستمگر بعمل میآید تیبر هم عده‌ای ازاشخاص و قضاتی که مستعد شقاوت وستمگری بودند و مجری خوبی برای خشونت و استبداد بودند دور خود جمع کرد و آنها با کوچکترین سوء ظن تیبر مردم را محکوم میکردند ، تی‌بر نه تنها از قانون پادشاهی سوء استفاده کرد بلکه از یك رویهٔ سنا نیز حد اکثر

سوء تعبیر رانمودواستفاده کرد، زیرا دردورهٔ جمهوری‌سنا فقط بجرائمی رسید گی میکرد که بمتحدین روم نسبت داده میشد و در واقع برعلیه کشور بود ، موضوع را نماینده‌گان ملل مختلف درحضور مجلس‌طرح و رسیدگی میکردند اما تی‌بر آنرا در مورد مخالفین خصوصی خود اعمال کرد و دستور داد رسیدگی بجرائمی را که توهین بمقام سلطنت مینامید مجلس سنا رسیدگی کند .

درحقیقت عهدسلطنت تیبر رادرروم بایدعهد انحطاط کامل اخلاقی نام‌نهاد زیرا مجلس‌سنا طوری درلجهٔ پستی و بداخلاقی فرورفته بود که نمیتوان توصیف کرد سناتورها رقیت و نوکری را استقبال میکردند . مشهورترین سناتورها برای تملق ازوزیر تیبر موسوم به شران هرگونه خبرچینی وجاسوسی را قبول میکرد و خود بخود انجام میداد . برای کشف علل این انحطاط اخلاقی مطالبی‌را میتوان درتاریخ‌روم جستجو وذکر کرد .

اول وضعی‌بود که دردورهٔ سلطنت سزار پیش‌آمده بود، زیراوقتی سزار برجمهوریخواهان غلبه کرد سناتورها اعم از دوست یادشمن سعی کردند موانعی راکه قوانین برای پیشرفت‌او ایجاد کرده وسد راه او بود مرتفع کنند، تاجائیکه دراینمورد باهم‌رقابت میکردندو برای‌سزار خارج از حد و بی‌اندازه احترام قائل شدند بنظر من میخواستند ضمن اینکه باو نزدیك شوند اورا درافکار مردم منفور ومفتضح سازند وشاید اورا مورد طعن وملامت مردم قراردهند چنانچه دادند . نویسندهٔ‌رومی دیون مینویسد حد مبالغه ورقابت درتملق گوئی را بجائی رساندند که گفتند سزار ازهرزنی خوشش بیاید حق‌دارد از او کام بگیرد ! با این

ترتیب دیگر سزار برای‌سنا چه‌ارزشی قائل‌بود؟ مسلماً هیچ، بی‌اعتنائی سزار به‌سنا بجائی رسید که در گذشته بیان کردیم.

ولی اینموضوع باعث شد که بعدازآن تملق گوئی بحداعلارسید تاجائی که نظیرآن درهیچ دوره نبود و برطبایع مردم سنگین و گران آمد وموجب تنفر عمومی گردید وبالاخره در همان مجلس‌سنا که ازاو تملق میگفتند بقتل رسید.

دوم این‌بود که منبع‌درآمد اعیان و اشراف شهر خشك شده بود وجبران‌آن جز باجلب توجه امپراطور ممکن‌نبود زیرا قبل از اینکه کشور روم تحت تسلط وقدرت یکنفر قرار گیرد اشراف از هر طریقی که امکان‌داشت تمول سرشاری بدست میآوردند ولی درعهد تیبردیگر نمیتوانستند چنین عایدات سرشاری داشته باشند حتی اموالی هم که بدست‌آورده بودند ازدست دادند و همه را مصادره کردند اشخاصی هم که دلال‌آنها بودند و عایدات فراهم مینمودند از دست دادند و دیگر وجود نداشتند، وچون درشهرستانهافرماندارانی بعنوان نایب امپراطور منصوب شده بودند لذا کسی قدرت نداشت ازکسی چیزی بگیرد مگر بنام امپراطور وبرای امپراطور، در اینصورت تجمل‌پرستی وپول‌دوستی باعث اینهمه پستی اخلاق ودنائت‌طبع و گزافه گوئی وچاپلوسی وتملق ازامپراطور شده‌بود تابوسیلهٔ نزدیکی‌باو بتوانند چیزی بدست‌آورند.

سوم سلب‌حق انتخاب صاحبان مناصب و مشاغل ازملت بود زیرا حقی که اگوست دراینمورد بملت واگذار کرده بود تیبر از ملت سلب وبه‌سنا تفویض کرد زیرا او از اجتماع مردم و زیادی جمعیت میترسید ولی باید دانست تفویض حق انتخاب صاحبان مشاغل عالی به سنا مثل

این بود که بخودش سپرده است . بدیهی است تضعیف قدرت‌ملت روحیهٔ سران ولیدران مردم‌را تضعیف وتحقیر مینمود واثرات بسیاربد در آنها نموده بود، چه آنکه وقتی عزل و نصب مشاغل بزرگ بدست ملت بود سبك کارهادارای‌یك‌روح عظمت‌وابهت‌بودوتظاهر به‌بزرگی‌وآزادمنشی میشد داوطلبان بعنوان مردان نیکو کار و خدمتگزار از طریق کمك و احسان جمعیت را موافق خود میکردند مثلا مردم را اطعام مینمودند یا گندم بین آنها تقسیم و یا پولی بین آنها پخش میکردند . زمانی هم عده‌ای‌ازمردم‌را به‌نمایشگاه‌ها میبردند، رویهمرفته گرچه‌این اعمال متضمن کارهای ناپسند وغیرمعقول هم‌بود ولی روی معایب پردهٔ استتار میپوشاند وپستی‌ها در انظار جلوه نمیکرد ولی وقتی مردم دیگر اختیار نداشتند وازآنها سلب حق شد تمام کارها بنام امپراطور و باسم سنا میشد وتیبر حقوق ملت‌را خود بدست گرفت دراینصورت کسانی که در هوای جاه و مقام و منصب بودند برای تحصیل‌آن بهمه کاری دست میزدند توسل باعمال زشت و ناپسند و ارتکاب قبایح و فجایع برای موفقیت امر عادی بلکه مستحسن و از لوازم پیشرفت بشمار میرفت وبطور کلی بی‌آبروئی و تملق جزو مسائل معمول‌به گردید وهیچکس راازآن پروائی نبود .

باوجود تمام مفاسد بنظر نمیرسد که تیبر قصد تحقیر سناراداشته بلکه همیشه ازآنچه که باعث تضعیف سنا بود شکوه واظهارتأسف نموده واغلب جلو گیری میکرده‌است، وازخلال زندگی‌تیبراین‌تنفروانزجار زیاد دیده شده‌است .

ممکن است سایر اعمال ورفتار او نشان دهد که رویهٔ او در مورد سنا مبنی برحقیقت نبوده ونوعی سیاست مزورانه بوده است، آری تی بر هم مثل اغلب زمامداران اخلاق متناقضی داشت و سیاست کشورداری او باامیال وافکار خصوصی واغراض او مطابقت نداشت سنارا باینجهت آزاد میگذاشت وتکریم میکرد که سناتورها عظمت او را در بین مردم جلوه دهند و مداحی کنند واز طرفی ازسناتورها میخواست که همواره رضایت اورا فراهم نمایند واغراض اورا که ناشی از کینه یاحسد یاانتقام وبالاخره ازترس وپستی بودارضاء کنند وبمیل او رفتار نمایند بالنتیجه باید گفت شخصیت سیاسی او در مقابل شخصیت فردی ارزشی نداشت و تحت الشعاع امیال واغراض او قرارداشت .

بطوریکه سابقاً بیان شد درادوار جمهوری مردم حق داشتند که ازطبقهٔ خود هر کسی رامیخواستند انتخاب کنند این اشخاص راوکیل میگفتند وچون وکلا بـرای انجام وظایف عمومی میبایستی شخصیت ممتازی داشته باشند آنهارا مصون ازتعرض شناختند و قانون مـربوط باین امر باین نحو بود که هر کس بوکیل ملت بنحوی ازانحاء توهین یا تعرض مینمود محکوم بمرگ میشد، وقتی که امپراطوران وظایف وکلارا بخود اختصاص دادند این امتیازهم شامل حال خود دانستند و گفتند هر کس بمقام امپراطور بنحوی از انحاء توهین نماید محکوم بمرگ است آنوقت این یك رویهٔ اساسی شد و عدهٔ زیادی مردم باین بهانه وتحت این عنوان از بین رفتند و کشته شدند زیراعده‌ای جاسوس تحت تأثیر اغراض خصوصی باکمال راحتی مردم را متهم میکردند که بمقام امپراطور توهین کرده است . پلین مورخ رومی میگوید وقتی

هیچ اتهامی نمیتوانستند باشخاص نسبت دهند اتهام توهین بمقام‌سلطنت می‌بستند، مثلا گفته‌اندهر گاه شخصی خانهٔ خودرا که‌مجسمهٔ امپراطور تی‌بر درآن‌بود میفروخت بنظر تیبر گناهکار بود زیرا اینطوروانمود میشد که به مجسمهٔ امپراطور توهین کرده است و مجسمه را فروخته است یازنی که درمقابل مجسمهٔ امپراطور لخت شده بود دمی‌سین حکم اعدام در بارهٔ اوصادر میکرد . همچنین کسی که گزارش روزگاررا بردیوارخانهٔ خود نقش کرده محکوم بمرگ میشد .

گرچه این نوع اتهامات امروز در نظرما مسخره است و منشاء ارتکاب جرم را تخطئه میکنیم وباورنمیکنیم که ملتی چنین اعمالی‌را جرم بشناسد ومرتکب آنرا محکوم بمرگ کند ولی تصور میرود این اعمال چندان بی‌وجه نبوده و بمقتضای رویهٔ تی‌بر و اوضاع و احوال آنزمان اهمیت داشته است زیرا برای حفظ حکومتی که باشدت عمل میکرده مجبور بچنین رفتاری بوده‌اند اگر بعضی از اعمال ممنوع امروزی را وقتی توجه کنیم و قیاس بگیریم می‌بینیم که از آن اعمال مسخره‌تر است مثلا دربین ملل شرقی که توهم استبداد هم نمیتوان به آن داشت گفته‌اند بیاد فلان شخص نباید شخص جام شراب را بلند کرد واین ممنوعیت مستلزم توهینی نیزهست .

من سعی میکنم در بیان احوال رومیان تا جائی که ممکن است کوچکترین چیزی را از نظر دور ندارم . ملت روم به قبول رقیت و انقیاد عادت کرده و سعادت و خوشبختی خودرا مرهون توجهات فرمانروایان خود میدانست ووقتی یکی ازآنهارا از دست میداد شیون وماتم‌عمومی راه میافتاد وطوری عزا میگرفت‌وباندازه‌ای متأثرومتأسف

میشد واشك حسرت ازدیده میریخت که امروز دربین ماها چنین‌صفاتی کمتر یافت میشود .

مثلا درمرگ **ژرمانیکوس** سردار رومی که از نوادهٔ اگوست و ژنرالی باتقوی ومیهن پرست بود و فتوحاتی کرده و شهرت داشت که **تی‌بر** اورا با زهر مسموم کرده است با یك کیفیت عجیبی عزادارای کرد ومدت مدیدی درسوك وعزای مرگ اوبودند، مورخان این ماتم عمومی را باندازه‌ای اهمیت داده وباشرح وبسط توصیف کرده‌اند که نشان میدهد حقیقی بوده است زیرا وقتی تمام مردم در حال اجتماع درموضوعی شرکت کردند قطعاً ظاهرسازی نیست و جنبهٔ تظاهر ندارد چه‌آنکه ملتی که اغلب افراد آن ازغلامان ویابیگانگان تشکیل‌شده ودرامورعمومی مربوط بخودشان حق مداخله از آنان سلب شده و فقط درسایهٔ خزانهٔ عمومی زندگی‌خودرامیگذرانندودرمسائل عمومی کشور کاری نمیتوانند بکنند . دراین موارد غیر ازابراز تأسف وتأثروسوك‌و عزاداری که درحقیقت‌دلیل برعجزوناتوانی‌خودشان‌است وسیلهٔ دیگری نداشتند که وقت خود را بگذرانند وچون مثل بچه ها یا زنها دائماً با روزگار بد سرمیکردند وغصه میخوردند تمام امید وآرزوهای خودرا دروجودیك سزارمثل **ژرمانیکوس**‌تمرکزداده وباازدست‌دادن اوتصور میکردند تمام‌امیدملت قطع گردیده‌است لذا به‌شیون وماتم‌میپرداختند.

درعهدما (دورهٔ زندگی مؤلف ۲۰۰ سال قبل) شهری را می‌بینیم در ایتالیا بنام **ناپل** که دارای پنجاه هزار نفرجمعیت است و مـردمی بسیارفقیردارد که جز پیراهن پاره چیزدیگری ندارند و شاید بتوانیم بگوئیم‌پریشان‌ترین‌وبدبخت ترین‌مردم هستند ولی همین مردم‌همینکه

يك دود كمی درقلۀ آتش فشان وزو مشاهده كنند طوری دچار هراس واضطراب میشوند كه حد ندارد و در چنين بدبختی باز از بدتر شدن می‌ترسند .

پس بايد گفت‌در اين‌عالم‌هيچكس بيشتر ازمردمی كه‌در سخت‌ترين وضع ميگذرانند از بدبختی جديد نميترسند در حالی كه همان حال بيچارگی ميبايستی وسيلۀ آسودگی آنان باشد وبچيزی نياندیشند .

۱۵

اوضاع روم در عهد پادشاهان
کائیوس - کالیگولا - تا دوره - آنتیونین

بعد از پادشاه جباری مثل تی‌بر کالیگولا به سلطنت روم رسید میگویند کالیگولا یك بندهٔ خوب ودر عین حال یك فرمانروای قهار وستمگری بیرحم بود ودراین دوصفت نظیرش نیامده، آری این‌دوصفت باهم ارتباط دارد چه‌آنکه حالت عبودیت وضعف که باعث میشودآدمی ازقدرت زیاد بترسد وقتی صاحب‌آن روحیهٔ ترسو و ضعیف بفرماندهی

وقدرت برسد همان حالت ضعیف در او بظهور رسیده محرك میشود که دیگران را بترساند پس ظالم‌ترین‌ومقتدرترین سلاطین را بایدضعیف ـ ترین وترسوترین افراد شمرد .

کالیگولا برای مخالفت‌باروش سلف خود اول اجتماعات ملی‌را که درعهد تیبر ممنوع شده بود دستورداد برقرار گردد وقانون‌توهین بمقام سلطنت را که‌دستاویز تعقیب ومزاحمت‌مردم بود لغو کرد وعملی را که بااین‌عنوان جرم وقابل تعقیب‌تلقی‌میشدقابل‌تعقیب‌ندانست، اما بعد ازمدت کمی بدلخواه خودهرچه میخواست کرد، قانون واصول را کنار گذاشت بوسیلهٔ نظامات وقوانین ارتش هر کس را که میخواست ازبین میبردومیکشت ونسبت به‌مجلس‌سنا وسناتورها با کمال خشونت‌و بیرحمی رفتار کرد و مثل این بود که شمشیر برّانی بالای‌سرآنها نگهداشته و میخواهد ریشهٔ آنهارا ازبیخ با آن قطع کند .

در این باره میتوان قدری تعمق کرد و چنین استنباط نمود که رفتار سلاطین بددراول کار مثل کردار پادشاهان خوب دراواخر تصدی آنها بوده، آنان برای آنکه باروش گذشتگان‌مخالفت کنندچنان وانمود میکردند که رویهٔ عادلانه اختیار کرده اند واین مخالفتهای آیندگان‌با گذشتگان بطور متوالی باعث شده است که اصول و قواعد مختلف و متنوع بوجود آید که بعضی‌خوب‌و برخی‌بدبوده که‌درزندگی‌وسیر تکامل عظمت وانحطاط اقوام وملل تأثیر بسزائی داشته است .

بهرحال علت اصلی استبداد شدید وهراس‌آور **کالیگولا** راباید درخلال اوضاع واحوال عمومی مردم زمان بررسی وتفحص نمود زیرا تغییر سبك حکومت ازجمهوری به استبداد مطلق یکدفعه بوجود آمد

و فاصلهٔ بین فرمانروا و فرمان بردار را از بین برد،و زمانی که لازم است بین این دو دسته ازمردم وجود داشته باشدتا روابط عمومی تعدیل و اخلاق عمومی تصفیه شده و باملایمت وتضعیف برای قبول رژیم جدید آماده شود بسیار کوتاه بود ، زیرا صفات وحشیگری در مردم باقی مانده بود بالنتیجه وضعیت طوری شد که همان رفتاری را که با بیگانگان و دشمنان باید بشود با اهالی و دوستان وهموطنان رفتار میشد . منباب مثال توان گفت، سیلا وقتی وارد رم شد مثل موقعی بود که وارد آتن شده بود و با مردم همانطور برخورد کرد ورفتار نمود درحالی که آتن دشمن وبیگانه بودو روم وطن خودش بود .

ملتهائی که طوق بندگی و رقیت را بگردن نهاده اند بتدریج و بطورغیرمحسوس وملایم قبول رقیت کرده اند ووقتی بین آنان قوانین واصول مدونی نبود باید برطبق عادات ورسوم و آداب آنها اداره شوند وقتی بتاریخ سلاطین و پادشاهان روم نگه میکنیم می بینیم آنقدر قساوت وبیرحمی ،آنقدر کشتار نفوس بشری بقصد تملك اموال شده است که طبیعت انسانی منزجرومتنفروخسته میشود چنین رفتار هول انگیز در عصرما دیده نمیشود وباید گفت این اعتدال ولطف و ملایمت وعواطف را تاحدی مرهون تعالیم مذهبی و قسمتی در سایهٔ آداب و رسوم معتدل خود بدست آورده ایم وهمچنین باید اذعان کنیم بالای سرما ازآن قبیل افراد بیرحم که تمام مایملك جهان را بتاراج میبرند و سیر نمیشوند وجود ندارد و کسی نیست که قصد مصادرهٔ اموال را داشته باشد، بعلاوه ما چنان تمول بی حد وحصری نداریم که طمع اشخاص را تحریك کند و دارائی کم اقلا این فایدهٔ بزرگ را برای ما دارد که کسی زحمت مصادرهٔ

اموال قلیلی را بخود هموار نمیسازد و در نتیجه اطمینانی بمالکیت خود داریم .

رومیان عادت داشتند دائماً درمیدانهای جنگ به تماشا بپردازند و تفریح آنان مشاهدهٔ مناظر جنگ و خونریزی و یا مقابله و کشتی پهلوانان و گردنکشان بود، در نتیجهٔ این قبیل تفریحات قسی القلب شده بودند وخونریزی درنظر آنان ازامورعادی بود مثلا **کلود** امپراطوری بود که در اوائل بسیار ملایم و طبعی رئوف داشت ولی رفته رفته از از مشاهدهٔ خونریزی خوی قساوت در دل خود پرورش داد ودراواخر مردی سفاك و خون آشام شد، رومیان در رابطهٔ با اولاد و مستخدمین و غلامان خود هم طوری رفتار میکردند که درحقیقت ارزشی برای افراد بشر قائل نبودند و بنظر میرسد که از عواطف و احساسات انسانیت که امروز جزء تربیت واصول اخلاقی ماست بوئی نبرده وبهره‌ای نداشته‌اند شدت عمل و شقاوتی که در بین افراد مستعمرات شنیده و دیده میشود (مقصود مستعمرات فرانسه در عهد مؤلف است) در نتیجهٔ بیرحمی ها وزجرهائی است که در بارهٔ بعضی از آنها اعمال میشود ، بیچاره مردم بدبختی که مظالم را تحمل میکنند و خود نیز ظالم و بیرحم میشوند ! آری از مردمی که شقاوت و بیرحمی جزو اصول مدنی آنان شده است نباید انتظار ملایمت و انصاف واصول انسانیت واعتدال طبیعی داشت .

کالیگولا شیوهٔ ستمگری‌را بجائی‌رسانده بود که میتوان آنرا حد سفسطه نامید و یکنوع حماقت آمیخته به ظلم گفت مثلا او بخواهرش مقام الهه داده بود و وقتی **در وسیل** خواهرش مرد ، امر کرد کسی نبایدبرمرگ‌او گریه کند زیرا کسی که بمقام الوهیت رسیده نمی‌میرد

وگریه شایستهٔ او نیست واگر کسی گریه میکرد گناهکارشناخته میشد ومضحك تراینکه اگر گریه هم نمیکرد گناهکاربود!! زیرا اوخواهر امپراطور بود ومیبایستی برای او سوگواری کنند !! در اینجا معلوم نبود تکلیف مردم چیست وچه باید بکنند تا امپراطور راضی باشد !!!

بازهم ازاین قبیل مظالم سفسطه‌آمیز احمقانه ازاو یادکرده‌اند: چون نسب او از هرطرف به اگوست و آنتوان میرسید و در آکسیوم هم بااین دو جنگیده و یکی غالب ودیگری مغلوب شده بود **کالیگولا** دستور داده بود بیاد این پیروزی جشن بگیرند و هر سال این جشن برپا میشد ولی قونسولها در اینمورد بیچاره و مستأصل بودند زیرا هر قونسولی که بیاد این پیروزی جشن میگرفت گناهکار بود زیرا نسبت به مغلوب‌توهین کرده ومجازات میشدوهر قونسولی که‌جشن نمیگرفت نسبت بمغلوب ابراز عاطفه کرده بود و نیز آنکه جشن را برپامیداشت نسبت به غالب تعصب بخرج داده بود !! بهر حال تکلیف قونسولهای بیچاره معلوم نبود ونمیدانستند چکار بکنند که در پیشگاه امپراطور مقصر نشوند !!!

اینجاست که انسان باعمال و رفتار بشرباید بدقت و بانظر عبرت نگاه کند وتاریخ‌روم رامثل آئینهٔ بزرگی‌جلو چشم‌بگذارد وبا دوربین مقعر درشتی زمان را نزدیك نموده در آن بنگرد و به‌بیند چه خونریزی بیرحمانه و چه کار های جنون آمیز و چه کاررارهای وحشت‌آور چه اعمال بزرگ که منجر به فتح ملتها شده وچه افراد شجاع ورشید که بدون ترس باکمال شهامت و چه مردمی در نهایت مهارت و احتیاط طرح بزرگ تسخیرجهان را ریخته‌اند و آنرا عمل نموده به پایان رسانده‌اند اینهمه کارهای عجیب و در عین

حال مسخره‌آمیز و ابلهانه برای چه بود برای اینکه عده‌ای خودکام تحت‌تأثیر هوای نفس خویش بتوانند بکام دل رسیده وشهوات‌حیوانی و نفسانی خود را اطفا نمایند.

عجیب‌تر اینست که مجلس سنای روم این سلاطین سفاك را یکی بعد از دیگری ازسرخود رد کرد وطومار زندگی آنها را بهم پیچید و خودش نیز با وضع اسفناك وبدترین احوال در قید بندگی و اسارت چند نفر از فرومایه ترین افراد افتاد و ریشهٔ خویش را باوضع قوانین بیجا وبیمعنی برخلاف اقتضای شئون بشری از بیخ برآورد.

آری روزگار اینطور است وهیچکس را بالای قدرت گذرگاه نخواهد بود زیرا قدرتی مافوق آنقدرت بوجودمیآید وآنرا سرنگون میکند و همیشه‌آدمی برای زیاده‌طلبی و ولع در کسب مال وجاه‌تلاش میکند و همینکه آنرا بدست‌آورد بحکم جبر روزگار بدست یکی از خود زرنگ‌تروقوی تر میسپارد و کامرانی را باو تفویض میکند.

رومیان با همهٔ امپراطوران دشمن نبودند هر قدر هم که‌آنها بد بودند باز مردم باآنها دمساز میشدند بخصوص در ادواری که عادت جنگجوئی‌وکشورگشائی ترك وتقریباً متوقف شده بود، رومیان در بین ملل از همه پست تر شدند زیراکار نمیکردند آنها شغل تجارت و امور پیشه‌وری را خارج از شئون خود میدانستند و آن مشاغل را کار غلامان وبندگان فرض میکردند، بعمل کشاورزی نیز بی‌علاقه بودند چه‌آنکه از دهقان سهم گندم میگرفتند واحتیاج نداشتند که خودشان در امر کشاورزی مداخلهٔ مستقیم کنند وچون امپراطوران آنها راعادت داده بودند به تفریح وتماشا وعیش‌وجشنهای قهرمانی توجه کنند مردم

وقت خودشانرا دائماً باینکارها صرف میکردند و لهوولعب از کارهای عادی رومیان شده بود. نه مثل گذشته و کلائی داشتند که وقت خودرا صرف انتخاب آنها نمایند و نه‌دیگر کسی باقیمانده‌بود که برای آنها چیزی بگویدویانطقی بکند که‌وقت آنهارا بگیرد. بیکاری وتن پروری طوری رخنه کرد که مردم با کمال بی‌قیدی بطرف‌سستی وانحطاط روی‌نهادند و بهمین جهت که باسلاطین خود هم‌آهنگ شده بودندآنانرا به نیکی یاد میکردند و باید گفت تقریباً ازعهد کالیگولا تازمان **کاراکالا و کمد و نرون** این طرز اسراف وتبذیر تمنای پادشاهان وآرزوی مردم شده بود و مردم با کمال میل در عیاشیها و تفریحات و جشنها شریك سلاطین بودند . همه جا حاضر میشدند و همیشه بساط عیش و عشرت فراهم بود وسرمایه وثروت کشورهای امپراطوری صرف میشد و کسی توجه نداشت وهمینکه ثروت دولت‌به پایان‌میرسیدآنوقت نوبت باخذ مال و پول از ثروتمندان میشد و غالباً اموال‌آنانرا مصادره مینمودند مردم هم عادتاً از اینکار خوششان میآمد وثمر این ستمگری تاحدی بآنها میرسید و خوشحال میشدند که ثروت فلان دولتمند راگرفته‌اند زیرا امنیت‌خودرادراین رویه‌میدانستند زیرااخاذی وپستی طبع به‌رجاله لذت مخصوصی میدهد ، و چون مردمان باشرف و درست با این رفتار موافق نبودند سلاطین نسبت بآنها بر سرخشم آمده و با آنها بدشمنی وخصومت رفتار میکردند، درچنین محیطی وبا چنین‌رفتاری‌مردم پست وفرومایه تصور میکردند حکومت این‌قبیل‌سلاطین‌موجب‌سعادت ورفاه آنهاست بالنتیجه‌اینان نیزبا مردمان باتقوی که مخالف تبذیر واخاذی

بودند عداوتی سخت داشتند سلاطین هم مست بادهٔ غرور از تحسین پست فطرتان ورجاله ها بودند .

کالیگولا هم مثل سایرین روزگارش سر آمد و کشته شد مجلس سنا تشکیل گردید تا متصدی حکومت را تعیین کند و شخصی را به امپراطوری منصوب نماید درموقعیکه سناتور ها مشغول مشورت بودند ناگاه عده‌ای سر بازوارد کاخ سنا گردیدند ومشغول غارت وچپاول شدند درآنموقع سناتورها دیدند یکنفر با کمال شدت میلرزد وطوری ترسیده که نزدیك است قالب تهی کند آنوقت همه براو رقت آوردند و او را بامپراطوری بر گزیدند !!

اینشخص **کلود** بودمردی احمق وجبون ومطلق العنان. حماقت یا هوس او حق قضاوت را هم ازسنا و هم از شوالیه ها سلب کرد، زیرا کلود اول کاری که کردحق قضاوت را بدست نظامیان وافسران سپرد وبااین عمل خوداصول قدیمی رایکباره ازبین برد، (سابقاً سراینموضوع بین ماریوس وسیلاجنگهائی درگرفته بود ومیخواستند معلوم کنند حق قضاوت باید با مجلس سنا باشد یا با پهلوانان و شوالیه ها و معتمدین محلی) و نتیجهٔ آن بسیارعجیب ومهم بود بطوریکه مظالم **کلود** سراسر دنیای آنروز را به آتش کشید .

آری مهیب ترین قدرتها قدرت پادشاهی است که بعد از یك رژیم جمهوری سر کار آید ودرعین حال احمق و بوالهوس هم باشد چه آنکه در دورهٔ جمهوریت قدرت بدون قید وحد و مرز و هیچ بندی بدست مردم است وهمان قدرت باهمان کیفیت بدست پادشاه می افتد وخطرناك میشود .

امروز (عهدمؤلف) می‌بینیم پادشاه دانمارك قدرتش بالاترین قدرتی است که سلاطین اروپا دارند ومردی مستبد وخود سر است واین نتیجهٔ آنست که‌قدرت دولت جمهوری بدست یکنفر پادشاه افتاده است.

نتیجهٔ مطلق‌العنانی **کلود** وسلب حق قضاوت از سنا و ازمعتمدین محلی هم ملت را تحقیر کرد وهم آنان دچار حقارت و پستی نمود .

درادوار سابق تاقبل‌ازدورهٔ امپراطوری مردم مثل‌سپاهی‌داوطلب پرخاش کنان و با جوش و خروش و اضطرار بی‌پایان در شهررم پخش میشدند وجنگجویانه گاهی‌باانضباط و نظم بطرف دشمن روی می‌آوردند ولی‌وقتی‌جنگ داخلی‌شروع میشد مثل‌جنگهای **وتیلیوس یاوسپازین** روم و ملتش گرفتار دسته‌ای خود پرست وتن‌آسا میکردند و در مقابل هردشمنی ولوحقیرهمینقدر که‌مسلح‌بودند ملت برخود میلرزید درعین حال وضع امپراطوران هم چندان امید بخش نبود و بیش از مردم در تزلزل بودند زیرا انتخاب آنان تحت اراده و اقتدار عدهٔ بخصوصی از ارتش‌نبود که برحسب‌لزوم‌امپراطور راآنها انتخاب کنندبلکه هروقت یکی از نظامیان‌بی‌باك وشجاع اقدام باینکارمیکرد کافی بود که سایر قسمتها علم مخالفت بلند کنند و فوراً برای امپراطور یك رقیب و ضد پیدا شود .

بدین‌ترتیب می‌بینیم همانطور که وسعت بی‌اندازهٔ کشور دررژیم جمهوری باعث سقوط جمهوریت میگردد وسعت ممالك امپراطوری هم موجب از بین رفتن کشورهای امپراطوری میشود این امر بدیهی است که امپراطوران حرص کشور گشائی را فرو نشانده و به کشور کوچکی قناعت‌میکردند وبیك ارتش‌اتکا داشتند وآن ارتش دراختیار

ایشان قرار میگرفت ناچار روی پیمان نظامی خود وفادار مانده و ایستادگی میکردند واو را حفظ مینمودند.

در گذشته نظامیـــان بسلسلهٔ سزارها وفادار بودند و سلاطین آن طایفه را بحال خود مفید میدانستند وتوجه ارتش باین سلسله موجب شد که سزارها تمام‌خانواده‌های مهم روم را ازبین بردند وبالاخره‌خود آن طایفه نیز با ازبین رفتن نرن از بین رفتند وقدرت خودرا از دست دادند وچون آنان ملت را دائماً موردظلم وجورقرارداده وناتوان‌ساخته بودند ملت نیز یارای آنرا نداشت که باارتش مقابله نموده و بتواند موازنهٔ قدرت را حفظ نماید لذا دسته‌های نظامیان تك‌تك باراده‌وقدرت خویش امپراطور را انتخاب میکردند وامور کشوررا تحت اختیارخود قرار میدادند .

اکنون باید کمی دقت کرد وادوار مختلف را باهم مقایسه نمود ونتایج حاصلهٔ ازآنرا بررسی کرد تا علل حقیقی انحطاط این ملت را بفهمیم .

همینکه تی‌بر بفرمانروائی رسیدتمام فواید ومحسناتی که‌ممکن بود ازمجلس سنا بگیرد گرفت وازاحترام و وقارسنا در مواقع حساس حداکثراستفاده‌را کرد، مثلادرموقعیکه ارتش ژرمنی وایلیری‌سرکشی کردند وتقاضاهائی نمودند تی‌بر مقداری از خواهشهای آنانرا قبول کرد ولی تقاضاهای مهم را موکول به تصویب سنانمود و از سناتورها عده‌ای را نزد ارتش طغیان کرده فرستاد .

گاهی ممکن است آتش طغیان اشخاص سرکش‌را که ازقدرت نمیترسند وقارواحترام‌یك مقام‌آنهارا ازسرکشی‌بازدارد ودچارپشیمانی

کند وحتی اغلب دیده شده که بعداز ندامت برای رفع عصیان در صدد مجازات وتنبیه خویش برمیآیند .

مادام که مجلس سنای روم وقر واحترامی داشت این موضوع مورد استفاده قرارمیگرفت ولی همینکه سنارا ازقدرت واحترام انداختند برای هیچکس چنین تنبیه و شرمندگی پیدا نشد زیرا دیگر آن احترام و وقار نبود، آری وقتی مدتی دراز شئون واعتبارات مقامی را ازبین بردند دیگر ممکن نیست دوباره آن اهمیت و ابهت را در اذهان مردم جای داد و بر گرداند .

وقتی در آتن در برابـر ارتش خطبه میخوانـدند و از ابهت و اهمیت مجلس سنای روم صحبت میکردند در مقابل پوزخند میشنیدند و**تیلیوس** نیز بیهوده تلاش میکرد و سناتورهارا نزد وسپازین میفرستاد که میانجی بشوند وصلح را برقرار کنند زیرا نظامیان با کمال حقارت بآنها نگاه میکردند وآنانرا نوکرهای پست اربابی میدانستند که قصد برانداختن آن ارباب را داشتند ودرمقام معارضهٔ بااوبودند .

یکی ازرسوم دیرینهٔ فرماندهان رومی این بود که بعدازیك فتح بین سربازان وجوهی بطریق انعام تقسیم میکردند وسربازان را باینکار عادت داده بودند تاجائی که درجنگهای داخلی روم هم این انعام بصورت مستمر ودائم درآمده و کم کم بآن اضافه میشد وبصورت مزد درآمد.

دراوائل این قبیل پولها ازمحل غنائم جنگی تأمین میگردید ولی وقتی غنائمی نبود ومواقع سخت پیش میآمد ناچار برای اینکه سربازان راضی باشند ازمردم میگرفتند وبسربازان میدادند ووقتی داده نمیشد ازطرف

نظامیان جداً مطالبه میشد ووقتی **گالبا** از پرداخت آن خودداری کرد برعلیه اوطغیان نمودند.

بااینکه پرداخت این وجوه بعدازیك پیروزی بود **نرن** درزمان صلح نیز آنرا میداد و نظامیان عادت کردند اما **گالبا** علاوه براینکه چنین پولی بسربازان نمیدادبآنهامیگفت من نمیخواهم سرباز رابخرم من میخواهم‌سرباز را انتخاب کنم، نکتهٔ مهمی درحفظ سجایای اخلاقی نظامیان دراین دستوردیده میشود ونیزعلل انحطاط اخلاقی نظامیان‌در عهد **نرن** وسایر ادوار انحطاط ازخلال آن آشکار است.

گالبـا ، آتن ، وتیلیوس سلاطینی بودند که مدت کـوتاهی زمام امور روم در اختیارآنها بود ولی زود درگذشتند زیرا همهٔ آنها را ارتش انتخاب کرده بود بعد ازآنان **وسپازین** بسلطنت رسید اوهـم ارتش برگزیده بود ولی در دورهٔ حکومت خود هیچ کاری نکردتمام همش متوجه عظمت امپراطوری شد وسپازین بسیار خوب جلوه کرد چون قبل ازاو شش‌نفرمجنون خون‌آشام که بکلی از عقل ورحم بری بودند وازهرجهت به‌تبذیرواسراف وقت‌میگذراندند ودرهرموردبافراط وتفریط میپرداختند برروم حکومت کرده و نمونهٔ زمامداران سفاك و بلکه بهتر بگوئیم دژخیمان خون‌آشام‌یا دیوانگان خطرناك بایدآنهارا در عالم بدانیم بدیهی است بعد از این حیوانات وحشی وسپازین خوب جلوه میکند اما اویك محلل بود بعد از او **تیت** برای روم یك پادزهر مسکن بود وجان تازه‌ای بررومیان داد و تاحدی روان مردم را تسلیت وتسکین بخشید ولی بعد **دمیسین** نگذاشت ایام انبساط و خوشی‌ملت دوام‌پیدا کند **دمیسین** در وحشیگری سبك بخصوصی اختیار کرد اواز

گذشتگان خود کینه جوتروهم بدون اغماض ودرعین حال بسیارترسو بود در دوستی ودشمنی خطرناك بود نزدیکترین کسان اوحتی‌زوجه‌اش وقتی اخلاق اورا مبنی برسوء ظن و تهمت وافترا دیدند بفکر افتادند اورا ازبین ببرند وخودشانرا ازدست اوخلاص کنند ولی قبل از انجام این فکردرصدد انتخاب وپیدا کردن جانشین اوبر آمدند ایندفعه‌بخت روم بیدار بود ویاری کرد پیرمرد محترمی را درنظر گرفتند که اسمش **نروا** بود، نروا **تراژان** را به پسری‌خود نزدخویش خواند واورابرای زمامداری روم انتخاب کرد .

تراژان پادشاهی بسیارلایق و کامل ازآب درآمد آنقدرخوب بود که هرفرزندی درعهد او متولد میشد میگفتند سعادتمند است زیرا درعهد سلطنت **تراژان** بدنیا آمده، زمان این پادشاه برای روم بهترین ادوارتاریخ روم‌است ومیتوان آنرادورهٔ سعادت وافتخار و آسایش‌رومیان نامید ویقیناً تاریخ روم شبیه آنزمان راندیده است وثبت نکرده **تراژان** نه تنهاپادشاه خوب روم بود بلکه اورا باید شایسته‌ترین ولایق‌ترین‌فرد انسانی شمرد که نه تنها رومبلکه بشرباید باو افتخار کند و کمی‌بالاتر مبالغه کنیم وبگوئیم‌نمایندهٔ خداوند درروی زمین بود این مرد درعین حالی که فرماندهی توانابود دل پرمهرومحبت وقلب پرعاطفه‌ای‌داشت که اورابسوی کارهای نیك رهبری میکرد سیاستمداری باهوش ومدبر بود که دارای‌فکری بازوسینه‌ای‌وسیع طبع وهمتی بلند وروحی‌بزرگ وعزت نفسی بی‌اندازه داشت بطوریکه صفات وسجایای مرضیه واخلاق و عادات پسندیده و ملکات فاضلهٔ وجود او در حد اعتدال و تناسب کارمی کرد .

تراژان در امور سیاسی رویهٔ سزار را تعقیب میکرد، بامشکلاتی که از لحاظ سوق‌الجیشی برای او وجود داشت بجنگ با اشکانیان پرداخت دراین جنگ اولا راه دوری در پیش داشت ولی چون وسائل کافی نداشت خطر برای اوحتمی بود برفرض اینکه فاتح هم میشدباز اطمینان نداشت که بتواند ازچنگال مرگ فرار کند.

بنظرمیرسد هر کسی غیراز تراژان بود در کارخویش وامیماند زیرا:

اشکانیان بسیار آزموده وجنگجو بودند ارتش ایران درعهد اشکانی سواره نظام بود آنهم سواره نظام نیرومند و توانا، پیاده نداشتند که مجبور باشد از نزدیك بجنگد وبا خصم روبرو شود، ازفاصلهٔ زیاد وخارج از دسترس خصم نبرد میکردند خیلی کم پیش میآمد که یك نیزهٔ رومی به آنها برسد یا اصابت کند اسلحهٔ اشکانیان تیرهائی تیزبر وکمانهائی سخت بود آنها هیچ وقت با دشمن روبرو نمیشدند وبیشتر با رویهٔ محاصره خصم را ازپای درمیآوردند اگر دشمن آنهارا دنبال میکرد نتیجه نمیگرفت زیرا هرقدر دشمن جلو میآمد آنها اطراف را از جمعیت خالی میکردند و در قلعه‌های خود فقط پاسبان میگذاشتند شیوهٔ آنها گریز بود اگر اتفاقاً قلعهٔ آنها بدست دشمن میافتاد خود قلعه را منهدم مینمودند و نواحی و جناحین دشمن‌را آتش میزدند و حتی یك برگ یاتکه‌یایك علف ویك قطعه چوب باقی نمیگذاردند. جنگهای اشکانیان وشیوهٔ جنگی آنها بعدازگذشت قرون متمادی هنوز متداول و معمول است و شیوه‌ایست که فرماندهان بزرگ امروزی درکارزارها بکارمیبرند.

علاوه بر اینکه اشکانیان نیرومند و روش جنگی عالی داشتند

موقعیت سوق الجیشی بین روم و ایران نیز برای رومیان بسیار مشکل بود زیرا در آن‌عهد برای رسیدن بایران ازروم سه‌راه بیشتر نبود .

راه ارمنستان ـ راه نصیبین ـ راه بین‌النهرین که هر سه راه در نهایت صعوبت بودند . راه بین النهرین بعلت اینکه مسیر آب در رودخانه‌های دجله وفرات ازطرف شمال‌بجنوب است ناچار هر کس از این‌راه میخواست وارد‌ایران‌شود بایدازرودخانه‌ها دورشود ودرصحاری بی‌آب وعلف باهلاکت مواجه گردد پس این‌راه بسیارمشکل و در آن زمان غیرعملی بود، واما راه نصیبین دراین راه هم یك بیابان مخوف و هولناك وجوددارد که بایدآنراطی کرد وشایدازراه بین‌النهرین‌صعب‌تر و مشکل‌تر است .

سومی راه ارمنستان که از بالای دجله و فرات یعنی از سرچشمهٔ این دورودخانه نمیگذشت این‌راه راهی است کوهستانی و بسیار صعب‌ـ العبور و بهیچوجه نمیتوان ارتشی را با بار و بنهٔ کافی عبور داد و هر ارتشی بخواهد از این راه عبور کند قطعاً نصف قوای خود را از دست خواهد داد و نصف دیگر وامانده و خسته و بدون آذوقه ممکن است بایران برسد و مواجه با قوای نیرومند ایران بخصوص درعهداشکانی بشود .

علاوه‌بر موارد مذکور ارتشی که رومیان برای‌مبارزهٔ بااشکانیان بطرف مشرق گسیل داشته بودند شایستهٔ اینکار نبودند زیرا از دو نژاد ایلیری و ژرمنی بودند که اصولا مردم قانعی نبودند و میخواستند در زمان جنگ‌هم مثل زمان اقامت در رم خوب بخورند و خوب بخوابند ولی چون نمیتوانستند و آذوقه کفایت نمیکرد غالباً تلف میشدند و

بالنتیجه ارتش روم که غیر قابل شکست مینمود در مقابل اشکانیان شکست خورد و سربازان ازپا در آمدند و اشکانیان رهائی یافتند ۱ .

اما **آدرین** دنبال پیشرفتهای تراژان‌را نگرفت ورودفرات‌را مرزشرقی امپراطوری روم تعیین کرد و باعث بسی تعجب است که رومیان پس از آنهمه جنگ چیزی از دست ندادند مگر آنچه میخواستند بدهند و میتوان چنین وضعی را بدریا تشبیه کرد زیرا دریا چیزی گم نمیکند مگر وقتی خود بعقب میرود . ۲

از عمل وزویه‌ای که آدرین پیش گرفت سروصداهائی براه افتاد و حربهٔ تکفیر بلند شد زیرا بر خلاف سه اصل مذهبی که مورد اعتقاد عموم ودر کتب مقدس رومیان ثبت شده‌بود آدرین عمل کرده بود .

شرح قضیه از اینقرار است :

درعهد **تارکن** وقتی میخواستند عبادتگاه **ژوپیتر** (رب‌الارباب) را بنا کنند جائی که مناسب مجسمهٔ خدای خدایان باشد پیدا نکردند زیرا تمام جاها در معبد **کاپیتول** پر شده بود تارکن از ژوپیتر الهام گرفت وخواست که تمام خدایان رضایت داده وجای خودرا به ژوپیتر

۱ــ مؤلف‌معتقداست چون‌باایرانیان دسترس‌نبود رومیان شکست‌خوردند باتوصیفی‌که قبلا از شیوهٔ نظامی‌جنگ وگریز ومحاصره دربارهٔ ارتش‌ایرانی نموده است ومهارت اشکانیان را ستوده بهتر بود علت شکست را ضعف قوای رومی درمقابل ارتش ایران مینگاشت .

۲ــ مؤلف دراینمورد راه مبالغه پیموده ونخواسته است رومیان‌راتحقیر کند مثل‌اینستکه عظمت رومی مؤلف‌را شیفته‌کرده وعشق به‌ادبیات وآثار روم باستانی و ستایش اعمال یلان و جنگ آوران رومی مؤلف را مسحورکرده تا جائیکه عقب‌نشینی را بالطایف ادبی بیان‌کرده است . مترجم

بدهند همه قبول کردند غیر از دوخدا .

خداوند جنگ‌وجوانی، وخدای حدود وثغور. بنا بر این واقعه این عقیده بنا گذاری شد که دارای‌سه‌اصل مهم‌است : اول‌اینکه‌پیروان مارس هرمکانی را که تصرف کردند بدیگری تسلیم‌نمیکنند دوم‌اینکه بجوانان رومی هیچکس نمیتواند فائق آید . سوم اینکه ترم خدای مخصوص رومی هرگز از هیچ حدی عقب نمی‌نشیند . ولی در عهد آدرین و با عملی که او کرد برخلاف این سه اصل اتفاق افتاد و وسیلهٔ تکفیر شد .

۱۶

اوضاع روم
درادوار بین زمامداری
آنتونین تا پروبوس

در این عهد از ازمنهٔ باستانی روم یك مسلك فلسفی بشدت رایج گردیده بود و آن مسلك فلسفهٔ رواقیان بود رواقیان فلاسفه‌ای بودند که دررواق حجره می‌نشستند و دربارهٔ کمالات و صفات نفسانی بشری بحث وجدل مینمودند و طایفه‌ای بودند که زهد و تقوا و بشر دوستی و کمالات وصفات فاضله‌را تشویق وترغیب میکردند مردم‌نیز باین‌مسلك

رغبتی یافته و بسرعت بآنها میگرویدند ، این فلاسفه و پیروان آنها همچون گل و گیاهانی بودند که در نقاط مختلف زمین آهسته آهسته بوجود میآمدند و میروئیدند بطوری که گوئی آسمان آنها را ندیده استتو گوئی طبیعت این موجودات ظریف را بوجود آورده که برای پرهیز کاری و تقوا و کوشش درمفید بودن برایدیگران پیشروجلوهٔ بینظیری ازخود بروز دهند . ۱

سلاطینی که درروم ازاین مسلك پیروی وازاین قوم بودند امثال **آنتونین ومارك اورل** که بهپسری او برگزیده شدهبود بهترین ونیکو کار ترین سلاطین روم بودند یاد نیکی های این شهریاران نیکو کار هرگز از خاطرهها محو نمیشود. انسان وقتی بیاد این انسانهای کامل میافتد خوشحال و مسرور میشود اشخاصی که بیوگرافی و شرح حال آنانرا مطالعه میکنند شیفتهٔصفات واخلاقورفتار و کردارآنهامیگردند آدمیرا نسبت بتمام افراد بشر بهمهچیز وهرکس خوشبین میکنند و حتی طوری دروجود انسان تأثیر میکنند که آدمی نیکیهای خویش را دروجود خویش احساس وتشویق وترغیب بهنیکو کاری میشود و بآن میبالد . ۲

۱ـ رواقیاندستهایفلاسفهبودندکه پیرو زنونفیلسوفیونانی ومردمانی شریف ودارایکمالات نفسانی وملکات فاضله بودند فلسفهٔ وحدت وجودکه در مشرقزمین بنام فلسفهٔاشراق رواجیافت درنتیجهٔ بسط تعلیمات وافکاراینانبود صوفیگری و درویشیکه نوعی وارستگی وتوجه بمبدأ عالم وجود است ومکتب بزرگ و دائرةالمعارف آنکتاب مثنوی مولانا جلالالدین بلخی رومی است ودراینجا مجال بحثآن نیست ازاین مکتب الهامگرفته است .

۲ـ مونتسکیو بهفلسفهٔ رواقیان راغب بوده وپیرو این قوم و این فلسفه و شیفتهٔ تعلیمات آنان بوده است و کشیشان قشری مسیحی اورا بهمین جهت تکفیرکردهاند . مترجم

نروا که پیرو رواقیان بود در فهم و کاردانی بی نظیر و مردی گرانمایه وباشرف بود . تراژان که دارای مسلك رواقی بود باهوشترین وشریف‌ترین وعزیزترین سلاطین روم بود .

آدرین بقدری باتقوا ودرستکار وبانزاکت بود که حد نداشت . آنتونین رفتاری داشت که ارتش در برابر آن ناچار سرتعظیم و تکریم وتسلیم فرودمیآورد .

اماافسوس، هزارافسوس‌همینکه درندگان‌وحشی دوباره‌جانشین فرشتگان شدند معایب حکومت نظامی کاملا آشکار گردید و نظامیان دوباره کشور امپراطوری‌را درمعرض اغراض وحتی خریدوفروش قرار دادند و برای اینکه قسمت تازه‌تری نصیب آنها شود پادشاهان را یکی بعداز دیگری میکشتند .

میگویند در زمان ما پادشاهی است که قریب پانزده سال است تلاش دارد حکومت معمولی را در کشور خود بحکومت نظامی تبدیل کند (منظور مؤلف لوئی چهاردهم است) منظور من از این بیان انتقاد نیست ولی باید بگویم بطور تحقیق حداکثر دویست نفر نظامی‌میتواند حافظ جان پادشاه باشد و گارد هشتادهزارنفری بهیچوجه لزومی‌ندارد ومورد احتیاج نیست آیا مصلحت است به‌ملتی که اسلحه در دست دارد فشارآورد ؟ نه قطعاً خطرناك است زیرا اگرهم چنین گاردی لازم‌باشد برای کشوری خوبست که ملتش مسلح نباشد .

بعد از مارك اورل پسرش **کمد** بجانشینی پدر پادشاه شد ولی او بعکس پدر مردی هواپرست وهوسران بود ارادهٔ او تحت‌الشعاع امیال وهواهای نفسانی او قرار میگرفت، او بعکس پدرمردی دیوسیرت بود

وزراء ودرباریان هرچه میخواستند باوتحمیل‌میکردند بالاخره عده‌ای جمع‌شدند ودنیارا ازشراو نجات دادند و او را کشتند .

پیر مرد شریفی بنام **پرتیناکس** بجانشینی او اختیار کردند ولی در همان اوان کار قراولان و نگهبانان آن بیچاره را هم کشتند بعد از این واقعه دیگر کار به‌هرج و مرج وحراج کشور رسید در این گیرودار وحراج کسی که بافریب‌ووعده‌های دروغ‌توانست بردیگران فائق‌آید **دیدیوس ژولین** بود پس‌از‌آن نوبت به **نیژر** و **بعد سور** و **آلبین** این‌همه‌اشخاص بامپراطوری رسیدند ولی‌ژولین‌نتوانست مواعید خودرا انجام دهد و از پرداخت وجوهی که به نظامیان وعده داده بود درماند وسربازان نسبت باو بی‌اعتنائی کردند.سابقاً اغلب پیش‌میآمد که کار کشور به معامله بکشد ولی عملی نشده‌بود ایندفعه عملی‌شد و همهٔ مردم‌فهمیدندوازاین جریان‌ناراحت شدندودرنتیجهٔ پریشانی وآشفتگی عجیبی بوجود آمد . گرچه بعضی از این امپراطوران مثل سور نسبتاً مردمان خوبی بودند مثلا سور صفات پسندیده وعالی داشت ولی بسیار عجول‌بود ودرواقع صفت صبروحوصله ومتانت را فاقد بود در بین این سلاطین بیشتر صفت حفظ اقتدار و تمایل به عظمت در اوائل کار دیده میشود ولی اغلب در پایان کار مجبور میشدند با کمال ضعف و عجز سلطنت را بدیگری واگذار کنند مثل تیبر وسوروغیره .

قدرت امپراطوران‌روم مثل‌سلاطین این‌عصر بتدریج پیش‌میرفت بلکه خیلی‌زود صورت ظلم‌وجور پیدامیکرد چنانکه امرونهی مطلق را دردست داشتند وهرگونه اختیار را درکف خود میگرفتند و امپراطور در عین حکمرانی وکیل ملت بود و حکام ولایات تحت امر او بودند

قوانین را اجرا میکرد عجیبتر اینکه رئیس مذهب هم بود هر وقت میخواستند قونسول میشدند هرموقع تصمیم میگرفتند قضاوت‌میکردند آنوقت مردم تصور میکردند که اینان ظلم و جور میکنند زیرا مردم زیادی قدرت‌را ازلحاظ کمیت بااعمال قدرت و تندروی در آن از حیث کیفیت اشتباه میکنند گاهی هم این دو را توأم میدانند ولی در مقام مقایسه می‌بینیم که سلاطین امروزی خود را آسوده کرده و کارهائی نمیکنند که مورد تنفر مردم قرار گیرند . احکام جزائی‌را بدادگاهها واگذاشته عفو و اغماض را انتخاب خویش کرده اند نه مجری قانون هستند نه‌واضع قانون ودرنتیجه مردم آنهارا ازلحاظ کمیت قدرت‌ضعیف دیده وهیچگونه بغض‌ونفرت وحسدی نسبت بآنها پیدا نمیکنند و اگر ظلمی هم مرتکب شوند مردم فکر نمیکنند که آنها ظلم کرده‌اند بلکه مظالم‌را بحساب قوانین وقضاوت میگذارند .

سلاطین روم معایب دیگری‌هم داشتند رسم‌طرد یاتبعید یانفی بلد از عادات بسیار بد بود و ازعهد سیلا باقی‌مانده بود ومورد استفادهٔ همهٔ امپراطوران قرار گرفت و وزرا و مشاورین سلاطین نیز بجای اینکه امپراطور را منع نموده و از این اعمال منصرف نمایند چون چشمشان به‌فوایداینعمل ومصادرهٔاموال‌اشخاص میافتاد سلاطین‌راتشویق‌میکردند ومجازاتهارا ضروری دانسته وتشخیص میدادند لازم‌است .

اعمال سوردرمورد تبعید باعث‌شد نظامیان ازارتش روم جداشده وبارتش ایران نزد اشکانیان بروند این‌نظامیان تبعیدشده فنون نظامی وجنگ‌آوری را با انتقال اسلحهٔ رومیان باشکانیان آموختند و حتی شناختن‌اسلحه‌را یاددادند ازآن‌پس اشکانیان طرزجنگ‌را عوض کرده

وازطریق مدافعه وجنگ و گریز بمهاجمه وحمله میپرداختند .

در جنگهای داخلی که متوالیاً وقوع میبافت فرماندهان ارتش که با افرادی از ملل آسیائی میجنگیدند کمتر میتوانستند موفق شوند ولی فرماندهانی که سربازانی ازملل اروپا دراختیار داشتند غالباً موفقیت داشتند بهمین جهت دستهٔ دوم بر دستهٔ اول فائق میآمدند اما سور که سربازان اروپائی داشت وقتی میخواست شهر آترا ازشهرهای عربستان تصرف کند مستأصل شده بود ارتش اروپائی او آشفته شد و مجبور شد ازاهالی سوریه سربازبگیرد . درمواقعی که ازولایات امپراطوری سرباز میگرفتند این اختلافات بیشتر احساس میشد وفهمیدند همان تفاوتی که ازحیث اخلاق وتأثیرات آب‌وهوا وصفات جنگجوئی بین ملل اروپائی وملل آسیائی موجوداست دربین ارتش‌هم وجوددارد و برای‌فرماندهان روشن‌شد که کدامیك بجنگ وسلحشوری علاقهٔ بیشتری دارند .

یك نتیجهٔدیگرهم‌ازاین‌سربازگیری‌شهرهاوممالك‌مختلف گرفته شد که بسیار بد بود زیرا اینکار سقوط وانحطاط ومذلت روم راتسریع کرد زیرا غالباً امپراطوران از بین ارتش انتخاب میشدند و همینکه ارتش ازسربازان غیررومی تشکیل گردید امپراطوران هم ازبیگانگان غیررومی انتخاب میشدند وکسانی بامپراطوری میرسیدند که نه تنها لیاقت نداشتندبلکه اهلی هم‌نبودند واز بربرها وملل نیمه وحشی‌بودند این امپراطوران هر کدام ازکشورخود یك عادت یك دخل وتصرف و یك چیزتازه در روم بجای گذاردند یکی اخلاق را تغییر داد دیگری نظم وانضباط را بسبك دیگری درآورد سومی درآداب و رسوم و طرق زندگی مداخله نمود حتی درمذهب رومیان تغییراتــی داد و در عقاید

آنان رسوخ کردند یکی ازاینان که بنام **هلیوگابال** معروف است بقدری دراین اموربی‌باك و خودسر بود که خدایان رومی را از معابد آنها بیرون کرد وبجای آنها خدایانی که مورد پرستش خود او بودسر جای آنها گذاشت .

عمل **هلیوگابال** برای پیشرفت مذهب مسیح زمینهٔ مساعدی فراهم کرد بدون‌اینکه خود اوچنین منظوری را بفهمد یا بخواهدزیرا افکار مردم آماده شد که هرامپراطوری هرموضوع تازه‌ای را بخواهد در روم انتشار دهد ویابمردم تحمیل نماید امری غیرعادی وغریب‌نبود ومردم بسهولت می‌پذیرفتند . بعدازآن روم دیگرنتوانست بدنیا آقائی وسروری کند بلکه فرمانبردار وزیردست شد .

کاراکالا در بدو سلطنت برادر خود **گتا** را کشت و چون این عمل‌را شخصاًمرتکب شدنزد لشکریانش موردتنفروانزجار قرار گرفت وبرعلیه او غوغا نمودند آنوقت ناچار شد برای ترضیهٔ خاطرسربازان ومرتفع کردن اغتشاش‌وتعدیل حس تنفرسربازان‌را بوسیلهٔ مال‌راضی کندوتمول سرشاری که ازپدر برایش باقیمانده بود همه را در این‌راه صرف کرد و حقوق سربازانرا زیادترداد ولی چه فایده اورا نباید یك سلطان ستمگرنامیدبلکه باید اورایك وحشی آدمخوارخطرناك بشماریم قبل از او **کالیگولا** ، **نرن** ، **دمی‌سین** ظلم وشقاوت را محدود به روم کرده بودند ولی خونخواری کاراکالا جهانگیر شد .

پدر کاراکالا که مدت درازی سلطنت کرد برای فراهم آوردن مال ومنال تاتوانست کوشید عده مردم را رنج داد تبعید کرد بارقبای خود منازعه کرد اجحاف وتعدی نمود تامال هنگفتی فراهم کرد اما

همینکه درگذشت کاراکالا تمام آن مال را تبذیر کرد واز بین برد آری این قبیل پولهای گزاف که سلاطین باظلم و جور جمع میکنند اغلب ورز و وبال گردن آنهاست خودشان از آن طرفی نمی‌بندند و جانشینان آنها فرزندانشان مغرور میشوند و باتکاء آن بطرف فساد سوق داده میشوند اگرهم هوسرانی نکنند وبه شهوات نپردازند افکار غیرمعقول وتصوراتی درسرپرورش میدهند تا به‌تباهی و بدبختی بیفتند زیرا تصور میکنند میتوانند در سایهٔ آن تمول قدرت نامحدود بدست آورند و حال آنکه چنین قدرتی هرقدر هم که نامحدود باشد بهمان نسبت ناپایدار وموقتی‌است، زیرامصنوعی است وازطریق تصنع درسایهٔ پول بدست‌آمده وهمینکه باو پول وثروت چون طبلی تهی که پاره‌شود وفرونشیند قدرت به ضعف وفساد تبدیل میگردد.

کاراکالا حقوق سربازان را اضافه کرد اما **ماکرن** یکـی از سناتورها بمجلس سنا پیشنهاد کرد حقوق سربازان به‌هفتادمیلیون‌درهم بالغ گردد ولی‌بامقایسهٔ حقوق سربازان‌امروزی‌این مبلغ گزافه گوئی ومبالغه بنظرمیرسد برای همین منظور میتوانیم تحقیقات دیگری‌بکنیم **ارُز** گفته‌است **دمیسین** یکربع بحقوق‌سربازان‌اضافه کرداما **تاسیت** مورخ مشهورازقول یك نفرسرباز نقل میکند در موقع مرگ اگوست حقوق سرباز ده‌انس پول مسی بود **سوئتن** مورخ دیگری گفته سزار حقوق سربازرا دوبرابر کرد **پلین** نوشته است درجنگ دوم کارتاژیك پنجم حقوق سربازانرا کسر کردند پس نتیجه اینکه در جنگ اول کارتاژ حقوق سرباز شش انس بوده و در جنگ دوم پنج انس در عهد سزار ده‌انس ودر دورهٔ **دمیسین** به سیزده‌انس رسیده است .

وقتی دولت جمهوری رم کوچك بود وهمه ساله از طریق جنگ و غنائم وجوهی بدست میآورد حقوق سربازان را براحتی و سهولت میپرداخت ولی وقتی خواست بزرگ شود و فتوحاتی کند و بخارج از روم دستاندازی نماید ناچار درجنگهای طولانی ارتشهای بزرگ باید نگهداری نماید لذا نمیتوانست دیگر حقوق سربازان را مرتب بدهد ومجبور بهقرض بود درجنگ اول کارتاژ قرض میکردند ولی درجنگ دوم حقوق سربازان را تقلیل داده و فقط پنج اونس مس میدادند در اینصورت توانستندبراحتیوبدون زحمتحقوق بپردازند ولیبایددانست دراینموقع اغلب سربازان ازگرفتن حقوق عار داشتند و برای کسب افتخارات مایل بودند وظیفهٔ سربازی را بخرج خود انجام دهند زیرا اغلب ارتش را از خانوادههائی میگرفتند که از خود ثروت و مکنتی داشتند وبااینکه ازمقدار پنجانس حقوق مقداری بنام لباس و گندم و اسلحه واین قبیل هزینههای عمومی کسرمیگذاشتند بازهم کافی بود .

ایامی که ثروت وخزائن سلاطین مغلوب را به رم میبردند مثل خزائن معروف پرسه مالیاتهارا ملغی کردند ورم چه ازنظرفردی وچه ازنظرعمومی بحد اعلای ثروت وتمول رسیده بودبازهم حقوق سربازان را اضافه نکردند وهمان پنجانس مس بود بدیهی است رفتاری عاقلانه ومدبرانه بودولیدرزمانماریوسوضع تغییر کرد،زیرا ازمردمفقیرسرباز میگرفتند سایرین هم بعدها ازاینکار پیروی کردند سزار هم همین کار را کرد دراینصورت مجبور شدند حقوق سربازان را علاوه کنند بهمین جهت مجدداًدرعهد قونسولی **هیرسیوس** و **پانسا** بحکم اجبار وزیادی هزینه مالیاتهارا وضع و اخذکردند وبالاخره وقتی نوبت به **دمیسین**

ترسو وضعیف‌النفس رسیدبازیکر بع بحقوق سربازان‌افزود و **کاراکالا** هم یك اضافه جدیدی برای پاك کردن جراحات عمومی و جلب قلوب سربازان اضافه کرد ووضع کشور امپراطوری بجائی رسید که نه قادر بود بدون ارتش زیست کند و پایدار باقی بماند و نه‌باداشتن ارتش از لحاظ هزینهٔ سنگین‌میتوانست آنرانگهداری نماید، اساس کشورودولت دچارزیان شده واوضاع روم روبوخامت گذارد .

باید توجه داشت بدی ووخامت اوضاع یك کشور در این نیست که تجمل پرستی رواج یابد وبساط آن پهن شود بلکه دروضعیتی‌است که تجمل جائی رخنه کند که در آنجا باید حتماً بقناعت پرداخت و فقط بچیزهای ضروری وواجب اکتفا کرد زیرا گاهی ممکن است در کشور وضعیتی پیش‌آید که‌تجمل نه‌تنها مضرنبوده بلکه ضرورت‌داشته باشد تشخیص آنرا زمامداران لایق باید بدهند و نگذارند در مواقع لزوم هزینه‌های سنگین‌وغیرضروری‌مملکت‌را به ورشکستگی‌وبدبختی سوق دهد .

کاراکالا بدست **ماکرن** کشته شد واورا بایك ضربهٔ کارد از پای درآوردند وهمان کاری که در بارهٔ **گتا** برادرش کرده بود ازدست ماکرن چشید ولی وقتی ماکرن دید خاطر مستحفظین و درباریان از کشته شدن کاراکالا سخت آشفته است و همه متأثرهستند دستور داد برای او پرستشگاه درست کردند و برای مقبره‌اش چند نفر محافظ گماشت بهمین جهت مجلس سنا نتوانست درمورد اورأی بدهد ویااورا در ردیف ستمگران بیاورد بنا براین خیلی از او بد گفته نشده است . کاراکالا هم نظیراینکاررا کرده بودوقتی گتارا کشت ومورد تنفرقرار

گرفت گنارا بمقام الوهیت رساند تا پس از مرگ مورد احترام و ستایش قرار گیرد . علت اینکه سربازان و مستحفظین از کشته‌شدن کارا کالا متأثر بودند بذل و بخشش بی اندازهٔ او بود زیرا او اینکار را از حد گذرانده وهرچه داشت به لشکریان داد گویا یك نصیحت از پدرش سور بیاد داشت سور باو وصیت کرده بود نظامیان را دولت بده و بذل کن تا از شرسایرین در امان بمانی اما این طرزسیاست فقط منحصر بیك عهد بود زیرا درازمنهٔ بعد پادشاه قادرنبود همچنان بذل مال نماید خزانه‌خالی واموال عمومی تمام‌شده بود بنابراین دربدو امرسربازان برعلیه‌پادشاه تحریك شده واغلب اورا میکشتند .

این رویه دور وتسلسل پیدامیکرد وتفاوتی هم بین پادشاه عاقل یایك سلطان جابر نبود زیرا اگرمرد مدبر وعاقل وبا تجربه‌ای پادشاه میشد ولشکریان را ازلحاظ اقتصاد وصرفه جوئی در مضیقه میگذاشت آنها بعلت ندادن پول یا کمی پول اورا میکشتند واگر بدجنس ومردم آزار بود توطئه چیان باحکم‌مجلس‌سنا اورا ازبین میبردند . وهرگاه پادشاه ظالم وستمگربود در مقابل نظامیان نرمش نشان میداد و اجازهٔ شدت عمل وغارت اموال مردم را بآنها میداد بیدادگری وتبه‌کاری سربازان بجائی میرسید که رمقی برای مردم باقی نمی‌ماند وآنان‌نیز از حقوق و جیرهٔ خود نیز محروم میشدند این وضع نمیتوانست دوام پیدا کند وبحکم اجبار میبایستی کسی پیداشود که بتواند نظم قشون را عهده‌دار شده وسربازان را سرجای خود بنشاند اینکار هم اغلب‌بقیمت جان‌آن شخص‌تمام میشد، اینستکه دیده میشود امپراطوران روم پشت سرهم بقتل‌میرسیدندودوام نمییافتند ویکی بعدازدیگری دچارسرنوشت

سلف خود میشد .

دراین عهد برای تجسم این وضعیت اعمال دونفراز امپراطوران را میتوان یاد کرد اولی **آدرین** دومی **سور** اولی نظامات واُصول ارتش را مرتب ومنظم کرد ودومی پایهٔ آنرا سست و خراب کرد بین این دو عمل دو وضعیت متفاوت بوجود آمد که هر یك علت ومعلول بودندزیرا بعد از نظم کامل دورهٔ آدرین متصدیان همه آسوده وراحت بودند و بعداز بی‌نظمی دورهٔ سورهمه ناراحت تمام اعمال بد ومضر وحتی قبیح‌وشنیع ارتکاب میشد وقتی هم کارا کالا ازبین رفت **هلیوگابال** غیر ازتبعیت از امیال خویش‌وافراط در اعمال شنیع وقبیح کاری نداشت سربازانرا ول کرده بودآنها هم اورا قابل ریاست نمیدانستند لذا اورا از پای در آوردند، الکساندر هم‌وقتی‌خواست‌بعضی‌انتظامات برقرار کند ودرفکر مجازات وبازخواست از نظامیان برآید اوراهم کشتند .

بایداینطورتصور کرد که‌تنها دلخوشی این ستمگران که‌مرتکب این‌جنایات واعمال فجیع میشدند وخودرادرورطهٔ هلاکت می‌انداختند صرفاً یك فکرشرارت‌آمیز بود وآن این بود که هر کس بعد از آنان بیاید هرطورعمل کند به سرنوشت فلاکت باروم‌حنت‌آور دچارخواهد شد اینهم داخوشی ستمگران . ؟!!

بعدازالکساندر **ماکزیمن** که رومی نبود واز نژاد بیگانه‌بود وبعلت قد بلند وزوروبازوی قوی ومحکمی که داشت ومشهوربه گردن کلفتی بود انتخاب شد ولی بزودی نه‌تنها خود او بلکه پسرش **بالبین** و **گردین** وبعد ازآنها فیلیب وپسرفیلیپ یکی بعد از دیگری بدست نظامیان بهلاکت رسیدند وتنها **دس** درنتیجهٔ خیانت یکنفر غیرنظامی

بنام **گالوش** کشته شد .

دراین دوره‌اززمان که‌حکومت نظامی کشور روم‌را اداره میکرد و امپراطوران باراده‌ٔ نظامیان معزول و منصوب میشدند دیگر کشور امپراطوری درحقیقت وجودنداشت‌بلکه‌مثل کشورالجزائر که‌حکومت بدست عده‌ای‌ازسران قوم اداره میشد روم هم‌شبیه یك جمهوری بود که بدست نظامیان اداره میشد و برطبق یك اصول کلی حکومت نظامی را باید بجمهوری نزدیکتردانست تابه‌استبداد بااین تفاوت که نظامیان در اموربکار وعمل بیشتر میپرداختند تا بمشورت و تفکر زیرا انجمنهای مشورتی که جزء طبیعت حکومت جمهوری است مورد توجه نظامیان نبود، گرچه کارها بامتانت ودقت پیش نمیرفت ولی مداخلهٔ آنان درامر حکومت بمنظور سرپیچی و طغیان نبود بلکه طبیعت حکومت نظامی سرعت و شتاب است . امپراطور در نظر آنان مثل یك وزیر حکومت استبدادی باید بدون چون وچرا وظائف خودرا انجام دهد و گوئی فقط برای حفظ منافع نظامیان برگزیده میشد زیرا وقتی امپراطور برای نظامیان نطق میکرد مثل این بود که یکی از وکلا یا قونسولها برای مردم صحبت میکردند . در این زمان امپراطوری بحال ضعف افتاده بود و از عجایب روزگار اینکه چون روم تمام اقوام و ملل را سرکوب کرده ودرخود مستهلك‌نموده بود وقتی که روم از اوج‌قدرت افتاد روزگار برای انحطاط روم ملتها و اقوام تازه‌ای بوجود آورد تا روم را درخودشان مستهلك کنند .

در عالم بسیار دیده شده کشورهای بزرگی که درایام گذشته فتوحات میکردند در مجاورت خود کشور مستقلی باقی نمیگذاشتند

وغالب آنهارا تصرف نموده و جزء خود میکردند . تنها کشورهائی از تعرض آنان مصون میماندند که درصحاری دوردست وسیع یا در کوهها یاسواحل دریاواقع شده وموقعیت مهمی نداشته‌اند ومورد توجه‌فاتحین قرار نمیگرفتند،روی‌همین قاعده اقوام ژرمن مورد توجه رومیان‌قرار نگرفتند ورومیان آنهارا بحال خود گذاشتند . ولی هم آنان بودند که بعد رومیان را درخود مستهلك نموده ودرقید اطاعت خود درآوردند . رومیان نسبت باقوام بربر بی اعتنا بودند و بحال آنان درست واقف نبودند ولی بعدها متوجه شدند که هم آنان برایشان خطرناك شده و ناراحتشان کردند، قبایل بزرگ بربر که از شمال اروپا سرازیر شده بودند ونفرات بسیاری داشتند از هرطرف سربرآوردند زیرا مادام که روم قوی بود وباشدت عمل رفتار میکردآنان ازترس در همان نواحی شمالی مسکن گزیده و پناهنده شده بودند همینکه روم روبضعف گذارد سر از جنگلها بدرآوردند وبجنوب سرازیر شدند روزگار در این عهد بطوایف بربرمجالی داد که بتاخت وتازدرآیند **گالوس** که امپراطور روم بود از دست آنان مستأصل گردید .

ازطرفی ایرانیان نیز ازمشرق تاختند وفتوحات خود را نه تنها رها نکردند بلکه برای غنائم بجلو تاختند وپس از تسخیر سوریه‌جلو آمدند تابامپراطوری‌روم شرقی رسیدند و **والرین** امپراطور روم‌شرقی را اسیر کردند. هرج ومرج ناشی ازانحطاط روم درنتیجهٔ هجوم بربرها از شمال و فتوحات ایرانیان از مشرق روم را بصورت لاشه در میآورد تعویض‌امپراطوران پشت سرهم‌وضعفی که در کارامپراطوری روم‌حاصل شده بود درعهد **والرین** و **پسرش گالین** کاررا بجائی‌رساند که سی‌نفر

مدعی سلطنت بودند وبرقابت یکدیگر بجان هم افتادند یکی بعد از دیگری روی کار میآمدند ومیرفتند ودر دورهٔ زمامداری بسیار کوتاه فقط متوجه رقیب بودند وبس .

گالین مرد مهمل ونالایقی بود که درزمان کوتاه اوطوایف بربر در تمام‌جاها راه یافته ورخنه کرده بودند روم شرقی بحال نزع‌رسیده وروبزوال میرفت روم غربی گرچه یك قرن بعد دوام یافت و در سایهٔ چند حادثه در آنزمان از زوال نجات یافت و مدتی بحال نیمه جان بموجودیت خودادامه میدادولی‌سرانجام‌او نیز گرفتارهمین‌روز گارشد.

شبیه این‌وضع‌چند قرن‌بعد درحدود کشورما(فرانسه) اتفاق‌افتاد فتوحات شارلمانی‌ومظالم‌اوعده‌ای‌ازاهالی‌جنوب‌را بشمال راندوهمینکه شارلمانی ضعیف شد همانها بطرف جنوب سرازیر شدند هیچ بعیدنیست اگردرهمین عصرهم فاتحی دراروپا یافت شود واین‌عمل را تکرار کند ومردم را ازجنوب بشمال براند تاجائی که بسرحد شمال اروپا برسندو درآنجا بمانند ومقاومت کنند تا مجال هجوم بجنوب پیدا کنند [1] این امر ازطبیعت اقوام شمالی است که هروقت بطرف جنوب اروپا سرازیر شده اند مثل سیل همه چیز را درخود حل کرده و برتمام اروپا مسلط گشته اند .

■

۱ـ منظور مونتسکیو اشاره باعمال و رفتار لوئی چهاردهم است که با کنایه خواسته ار او انتقادکند زیرا لوئی چهاردهم طوایف مختلف فرانسوی راغالباً ازمحل خودشان کوچ‌میدادتا ازنفوذمحلی‌آنان جلوگیری کند.مترجم

اینکه گفته شد درنتیجهٔ حوادثی امپراطوری روم غربی تاچندی از زوال نجات یافت دراثر حرکت **آدنا** سلطان **پالمیر** بود که وابستهٔ رومیان بودوباایرانیان جنگید او درشهر رم ارتشی دور خود گرد آورد وطوایف بربر را راند وعده‌ای از سیت ها گرفتار طوفان شدند دسته‌ای از گرسنگی هلاك گردیدند وشش هزار کشتی آنان از بین رفت وروم مدتی ازشر آنان مصون ماند وپس ازمرگ گالین چهار نفراز اشخاص معروف **کلود** ، **ادلین** ، **پروبوس** ، **تاسیت** ـ روی کار آمدند که یکی بعداز دیگری به تدبیر در کار کشور پرداختند و حکومتی که در حال زوال بود نجات دادند، درعهد اینان وضع امپراطوری ازنو رونقی گرفت وبا نیمه‌جانی آثارزوال محوشدتادورهٔ **دیوکلسین** که‌امپراطوری بدوقسمت منقسم شد .

۱۷

اصول جدید در رویهٔ حکومت

وقتی **دیوکلسین** بامپراطوری رسید بفکرافتاد که از سوء رفتار نظامیان جلوگیری نموده واقتدارات آنها را محدود کند تاشاید دیگر نتوانند به امپراطور خیانت نموده برای منافع‌خودپی‌درپی او را کشته یا تعویض کنند برای این‌منظور اول عده ازاشخاصی که طرف اطمینان خود داشت درامور مهم ووظائف امپراطوری شرکت داد و بعد به بهانهٔ

اینکه کارهای کشور زیاد است برای کشور دو امپراطور قائل شد و دستور داد دو قیصر در روم حکومت کند و بااین ترتیب چهار نفر درأمر سلطنت دخالت داشتند دوامپراطور ودوقیصر، ارتش‌را نیز بچهار قسمت تقسیم وهرقسمتی را دراختیاریکی گذاشت و نزد خود تصور کرد با این ترتیب این دسته ها یکدیگر را مراقبت نموده مانع طغیان و سرکشی دیگری خواهند شد بعلاوه هر دسته به تنهائی قدرت ندارد که توقع سلطنت ویا انتخاب امپراطور داشته باشد و بالنتیجه چون مقام قیصر هم تابع امپراطور درواقع اقتدارات نظامی بین دونفر تقسیم میشد ولی در ظاهرچهار نفر بودند که زمام امور را دراختیار داشتند .

این طرز فکر وعمل‌ظاهراً همان نتیجه‌ای را که **دیوکلسین** میخواست از خود ظاهر ساخت ولی بعدها معایبی خود بخود ببار آورد که بیان خواهد شد . اینرا هم باید گفت نه تنها این رویـه و تقسیم اقتدارات بلکه فقرهم کمك کرد که نظامیان کمتردرامور مداخله کنند زیرا تمول‌مردم وعایدات دولت کم کم تقلیل‌یافت و برای سلاطین‌مجال بذل و بخشش و سخاوت باقی نماند و فوائدی که از تجدید انتخاب و تعیین امپراطور جدید به نظامیان میرسید حاصل نبود و بلکه خطر آن بیشتر بود .

کنستانتین امپراطور روم شرقی نیز بایك تدبیر از این عمل جلوگیری کرد وآن‌این بود : مشاغل‌رؤسای دربار را که دارای‌اقتدار بودندمحدود کرد آنان جزء اشخاص درجه اول بشمارمیرفتند وهمیشه مترصداین‌بودند که‌خود بسلطنت برسند وهروقت دیك هوس آنها بجوش میآمد درصدد قتل امپراطور برمیآمدند تاخود جانشین آن گردند این

اشخاص طوری محدود شدند که غیر از وظائف خدمت در دربار حق مداخله در هیچ امری نداشتند عدهٔ آنها را زیاد کرد که مراقب یکدیگر باشند و بادنخوت را از دماغ آنها خالی کرد .

از آن به بعد امپراطوران تاحدی امنیت پیدا کردند و هر دم در معرض خطر مرگ نبودند وفکر کردند ممکن است در بستر راحت بمیرند این وضع کیفیتی را بوجود آورد که تاحدی در ملایمت اخلاق تأثیر نمود وازوحشیگری وخونریزی کاسته شد .

اما این وضع هم دیری نپائید خوی شقاوت واستعداد فراوان در تجاوز بصورت دیگری جلوه کرد وستمگری وبیداد درپس پرده شروع شد قوانین واوامر طوری بود که مردم همیشه درشکنجه و عذاب بودند و مجـال زندگی عادی برای مردم نبود و از دست زمامداران امنیت نداشتند. دربار در امور کشور بالطائف الحیل مداخله میکرد و کلیهٔ اعمال ظالمانه در پرده و خفا باسکوت انجام میشد و ظلم بی‌سر و صدا رواج یافت رویهٔ ستمگری‌وبی‌باکی درقساوت که سابقاً باکمال‌خشونت وعلنی‌ازطرف عمال دولت بمردم میشد دراین دوره باحقه بازی وتدبیر وحتی تفتین انجام میگرفت واعمال‌شنیع و رذائل‌بنام ملایمت و اخلاق رونق گرفت ادامهٔ این وضعیت نه تنها محیط دربار را فاسد کرد بلکه محیط عمومی را تباه وفاسد کرد ، شکل تازه‌ای درتن آسائی و بطالت دربار امپراطوری را گرفت سلاطین نظامیان را بحال خود گذاشته و سردادند، درفکر تزئین قصور وسراپرده های خود افتادند باید گفت از کشور جدا شدند قساوت سابق زمامداران به عیش و عشرت و بطالت و تنبلی و فساد و بی‌اعتنائی بمردم و کشور تبدیل گردید هر قدر این

جدائی بین دربار ومردم بیشتر میشد سمی را که دربار بخارج میپاشید اثرش قوی تروشعلهٔ فساد را بیشتر دامن میزد درظاهر چیزی که این امررا بمردم نشان دهد نبود ولی مردم همه میدانستند تمام مفاسد از دربار ناشی میشود .

مردان نامی و بزرگ از کار خارج شدند مشاغل عالی دولت، وزارت، امارت دراختیار کسانی درآمد که نه خودشان لایق آن مقامات و ادارهٔ امور کشور بودند و نه از شدت بخل و حسد میتوانستند ببینند افتخار خدمتگزاری نصیب دیگران مشیود رویهٔ مردم داری وشیوهٔ نزاکت و حسن سلوك که درعهد سلاطین اولیه رواج داشت بکلی منسوخ گردید زیرا امپراطوران اولیه از طریق مردم داری میتوانستند از کلیهٔ امور بهروضع و کیفیتی بود استحضار حاصل کنند ولی در این عهد باید گفت احتیاج به استحضار ازچگونگی امور نداشتند پادشاه از کلیهٔ امور بی‌خبر وفقط چند نفر دراطراف او مورد اعتماد ومشورت بودند که در باطن باهم بندوبست داشتند ولی‌ظاهراً بمخالفت واختلاف سلیقه تظاهر میکردند وهمهٔ کارها بدست این عدهٔ درباری فرومایه با دسائس وحیل مخصوص انجام میشد .

در این عهد انحطاط اخلاقی بحد اعلا رسیده بود و سلاطین نیز بفکر خود بوده غالباً به سیر و گشت میپرداختند . غالباً امپراطوران به آسیا مسافرت میکردند و بعضاً در آنجا زیاد توقف مینمودند دیدن جلال و جبروت شهریاران مشرق زمین مخصوصاً امپراطوران ایران سلاطین روم را برقابت و هم چشمی وامیداشت و هوس میکردند مثل آنـان مورد ستـایش و پرستش مردم قرار گیرند و دلشان میخواست

که باچنان حشمتی خدای مردم هم باشند. دراینمورد دیوکلسین و بعقیدهٔ بعضی (روایت مختلف است) گالر فرمانی صادر کردند وروبهٔامپراطور را مثل مقام خداوند برقرار ساختند. وپس از آن رفته رفته جلال وجبروت وعظمت دربارهای آسیائی درروم معمول گردید ومردم هم بدشان نیامد و کم کم عادت کردند [۱] .

آنقدر این جلال وشکوه وطمطراق رواج یافت که درعهد ژولین همینکه درصدد برآمدند باسادگی رفتار کنند مردم آنرا حمل به ارتجاع و کهنه پرستی نموده گفتند پادشاه رعایت مقام سلطنت را ننموده و تقصیر دارد. ژولین مردساده ومحجوبی بود واز تجمل پرهیز میکرد ولی مردم چون عادت به جلال و جبروت مقام سلطنت کرده بودند وارستگی او را تقصیر شمردند .

گرچه ازدورهٔ مارك اورل دررم چند امپراطور بود و ادارهٔ امور امپراطوری بچند نفر سپرده شده بود ولی چون دستورات آنها درایالات وولایات باتساوی ویك نهج نفوذ داشت ودر حقیقت یك قدرت واحد بر کشور حکومت میکرد امپراطوری روم تجزیه نشد و در حال وحدت باقی ماند تاوقتی که نوبت حکومت به گالر و کنستانتین کلر رسید. ایندو باهم نساختند وتقسیم کشور ازاینعهد شروع شد کنستانتین رسمی را بر قرار کرد که باید آنرا رسم انقلابی نامید نه رویهٔ جدید . بدین

■

۱ــ هرضعیفی از علائم ظاهری و زرق و برق قدرت در عین حالی که بیمناك میشود بآن اهمیت میدهد وازترس وضعف خود را باو نزدیك میکند تا هم از گزندش در امان بماند وهم ازنیرویش بهره‌مند شود این یك امر طبیعی است بخصوص که ضعیف جاهل هم باشد که درآنصورت شدت پیدامیکند . مترجم

جهت آنرا انقلاب میگوئیم که اینکار سرانجام باعث تقسیم امپراطوری روم گردید .

کنستانتین دلش میخواست اسمش بیادها بماند وعاشق این بود که شهری تازه بسازد واسم خودرا روی آن بگذارد و مقر امپراطوری روم را بمشرق انتقال دهد این علاقهٔ مفرط و غرور موجب شد که قسمت مهم مردم رم مایل بمهاجرت از ایتالیا شدند و بمقر حکومت کنستانتین رفتند .

کنستانتین شهر قسطنطنیه را ساخت و اسم خودش را روی آن شهر گذاشت و بآرزوی خود رسید . گرچه داخلهٔ شهر رم آنقدر بزرگ نبود ولی اطراف وحومهٔ شهر خیلی بزرگ شده بود وجاهائی که کشور ایتالیا وسراسر قسمتهای مهم شهررم محسوب میشد دارای خانه‌های زیبا و باغهای شاداب و گلهای قشنگ بود زیرا اغلب باغبانان در ایتالیا و شهررم جمع‌شده و آنجا را بسی زیبا کرده بودند . اما وقتی شهر جدید کنستانتین ساخته شد کمتر از شهرقدیم نبود واعیان رم همه بآنجارفتند ورعایا وبندگان خودرا که تقریباً همهٔ اهالی‌را تشکیل میدادند همراه خود به‌آنجا بردند ورم خالی ازسکنه شد .

کنستانتین خواست برای رضایت خاطر مردم شهر جدید گندم تقسیم کند و دستور داد گندمهای مصر را به‌قسطنطنیه بردند .

سابقاً چون مردم شهررم بسایرین ترجیح داشتند گندم‌را بدستور سنای روم ابتدا بقیمت نازل و سپس مجانی بین آنها تقسیم میکردند ولی کنستانتین که شهرتازه بنا کرد وهمه‌چیزرا جدیدنمود دلیل‌نداشت که رسوم کهنهٔ قدیم‌را معمول‌دارد .

در این عصر دیده میشود بعضی اصول و قواعد تازه‌ای که بوجود میآمد توسط زمامداران بمردم تحمیل و سپس رایج میگردید و دنبالهٔ خود تغییرات و تحولاتی بوجود میآورد. چنانچه سلطهٔ اگوست بر مصر نتیجه‌اش دست اندازی به‌خزائن پتلمه شد و این عمل ایجاد تحولات در رم نمود و بعلت زیادی پول قیمتها دو برابر شد زیرا امپراطوران هرچه از اسکندریه و افریقا جمع میکردند و همچنین از مشرق زمین میگرفتند دررم انباشته میشد و بالنتیجه تمام تمول افریقا و مشرق و اسکندریه به‌رم میرفت بهمین جهت در اروپا طلا و نقره زیاد و فراوان شد و مردم اروپا قادر شدند مالیاتهای گزاف را نقداً بپردازند.

اما همینکه ممالك امپراطوری روم بدو قسمت شد قسمت اعظم تمول وخزائن رم به‌قسطنطنیه رفت وچون روم شرقی مرکز امور تجارتی شد ایتالیا وهمهٔ اروپای آنروز مجبور بودند برای حوائج بازرگانی وخرید کالا پول وثروت را بمشرق یعنی به‌قسطنطنیه بفرستند. در رم و اروپا رفته‌رفته فقر وخرابی بوجود آمد چه‌تا آنزمان نه‌معادن اسپانیا استخراج شده بود نه‌معادن انگلستان، در ایتالیا و گل‌هم معدنی نبود و بعداز دورهٔ استیلای کارتاژ از معادن اسپانیا چیز قابل توجهی بدست نمیآمد. باغات وخانه های ایتالیا هم خراب ومتروك گردیده و همه چیز متوجه قسطنطنیه وروم شرقی شده بود.

کنستانتین یك کار دیگرهم کرد، او نگهبانان سواحل رودهای بزرگ‌را به‌قسطنطنیه احضار کرد ودر سایر شهرهای روم شرقی متفرق ساخت. بالنتیجه حدود روم‌غربی آزاد ماند وموجب انحطاط روم‌غربی شد و آنچه که ازهجوم اقوام وملل بروم ممانعت میکرد و آنهارامرعوب

میساخت مرتفع گردید . اما سربازان همینکه در شهرهای روم شرقی پراکنده شدند به‌تن‌آسائی عادت کردند، به‌عیش‌ونوش و گردش‌وتماشا پرداختند و خوی سربازی را فراموش کردند ، ژولین امپراطور روم غربی که تقریباً مأمور ودست‌نشاندهٔ روم شرقی شده بودوقتی‌در ایالات گل‌مشغول تحقیق و تفتیش شدملاحظه نموددر طول رودخانهٔ رن‌قریب پنجاه شهر روم بدست طوایف بربر اشغال شده است و در اغلب ولایات شمالی وسرحدی بربرها به‌تاخت‌وتاز وتجاوز پرداخته واز ارتش عظیم روم لاشه‌ای بیش نمانده است و میتوان آنرا بیك شبح تشبیه کرد که بمحض شنیدن نام‌دشمن فرار خواهد کرد آری‌این‌شبح جانشین‌لژیون عظیم ومقتدر روم شده بود .

اما چون ژولین مردعاقل ومدبری بود بافکرقوی وازراه‌حسن سلوك و تدبیر دولت را بخوبی اداره کرد وبا یك سلسله اعمال نیك و عاقلانه بربرهارا تار ومار ساخت و ار ترس ژولین جرأت اظهار وجود پیدانکردند ولذا ژولین توانست عده‌ای از آنها را طرد و دستهٔ دیگررا مطیع خود ساخته و بجای خودشان بنشاند .

اما بایددانست دولتهائی که طبق‌قواعد واصولی تشکیل‌میگردند وهرچیزی برطبق یك‌اصولی درجای خود استقرارمییابد شرط احتیاط آنست که آن اصول و قواعد سرجای خود محفوظ بماند و باقی باشد زیرا همان عللی که باعث پیدایش آن اصول شده همان علل هم حکم میکند که دوام‌یابد وازهم تفکیك نشود، زیرا علل اصلی امری‌هیچگاه نمودار نیست و آشکار دیده نمیشود و هر وقت اساسی بهم بخورد تنها معایبی‌را میتوان چاره وعلاج کرد که برطبق‌اصول قابل پیش‌بینی‌بوده

و آشکار باشد ومعایبی که قابل پیش بینی نبوده وخارج ازاصول وقواعد باشد علاج ناپذیر است ناچار باید در عمل بآنها توجه نمود و بر طبق این قاعده وقتی کشور امپراطوری بآن وسعت تقسیم شد بکلی خراب و منحط گردید، چه آنکه تمام ایالات این کشور بزرگ که از ازمنهٔ سابق بهمدیگر ارتباط و اتصال داشتند میبایستی بهمان حال باقی بمانند تا حفظ شوند ووقتی ارتباط آنها بهم خورد وبآن حال باقی نماندند وتقسیم شدند روبویرانی نهادند زیرا چنین عیبی برخلاف اصول تمرکز وقابل پیش بینی نبود .

پیدایش چنین وضعیتی را نمیتوان ناشی ازعمل شخص بخصوصی دانست مثلا بگوئیم اعمال کنستانتین در تقسیم روم و انتقال مرکز امپراطوری بشرق صرفاً باعث این وضعیت شد؟ نه! زیرا کوتاهی مدت سلطنت این سلاطین و زمامداران رومی از طرفی و اغراض و نظرهای خصوصی اشخاص مختلف واختلاف عقاید مذهبی و سلیقه‌های مختلف و نظریهٔ نویسندگان باستانی از طرف دیگر کیفیت این جریانات را طوری واژگون کرده که وقتی این اطلاعات تاریخی بما میرسد غالباً صحت آنها مورد تردید قرارمیگیرد وبسیار مشکل است بتوان ازلابلای تاریخ حقایق وعلل اصلی را کشف نمود .

مثلا هرودین میگوید الکساندر بسیار بی‌غیرت و ترسو بود در حالیکه لامپریدیوس اورا مردی دلاور وشجاع میداند وازاو به‌نیکی‌یاد میکند، یااینکه فیلسترگ میتویسد گراسین شبیه‌نرن بود البته‌منظورش بدی وشقاوت نرن است ولی بعضی اورا ستایش میکنند وبهترین شخص میدانند .

والانتین مردی مرتجع و کهنه‌پسند بود و بفکر آن افتاد رویهٔ گذشته‌را تجدید نماید وتمام عمرخودرا صرف استحکامات سواحل‌رود رن نمود ودر آن سدی ساخت . قلعه بنا کرد و ارتش مفصلی گماشت و وسائل احتیاج آنها را فراهم نمود ولی یك حادثهٔ بزرگ تاریخی او و برادرش والانس‌را مجبور کرد که سواحل دانوب را آزاد کنند و دست بکشند این حادثه ظهور طوایف **هون و آلن** بود که عواقب هولناك بباز آورد !

قبایل هون و آلن دو طایفه بودند که در اراضی بین کوههای قفقاز و دریای خزر و سرزمینهای فاصلهٔ دریای **آزف و خزر** زندگی میکردند زمینهای آنان بسیار حاصلخیز وپر برکت بود اما اغلب در حرکت و تاخت و تاز بودند و تا مرزهای ارمنستان و ایران گاه گاه بچپاول و راهزنی میپرداختند . مردان این قبیله غالباً پشت زین اسب سوار بودند ولی‌چون سواحل بحرخزر وبنادر آن خوب‌نگهبانی‌میشد برای آنها مقدور نبود که از آنجاها بگذرند از اینطرف نیز هیچگاه فکر نمیکردند که میشود از دریای آزف عبورنمود واز دنیای آنطرف بخصوص رومیها اطلاع یافت . ایامی که بربرها بروم هجوم میآوردند این‌طوائف درسرزمین‌خود درجهل وبی‌خبری میگذراندند وفکرتجاوز بجائی‌را درسر نداشتند مگرهمان دستبردهای ساحلی .

بعضی ازمورخان معتقدند رود **دن** گل ولای همراه میآورد و درتنگهٔ سمیریان قشری ایجادمیکند، طوایف هون و آلن از روی این قشرموفق شده‌اند عبور کنند. عدهٔ دیگری از مورخان گفته‌اند دونفر جوان شکارچی ازقبایل مزبور که از سیت‌ها بودند گوزنی را تعقیب

میکردند و گوزن‌ها از تنگهٔ سمیریان باشنا عبور کردند آنها دنبال گوزن ها به شنا پرداختند و آنطرف تنگهٔ دنیای جدیدی دیدند و در شگفت ماندند بسرزمین خود بر گشتند و تصور کردند دنیای تازه و اراضی که کشف کرده‌اند هندوستان است ! ماجرارا به بزرگان قوم باز گفتند ودیك هوس سران طایفه رابجوش آوردند وهمه بفکرافتادند که دنبال آن سرزمین جدید بروند اول جماعتی عظیم ازهون‌هاازتنگه عبور کردند ودر برخورد اولیه به‌قبایل گت برخورد نمودند و آنهارا قلع وقمع نموده وبجلورفتند تصادم گت‌ها با هون‌ها بطوری شدید بود که برسریکدیگرمیریختند و چنان مینمود که آسیا برسر اروپا ریخته وفشار آورده ویك وزنهٔ جدیدی بوجودآورده است .

اماقبایل گت که ازهجوم هون‌هافوق‌العاده ترسیده بودندباترس ولرز خودرا به سواحل‌دانوب رساندند و ازدست هون‌ها گریختند ودر آنجا به والانس پناه بردند و ازامپراطور کمك خواستند اظهار اطاعت کردند و گفتند برای خدمتگزاری بسوی تو روی آورده‌ایم اطرافیان والانس ازموقع استفاده کرده پناه جوئی گت‌هارا فتحی جلوه دادند والانس دستورداد آنهارا خلع سلاح نموده بزراعت‌وادار کنند درباریان امپراطور ازاموال آنان بهرهٔ کافی بردند وبدستوروالانس بآنها اراضی دادند تا زراعت کنند ولی گت‌ها مثل قبایل هون کشاورز نبودند بـا اینکه سرزمین حاصلخیزی داشتندازگرسنگی میمردند و گندم‌کاشتن‌را بلد نمیشدند ازطرفی نسبت بآنها ظلم وبی‌عدالتی میشد و آنهارا زجر وعذاب میدادند گندم بآنها نمیدادند و در عسرت و ذلت میگذراندند مواعیدی که بآنها داده بودند بهیچوجه عمل نمیکردند تا بالاخره

با بقیهٔ اسلحه‌ای که داشتند علم طغیان برافراشتند ازدانوب تابغاز بسفور هرچه بود غارت کردند وچپاول نمودند والانس امپراطور و ارتش اورا درهم کوبیدند ونیست‌ونابود کردند ووقتی ازدانوب مراجعت میکردند یك ویرانی وحشت‌انگیز بدنبال خود باقی گذارده بودند .

۱۸

روش تازهٔ رومیان درامور کشورداری

ضعف دولت موجب این شده بود که امپراطوران روم غیرت و حیثیت خودرا اهمیت نمیدادند و طوایفی که قصد حمله بروم داشتند مورد محبت قرار میگرفتند واز آنها استمالت میشد و با دادن مقداری پول به‌آنان از حمله وهجوم بروم منصرف میشدند تاروم آسوده بماند ودرصلح وسلامت زیست کند ولی غافل بودند که آسایش را نمیتوان

باپول تحصیل کردزیرا همینکه کسی را پول دادید حرص و آزاوتحریك میگرددوحریص درصدداست بهروسیله وبهانه دائماًدرمقام اخاذی بر آید و بیشتر پول تحصیل کند بدیهی است هر قدر مصائب وصدمات جنگ زیاد باشد و لواینکه منجر به شکست هم بشود بمراتب بهتر از آنست که بوسیلهٔ باج دادن مهاجم را بصلح وانصراف واداشت .

کشورپادشاهی که خودرا سرسخت نشان دهد و مقاومت کند و طوری وانمود کند که دشمن هیچوقت نمیتواند باو دسترسی پیدا کند بیشترمورد احترام خواهد بود بعلاوه همینکه بکسی بدون استحقاق پولی دادی اوخیال میکند حقی داشته وباید باو داده شود لذا ازصورت رعایت وازاختیار دهنده خارج میشود وعطیه بشکل باج در میآید وحق مسلمی میشود که بطور اجبار مطالبه مینمایند .

اینموضوع هزاران مصداق دارد و در موارد خصوصی و عمومی امثله وشواهد بسیار هست که یکی دوتا از آنرا ذکرمیکنیم : همینکه **ژولین** مقرری طوایف عرب را نپرداخت دشمن او شدند و بارتش او حمله کردند و عجب اینکه در موقعی بود که ژولین از ایرانیان هم شکست خورده وعقب نشینی میکرد مورد دیگر زمان حملهٔ ژرمنها بود که وقتی وظیفه و مستمری نقدی را از رومیان نگرفتند و والانتین خواست آنرا کسر کند تصور کردند روم به آنها بی‌اعتنائی کرده و به حیثیت آنها توهینی شده وبرای رفع این ناسزا بجنگ پرداختند در نتیجه اغلب قبایل ومللی که دراطراف رومبودند در اروپا یاآسیا زیست میکردند و روم را در محاصره داشتند بااین وسائل ثروت رومیان را بطرف خود میکشیدندو رومیان را بهفقر وناتوانی سوق‌میدادند باهمان

ترتیبی که در ابتدا رومیان در نتیجهٔ غارت تمول ملل و تاراج اندوختهٔ سلاطین و بردن طلا و نقرهٔ آنان به روم قوی و نیرومند گردیده بودند بهمان ترتیب کم کم ازاوج قدرت به حضیض ضعف وناتوانی باز گشتند و کم کم ثروت از دستشان رفت .

این امری است طبیعی همیشه ازیك عیب وضعف عیب دیگر پیدا میشود و نواقص ومعایب رفته رفته جمع میگردد و رویهم موجودیتی را از بین میبرند این امر را نمیتوان حمل بر اراده یا عمل اشخاص یا سلاطین یا رجال سیاسی نمود بلکه این قبیل پیش آمدها که بایدآنرا نوعی بدشانسی تلقی کرد در نتیجهٔ ضرورت اوضاع واحوالی است که افراد یاملتهاو کشورها درجهت آن قرار میگیرند و راه جلووعقب برای آنان بسته میشود وبحکم جبر روزگار باید به آن تن در دهند .

زمانی ارتش روم برای کشورگران تمـام می‌شد و مثل یك بار سنگینی بدوش مردم سنگینی میکرد و دولت در تحمل این بارگران از پا درآمده بود، زیرا ارتش روم سه قسم خـرج داشت : اول هزینهٔ نگهداری و جیرهٔ عادی آن بود که لباس و غذا و اسلحهٔ سربازان را میبایستی تأمین نمایند دوم حقوقی که بعد از انجام خدمت دریـافت میکردند،سوم انعام بود که بصورت‌حق درآمده بود و در مواقع‌مختلف مطالبه میکردند وچون ارتش تمام کشور ومردم ودستگاه سلطنت را در اختیارداشت وتحت‌سلطهٔ قدرت‌خود قرارداده‌بود این‌پول‌هارا حق‌مسلم خود میدانست .

لذا زمامداران بفکر افتادند که از ملل بربر ارتش چریك تهیه نمایند تاتوقع افراد آن کمتر باشد فکراستخدام سرباز چریك به‌تصور

ارزانی وسهولت و کم‌خرجی یك‌عیب بزرگ تازه بوجود آورد .

این درست بود که ارتش چریك و بربر توقع سرباز رومی را نداشت وبدون مقدمه وتجهیز براه میافتاد وهجوم میبرد وهمیشه‌حاضر و آماده برای جنگ و حرکت وتاراج بود وانتظار دریافت حقوق هم درسر نداشت و برای روم موقتاً خدمت میکرد ولی‌خود این‌چریکهای بربر برای روم کمتراز دشمنان اصلی نبودند وزحمت قلع وقمع اینان برای روم کمتراز زحمت مخاصمهٔ دشمنان اصلی نبود .

فرماندهان رومی در اوان تفوق‌خود همیشه سعی‌میکردند تعداد ارتش چریك وسربازان غیررومی دراقلیت بوده واکثریت نفرات‌ارتش بارومیان باشد بااینکه کشورهای متحدروم جزء رومبودند وافرادآنان صفت رومی میبافتند معهذا حاضر نبودندبیگانگان را از خود قوی‌تر، جنگجوتر ، رشیدتر به‌بینند ولی دراواخر همینکه دوران زوال‌وضعف شروع‌شد یکی‌ازعلل‌اصلی آن فزونی‌سربازان‌بیگانه وارتش‌چریك‌بود.

بعکس دورهٔ تسلط وآقائی روم تمام ارتش ازملل بربر پر شده بود ودیگر فرماندهان را یارای‌آن نبود که این وضعیت‌را برگردانند زیرانمیتوانستند ناچارآنرا ازدست دادند ورفته رفته تفوق ازدست‌رفت واینداغعه نفرات رومی درارتش روم دراقلیت قرارگرفت و اکثریت از بیگانگان شد ودرنتیجه رومیان نظامات و اصول خود را از دست دادند تا بحدی که نتوانستند سلاحهای مخصوص بخودشانرا هم حفظ کنند و زره وخودی که روی‌نفرات سنگینی میکرد کنار گذاردند و خود را در مقابل دشمنان بدون وسیلهٔ دفاع وحفاظ دیدند دراین موقع بود که در جنگ فقط خیال‌فرار درسر میپروراندند وبس .

وژس نویسندهٔ رومی میگوید : سربازان رومی از گراسین و امپراطور تقاضای خلع سلاح سنگین رومی و کنار گذاردن زره و خود نمودند واو موافقت کرد .

بنظر من باید دریك جملهٔ مختصر تمام تاریخ گذشتهٔ روم را بیان کرد : پابندبودن باصول ونظامات وبس .

علت اصلی عظمت روم باستان ودوام لژیون‌ها همانا رعایت انضباط وپابند بودن باصول ونظامات بود وبااین نیروی قوی ومحکم توانستند بدنیای عصرخود مسلطشوند اماوقتی بآن پایهٔ عظمت رسیدند حکومت جمهوری نتوانست خود را حفظ کند و بحکم اجبار رویهٔ خود را تغییر دادند و رویه‌ای بر خلاف اصول اولیه بر گزیدند یعنی اصول را تغییر دادند دچار انحطاط شدند .

قضاوقدررا نمیتوان درامور دنیای مادی مؤثر دانست، سرعظمت وانحطاط اقوام ومللرا بادرنظر گرفتن تاریخ روم باستان باید جستجو کرد یعنی تاریخ این ملترا میزان ومقیاس و سرمشق این تحقیق باید شمرد : زیرا این‌ملت در بدو امر بایك نقشهٔ صحیح و معین و اصول و نظامات محکم پیش‌میرفت وموفقیت‌داشت وسعادتمند بود وقتی برخلاف آن رفتار کردند دچار ناکامی و بدبختی شدند .

درامر کشورداری گاهی عللی یافت میشود که ممکن است مادی یامعنوی باشد و آن‌علل درسرنوشت آن کشور یاملتی که‌خود موجدآن علل بوده‌اند مؤثر واقع میگردد . این عوامل گاهی موجب عظمت و سربلندی آن کشور وملت ودولت‌او میشود و آنهارا حفظ میکند گاهی هم‌باعث زوال وسقوط ونامرادی آنها میگردد دراینصورت نبایدحوادث

کوچك وعلل غیر مهم را در نظر گرفت برفرض اینکه امری موجب شکست هم میشود ویا ارتش کشوری را منهدم نماید بازهم ممکن است علت اصلی انحطاط نباشد بلکه رویهٔ اصلی آن ملت را باید بررسی کرد .

تنها روزگار باستان دچار این وضع نبوده درزمان حاضر (زمان مؤلف) از دوقرن پیش کشور دانمارك دائماً از ارتش سوئد شکست خورده است قطعاً علل این شکست مربوط به رشادت و شجاعت سربازان یکی از طرفین یا مسائل فنی و نظامی نبوده است نباید تصور کرد تنها ضعف نظامیان دانمارك موجب این شکست شده بلکه عیب اصلی دیگری در کار بوده که جستجوی آن امر مشکلی نیست بلکه همان از دست دادن اصول بوده است .

درعهد باستان بین ارتش روم سوار نظام زیاد نبود ودر هر دسته ای درقسمت یازدهم ارتش مختصری ازسوار نظام دیده میشد وسپاه سوار کمتر وجود داشت حتی محاصره ها را هم باارتش پیاده انجام میدادند و سوار احتیاج نداشتند ولی وقتی دورهٔ انحطاط شروع شد غیر ازسوار ارتش دیگری درروم نبود . بنظر میرسد که درفنون جنگی اینموضوع یك اصول کلی است که هروقت ارتشی ترقی میکند سپاه پیاده بیشتر است وباپیاده نظام میجنگند زیرا پیاده نظام مقاومت زیادتری دارد. درموضع خود ثابت است و کارش بیشتر خنثی کردن عملیات دشمن میباشد . چنین ارتشی باید دارای نظامات واصول صحیح بوده وتاکتیك دقیق داشته باشد درحالی که ارتش سوار علاوه براینکه همیشه براه است وعملش حمله و یورش است جز مصادمه و بهم ریختن کاری ندارد رعایت انضباط هم چندان نمیکند . بطور کلی باید گفت قدرت سوار نظام کوتاه و آنی و در یك

مرحله است ولی قدرت سوار نظام در سایهٔ انضباط کامل در پایداری و طولانی بودن عملیات مقاومت میباشد و مامی بینیم که دردورهٔ انحطاط ارتش روم ازسوار نظام تشکیل میشد ودر ادوار باستان وروزگار مجدوعظمت روم بیشتر بلکه بطور کلی ازپیاده نظام تشکیل میشده است ۱ .

وقتی بتاریخ روم دقیق شویم می بینیم رومیان در اوائل نه تنها وطن پرست وعلاقمند به عظمت وبزرگی میهن خود بودند بلکه قدرت اراده وعزم راسخ وحسن اداره ودرهمان حال عقل وتدبیر واحتیاط را با هم جمع کرده ونیزسازوبرگ و تجهیزات کامل داشتندولشکر آرائی و رزم آزمائی را باقدرت ورشادت انجام میدادند وبدینوسیله توانستند برسایر اقوام وملل آنروز آقائی وسروری پیدا کنندامادردوره‌ای که آن خصائل عالی ازبین رفت تنها چیزی که برای رومیان باقی ماند آشنائی بمسائل نظامی و فنون جنگی بود که باز درپرتو این اطلاع توانستند تا حدی باوجود ضعف وناتوانی سلاطین وظلم وستم مقاومت کرده وخودرا حفظ کنند و کشورهای تحت تسلط خودرا نگهدارند ولی وقتی ارتش ناتوان شد ودرآن تنبلی وترس وفساد رخنه کرد دیگر یارائی برای روم نماند واین دفعه روم درحلقوم سایرملل فرورفت .

■

۱ـ بعد از پیدایش ماشین و موتوریزه ومکانیزه شدن ارتش‌ها سیادت وعظمت ارتش باکشورهائی است که ارتش موتوریزه بیشتروبهتردارند بخصوص نیروی هوائی و دریائی که عظمت آنها مرهون ماشین است معهذا پیاده نظام اهمیت واعتبار خودرا ازدست نداده ومیزان نیروی مهم هرکشور بسته بتعداد نفرات سربازان هم هست که اکثریت آن پیاده است وسوارنظام قدیم بسیارکم وفقط درنواحی کوهستانی مورد استفاده قرار میگیرد . مترجم

هر قدرت‌ودولتی که درسایهٔشمشیر بوجود آید بایدباقدرت‌شمشیر نگهداری شود اما گاهی بعضی از سلاطین و زمامداران تصور میکنند ارتش فایده ندارد نه‌تنها نباید انتظار فوایدی از آن داشت بلکه گاهی هم خطرناك است و یا موجب خطراتی میشود و سعی میکنند ارتش را ضعیف وناتوان سازند . این عمل گاهی‌ازترس و گاهی‌هم در اثر سهل‌ـ انکاری پیش میآید چنانچه دیده‌شده وقتی هم کشور درحال‌صلح‌زیست میکند و ظاهراً مقتدر است کسی فکر نمیکند ممکن است روزگارش تغییر نموده ووضعش بهم‌بخورد وبااین‌تصورات درحفظ ونگهداری‌ارتش دقت کافی نمیکنند ووضعی پیش‌میآید که بیان‌شد .

دررم قدیم دیده‌شده بعضی ازفرماندهان آنقدر رعایت انضباط را مینمودند که حتی‌درموارد بسیارساده حکم‌بمرگ فرزندان خودمیدادند مثلا اگر بدون اجازه بجنگ میرفتند ولواینکه درجنگ فاتح‌میشدند چون بدون اجازهٔ فرمانده رفته‌بودند باید محکوم بمرگ میشدند ولو اینکه فرزندفرمانده‌بودند همچنین هرسربازی که درجنگهافرارمیکرد ویا جای خودرا خالی مینمود واززیر عملیات جنگ درمیرفت یااسلحهٔ خودرا ازدست میداد محکوم باعدام میگردید .

این قواعد راهم ژولین وهم والانتین مرسوم ومقرر داشته بودند لکن اقوام بربر که جیره‌خوار وسربازانی مزدور بودند درجنگها مثل تاتارها میجنگیدند ومیگریختند وبفکر غارت‌وچپاول‌بودند وهیچوقت درصدد کسب افتخارات جنگی نبودند و استعداد قبول انضباط در آنها وجود نداشت لذا این صفات خودسری و ولنگاری که مخصوص اقوام وحشی‌است ، بروميان‌هم سرایت کرد وآمیزش اثرخودرانمود . نمونهٔ

این سرایت و بی‌انضباطی را درجنگهای **بلیزر** میتوان یافت که رومیها برعلیه گت‌ها نمودند . در این جنگ موضوع اطاعت و دیسیپلین معنی خودرا ازدست داده بود ودیده میشد که‌فرماندهان مواجه‌با سرکشی و نافرمانی افسران خود بوده‌اند .

سیلا وسرتوریوس دربحبوحهٔ منازعاتی که درداخل کشور پیش میآمد ترجیح میدادندبمیرند تا اینکه کاری کنند که‌میتریدات ازآنها خوشش بیاید امادرازمنهٔ بعد این‌سرسختی تبدیل به‌یك بی‌قیدی شد که هرگاه یکی ازبزرگان یا وزراء تحت تأثیر انتقام یا جاه‌طلبی یاپستی و خست طبع میخواست که ازطوایف بربر استفاده کند آنهارا بداخل کشور راه میداد و بتاخت‌وتاز وامیداشت .

در جستجوی علل انحطام روم موضوع مالیات سنگین و مظالم مقاطعه‌کاران مالیات‌را بایدبررسی کرد ایندسته خون‌مردم‌رامیمکیدند و ظلم و تعدی بسیار میکردند . **سالوین** میگوید مردم از دست مظالم مقاطعه‌کاران مالیاتی به قبایل بربر پناه میبردند و بعضاً حاضر بودند خودرا غلام واسیر هر کسی نمایند ومجاناً تسلیم شوند تاازظلم مالیات‌گیران برهند .

کشورهائی که بحال ضعف و ناتوانی میافتند احتیاج بیشتری باخذ مالیات دارند ولی این‌عمل درروم بصورتی درآمده بود که از عهدهٔ توانائی مردم خارج شده‌بود بقسمی که هرقدر تحمل مردم کمتر میشد برمیزان مالیات اضافه‌میکردند تابجائی رسید که ازحداستعداد وتحمل مردم خارج گردید و در مدت کوتاهی در استانهای کشور سنگینی بار پرداخت مالیات غیرقابل‌تحمل شده بود .

تاریخ باستان آئینهٔ شفافی است که مارا آگاه میسازد ومی‌فهمیم چگونه درخلال حوادث‌ایام ملت گل (فرانسه) ازخود صبر وحوصله و متانت نشان‌داده است وچگونه مردم به‌بیدادگری واصول عدم تساوی وناروا تن درمیدهند، زیرا مردم مشاهده میکنند که بین‌دسته‌ای یادستهٔ دیگر اختلاف وتباین فاحش وجوددارد ویا بهتر بگوئیم مقرر گردیده است به‌بینند ودم‌درنکشند دسته‌ای آقائی میکنند وعده‌ای رنج میبرند و رعیت‌بیچاره‌ای بیش‌نیستند، پس‌معلوم میشوداین‌رسمی که‌از بر بیادگار مانده رسم تازه‌ای نیست که عدهٔ زیادی از مردم را علاقمند بزمین و کشاورزی نموده و رنجبر و دهقان یا بندهٔ خاك هستند. قبل ازاین‌هم بهمین ترتیب و شاید بدتر هم بوده دسته‌ای با ظلم وستم آقائی وسروری کرده‌اند وهمه‌چیزرا ازآن‌خود دانسته ووجود مردم‌وملت وعدهٔزیادی رنجبررا نادیده تصور کرده‌اند !! ۱

۱ـ منظور مؤلف انتقاد از اصول استبدادی زمان حیات خود و مظالم دورهٔ لوئی چهاردهم است ، در فرانسه همان رفتاری را باکشاورز و دهقان مینموده‌اندکه درعهد باستان بربرها و ملل وحشی میکرده‌اند خواهشمند است بابیان لطائف وتشریح عهدباستان وقیاس ازآن مظالم و ناروائی های طبقات ممتازهٔ عصرخودرا تشریح وانتقاد نماید . مترجم

۱۹

علت مستقر شدن قبایل بربر
دررم ـ عظمت آتیلا

ذکر عللی که چرا ابتدا امپراطوری روم غربی سقوط کرد

تصادف عجیبی بود، زوال امپراطوری روم باطلوع وپیشرفت مذهب مسیح مقارن گردید، او ضعیف میشد واین قوت میگرفت . پیروان مذهب مسیح علل انحطاط را بگردن بت‌پرستان و کفار میگذاشتند واینان زوال وضعف روم را ازمسیحیان وپیروان عیسی میدانستند بعقیدهٔ مسیحیان اختلاف فاحش بین آنهائی که مالیات میدادند و آنهائیکه مالیات را

بعنوان حق میگرفتند بوجود آمده وظلم‌وستم به‌بیچارگان وضعفا بحد کمال رسیده و طاقت‌فرسا شده بود ، باین جهت دهقانان و کشاورزان دست از کار کشیده ومزارع را ول کرده بودند و اغلب اراضی بصورت علفزار و بایر وجنگل درآمده بود .

مسیحیان میگفتند اززمانی که دیوکلسین امپراطوری را تقسیم کرد و چهار زمامدار در رم حکومت کردند وسائل زوال و سقوط روم فراهم گردید چه آنکه هر کدام از این چهار تن میخواستند مثل یك امپراطور مستقل زندگی کنند وارتش مستقل داشته‌باشند . لذا احتیاج بخرج‌زیاد وپول‌زیاد پیدا کردند وبرای تأمین این احتیاجات مالیاتها دائماً اضافه و روزافزون شد .

بت‌پرستان هم هرپیش‌آمد بدی را در نتیجهٔ ترویج مذهب تازه میدانستند و معتقد بودند غضب خدایان موجب سقوط و انقراض شده و میشود . خراب‌شدن معابد خدایان‌را که‌درنتیجهٔ پیشرفت مسیحیت‌یکی بعدازدیگری پیش میآمد دراثر غضب خدایان وآثارشوم مذهب جدید تصور میکردند . بت‌پرستان در زمان عظمت روم‌هم طغیان رود تیبر و گاهی آثارطبیعی ازقبیل سیل وزلزله‌را به‌غضب خدایان نسبت‌میدادند درمورد مسیحیت هم چون دستورات واوامر مذهب مسیح برایشان تازه بود وتاآنزمان ندیده ونشنیده بودند وامری غیرعادی وبرخلاف‌اصول وعادات ومراسم مذهبی‌خودشان بود برای‌قبول‌آن‌آماده نبودند وحس تنفرداشتند لذا هرپیش‌آمد بدرا دراثراشاعهٔ مذهب جدید میدانستند .

حاکم شهر رم **سیماك** در مورد مخالفت با مذهب مسیح مترجم احساسات مردم شده واظهارات او مورد قبول اکثریت مردم بود . این

شخص برای حفظ شعائر واصول مذهبی بت‌پرستان و بر علیه مسیحیان نامه‌ای به‌اولیای امور آنزمان نوشته و آنانرا برعایت احترام خدایان متوجه وتشویق نموده وچنین استدلال کرده بود :

سیماك نوشته بود در گذشته سعادتی بما روی نموده بود که بهر نعمتی متنعم وبرای پرستش خدایان هدایت میشدیم ، چه سعادتی بهتر ازاین که درایمان خود راسخ بوده و راهی برویم که نیاگان و پدران ما رفته بودند او در طی نامهٔ خود با عباراتی حساس و تحریك کننده مینویسد صدای من که دراین نامه منعکس است صدای مردم روم است وزمامداران رابه احترام عقاید واصول کهنهٔ گذشتگان ترغیب وبرحذر میدارد از اینکه مبادا ازآن اصول سرباز زنند .

سیماك‌معتقدبوده است : در گذشته بر کت وجود خدایان موجب شده بود که رومیان دنیا را مسخر سازند !!! و هم از میمنت پرستش خدایان وتوجه بچنین‌نعمت ایمان، رومیان توانستند دشمنی سرسخت و قوی رانظیر آنیبال از روم برانند وشکست دهند ویاارتش‌عظیم گلها را از بالای کاپیتول بیرون کنند و دنبالهٔ این اظهارات مسیحیان را بدکارانی‌یاوه سرامیخواند ورسالت آنانرا بسوی‌خداوند مسیح‌مخالف نیاز وتوجه بسوی بت‌ها و خدایان قدیم رم میداند . و برای روم صلح و سلامتی از فرشتگان موکل حفظ روم مسئلت مینماید، در واقع نامهٔ سیماك مناجاتی است بسوی خدایان و بت ها و خطاب بزمامداران ودرعین‌حالی که‌ازعظمت گذشته یاد میکند زوال وضعف روم‌را میرساند واقرار به انحطاط دارد ولی مسئول‌انحطاط را مسیحیان ومذهب جدید میداند .

ندای سیماك بدون جواب نماندوسه نفرازمشهورترین نویسندگان وبزرگان روم باو پاسخ دادند یکی از جوابها از طرف **سالوین** جنبهٔ موافق داشت و دوجواب دیگرپاسخ فلسفی بود که **ارُزو سن اگوستن** داده بودند .

سالوین درتأیید نظریهٔ سیماك کتابی نوشت وثابت کردعلل اصلی حملهٔ قبایل بربر واستقرار آنان در روم سوء اعمال پیروان مسیح بوده است ولی ارز طوری تاریخ خود را نوشت که حکایت از وجود و پیدایش حوادث و وقایع در عالم مینمود و جبر روزگار را به اثبات رساند ونوشت نظیر وقایعی که موجب شکایت بت پرستان گردیده است در دنیا خیلی واقع شده اینموضوع هم یکی ازآنهاست .

اما سن اگوستین کاملا فلسفی جواب داد وبلکه نوشتهٔ او جنبهٔ فلسفهٔ ماوراء طبیعت داشت، او نوشت درعالم علوی کیفیتی هست ومشیتی همینکه مشیت عالم علوی براین قرار گرفت ملتی بلند شود وسرزمینی عظمت یابد خواهدشد. جهان مادی را اعتباری نیست وامور آن ناپایدارو تمام احوالات مختلف جهان از نیك و بد اعم ازصفات حسنه ترقیات و زوالها براراده همان مشیت علوی دورمیزند اواضافه کرد چندی رومیان بازیگر وناظر تحول حالات بشری در سرزمین مردم بودند تفوق یافتند وازنعمات بهره‌مند گشتند وسپس همهٔ آنها بر باد رفت وفنا شد همهٔ این حالات یکسان است ۱ .

■

۱ــ اصول این عقاید مبنای فلسفهٔ رواقیان وفلسفهٔ اشراق است و عنوان مشیت ازلی وکیفیت عالم علوی همان ارادهٔ خداوند تعالی جل شأنه میباشد که ــ

درفصول گذشته بیان کردیم رومیان هروقت ملت ودولتی رامانع انجام مقاصد و پیشرفتهای خود میدیدند فوراً در مقام تجزیهٔ آن دولت برمیآمدند وازطریق ایجاد اختلاف در بین آنها وتجزیهٔ تسلط میبافتند ولی درادوارانحطاط دیگر قادر بانجام چنین کارها نبودند ونمیتوانستند بر قومی مسلط شوند و همینکه **آتیلا** پیدا شد و متصرفات او از رود دانوب بحدود رن رسید وتمام استحکامات وقلاع که درطرفین این دو رود وجودداشت کوبید وباخاك یکسان کرد رومیان ناچار وبحکم اجبار تسلط او را پذیرفتند و او بر کلیهٔ ملل شمالی حکومت یافت ، باینهم قناعت ننمودقدرت خودرا توسعه داد تاجائی که توانست از امپراطوران روم شرقی وغربی باج بگیرد .

آتیلا سردار بزرگی از قبایل **هون** بود که در تاریخ نظیرش دیده نشده است ، **پریسکوس** مورخ او را بقدری بزرگ جلوه داده که انسان تصور میکند او در عین حالی که بر تمام ملل بربر آمر و حاکم بوده سرور و آقای ملل متمدن هم شده است میگوید آتیلا در خانه‌ای ازچوب زندگی میکرد ودردرباروی سفرای روم شرقی وغربی هر دو مقیم بودند تا دستور بگیرند یا طلب عفو کنند ولی آتیلا دستور میدادآنچه فراری ازقبیلهٔ اوگرفته اند باید مسترد دارند و همچنین

←— باتغییرلفظ درمذاهب آسمانی ونزدعرفا وفلاسفهٔ متصوفه مشهورومعلوم است وفلسفهٔ وحدت وجودکه از بهترین طریق فلسفی برای اثبات وجود خداوند متعال نزد بشر است به بهترین و جهی این موضوع را تجلی داده و فلاسفهٔ ایرانی شیعه منجمله ملاصدرای شیرازی معلم این مکتب عالی بوده‌اند .

مترجم

غلامان رومی که ازدست او گریخته‌اند باوتسلیم دارنداو با کمال تکبر وغرور اظهار میداشت تئودز امپراطور روم شرقی‌فرزند والا مقامی‌است مثل من (آتیلا) ولی بندهٔ من است، زیرا بمن باج میدهد و اونبایستی مثل غلامان خدعه کار نسبت به صاحب وارباب خود حیله کند درمورد دیگری تئودزرا متهم‌بدروغگوئی‌میکردواورامردی عهدشکن میخواند زیرا وعده کرده دختر ساتور نیلوس را بیکی ازغلامان من بدهد اگر عهد شکنی کند از درجنگ با او در خواهم‌آمد و چون نتواند با من بجنگد باو کمك میکنم .

آتیلا در روش فرماندهی خود بیشتر رویهٔ انقیاد ملل و سلاطین را داشت نه رویهٔ تعرض و کشور گشائی ولی نباید تصور کرد این رویه در نتیجهٔ عدم لیاقت یا سلامت نفس بوده است بلکه اصولا عادت هونها این بود که ملل را اسیر وبرده کنند .

آتیلابقدریك سردار رومی ازتئودز حق‌میگرفت وبعلاوه‌دویست هزار مثقال طلا بعنوان باج میستاند بعضی اوقات تقاضا میکرد دو سه نفر ازوزرای امپراطوری را نزد او بفرستند و باو بسپارند هر کس را که‌آتیلا مورد محبت قرار میداد روانهٔ قسطنطنیه میکرد تا دراثر ترس ورعبی که از اوداشتند فرستادهٔ اورا مورد تکریم و تعظیم قرار دهند و متنعم ومتمولش سازند این ترس و هراسی که رومیان از آتیلا داشتند وسیلهٔ تجارت واستفادهٔ اوشده بود .

آتیلا مردی مغرور و درعین حال محیل بود وقتی درحال غضب بود خود را بشدت عصبانی‌جلوه میداد ولی باقتضای وقت برخودمسلط میشد وعفومیکرد،مصلحت روزگار را خیلی مراعات میکرد وتاامکان

داشت ازدردوستی‌وصلح سلاطین‌را بنده‌خودمیکرد وبجنگ نمیپرداخت.

رعایا از او متنفر نبودند ولی‌بشدت میترسیدند سلاطینی که تحت تسلط اودرمیآمدند واز او تبیعت میکردند نسبت باو صمیمی میشدند و باو خدمت میکردند ولی آتیلا سادگی اولیه واخلاق بربری هون رااز دست نداده و رویهٔ خود قرار داده بود . در بارهٔ ملت هون نباید از شجاعت صحبت کرد زیرا چنان رشید و شجاع بودند که جوانان آنها تفریح خود را شنیدن سرگذشت پهلوانان ودلاوران میدانستند و مست رشادت و غرورمیشدند و مردان مسن از دیده اشك حسرت میریختند که چرا زور وبازوی جوانی وتوانائی جسمی آنها تمام شده و از دست رفته است .

پس دربارهٔ سردار چنین قومی باید فکر کرد که تا چه اندازه دلیر و شجاع و بلکه متهور بوده است و دیگر شایسته نیست در بارهٔ او بحث کنیم وچیزی بنویسیم .

آتیلا مرد وبعد ازاو بین طوایف بربر اتحاد و یگانگی رخت بربست ومتفرق ومتشتت‌شدند ولی‌رومیان‌نمیتوانستند ازضعف واختلاف آنها بنفع خود استفاده کنند زیرا رومیان خود ازآنها ضعیف تربودند وآنقدر منحط شده بودند وفساد در بین‌آنها رخنه کرده بود که نه تنها هون‌های پراکنده بلکه‌ازآنها کوچکتر وضعیف ترهم‌میتوانست‌مزاحم رومیان شده و دربین آنها موفقیت داشته باشد .

طوایف بربر بعد از مرگ آتیلا خود بخود بمواضع و منازل خویشتن باز میگشتند زیراآنچه غارت کرده و بتاراج برده و بدست آورده بودند میخواستند در اماکن خویش بجای امن بگذارند ولی‌در

مسیر حرکت خودهر چه جلو دست آنها بود ومیدیدند به آن ابقا نمیکردند از هر دهکده یا آبادی که عبور میکردند میسوزاندند و ساکنین آنجا را دسته جمعی کشتارمیکردند و آنچه از مال ومنال بچنگ آنها میافتاد به یغما و غارت میبردند بنابراین کسی نبود که بدفع آنها بپردازد یا آنها را تعقیب کند .

هونها همینکه محلی را غارت میکردند بناحیهٔ دیگر میرفتند و اگردنبال آنها یك قبیله یا طایفهٔ دیگری به آنجا روی میآورد چیزی نمییافتند تا تصاحب کنند ناچار بمحل دیگری میرفتند .

هونها ابتدا ایالت **تراس - میسی - پاننی** را غارت کردند بعد بطرف مقدونیه و تسالی یونان روی آوردند و آنجا ها را نیز ویران کردند وبالاخره به ناحیهٔ **نریك** دست یافتند و با این ترتیب قسمتهای آبادامپراطوری یکی بعداز دیگری مورد تاخت وتاز آنها قرارمیگرفت وهمواره کوچك میشد آنقدر کوچك میشد تا بحدود اولیهٔ ایتالیا میرسید .

بعد از همهٔ این تاخت وتازها بعضی ازطوایف بربر وقتی بجائی میرسیدند که خالی از سکنه و خراب بود و چیزی برای غارت پیدا نمیکردند اراضی را بین خود تقسیم مینمودند مثل قبیلهٔ نرمان که چندین قرن برنواحی فرانسه تاختند و بالاخره به تقسیم اراضی بین خود پرداختند .

انحطاط وزوال وبالاخره سقوط امپراطوری روم غربی بعلت یك وضع معین یاجهت وحادثهٔ بخصوصی صورت نگرفت بلکه دراثر تهاجمات متوالی که از هرطرف بر آن وارد میکردند رفته رفته به سقوط نزدیك میشد زیرا ظاهراً چنان نشان میداد که هیچ قسمتی از دست نرفته ولی

در باطن آن نیرو قدرت و عظمت نبود ، دورهٔ آقائی وعظمت سپری شده بود وبتدریج انحطاط وبعد رفته رفته زوال وبالاخره پردهٔ سیاه سقوطیا انقراض بردم مستولی میگردید یا بهتر بگوئیم روم را درخودفرومیبرد تادرعهد **آرکادیوس** و **هنریوس** بنای عظیم امپراطوری واژگون گردید

اینکه گفتیم یکدفعه سقوط پیش نیامد بعلت این بود که وقتی بربر ها از دانوب عبور نموده به بسفور وقسطنطنیه نزدیك میشدند ازطرف چپ هم بقوای روم شرقی میرسیدند وناچار ازپیشرفت باز میماندند ومجبور میشدند ازسمت راست به قسمتهای غربی واراضی ایلیری متوجه شوند ودر آن حدود مستقر گردند از طرفی دیگر معابر آسیا بسته شده بود و استحکامات مهم در آنجاها وجود داشت وبشدت محافظت میشد لذا هم طوایف وهم عدهٔ زیادی ازمردم بطرف غرب واروپا میرفتند،سلاطین روم شرقی هم با قبایل بربر اتحاد داشتند و قرار داد اتحاد بسته بودند و نمیخواستند عهد شکنی نموده بکمك روم غربی بیایند، مسئلهٔ تقسیم روم هم بصورت تحقق درآمده و دوکشور شده بود ولی این تقسیم بضرر قسمت غربی تمام شد و به سقوط آن کمك کرد این جریانات موجب گردید که ابتدا روم غربی زوال پذیرد وساقط شود .

پریسکوس مینویسد بین واندالها و روم شرقی اتحاد محکمی بسته شده بود باینجهت از اینکه نیروی دریائی را بروم غربی بدهند مضایقه نمودند همچنین قبایل **ویزیکت** بعنوان اینکه با آرکادیوس امپراطور روم شرقی متحد هستند وارد روم غربی گردیدند و**هنریوس** پادشاه روم غربی مجبور به فرارشد و در **راون** پناهنده گردید و بعلاوه زنن پادشاه دیگر روم شرقی حیله کرد و تئودوریك رئیس ویزیکوتها

را تحریك کرد که بطرف مغرب بتازد .

اوضاع امپراطوری روم غربی بخصوص وضع نیروی دریائی او بکلی خراب شده وهیچ چیز نداشت، تمام کشتیهای روم در قسمتهـای مصر وقبرس ویونان یعنی در ممالك شرقی بودند .

واندالهاطوایفی‌بودند که به پشتیبانی آتیلا برقسمت مغرب‌هجوم میبردند زیرا ژنسریك یا پادشاه آنها ژنسریك با آتیلا قرار داد اتحادداشت پریسکوس نوشته است ازطرف ایتالیا یکنفر نماینده به قسطنطنیه نزد امپراطورشرقی‌فرستاده‌شده بود که جریان امور را توضیح‌دهد وبگوید باید با واندالهاصلح وسازش شود وآنها را راضی کنیم ودرغیراینصورت کار روم غربی خراب است وبجائی نخواهدرسید، مثل این بود که دو امپراطورشرق وغرب روم درقید دوطایفهٔ واندال وگت اسیرشده بودند و نمیتوانستند بهم کمك کنند از طرفی ژنسریك از انتقامجوئی طایفهٔ گت میترسید زیرا باآنها بدرفتاری کرده بود : « او دختر امیر طایفهٔ گت را برای پسرخود بعقد ازدواج درآورده و سپس بینی او را بریده وبخانهٔ پدرش فرستاده بود» لذا ازترس عواقب وخیم عمل‌خود نگران بود وخود را به‌آتیلا بسته بود که مبادا گت ها براو بتازند .

وقتی رجال ایتالیا وضع بربررا چنین دیدند و احساس کردند نزدیك است تسلط پیدا کنند تصمیم گرفتند ایتالیارا نجات دهند نقشهٔ صحیحی کشیدند ودرست هم اجرا کردند، بربرهارا به‌نقاط دور کشور فرستادند و در مرزها سکونت دادند ، زیرا بربرها همیشه میخواستند وسائل معاش و زندگی داشته باشند و همینکه دشتها و صحاری را بآنها دادند وتوانستند اعاشه کنندبفکردیگری نبودنداین‌مهارتی‌بوددرسیاست

برای نجات ایتالیا که قلب کشور و در رأس روم قرار داشت در عین حال قسمتهای کوهستانی و استحکامات و معابر مهم و رودهائی که قابل عبور بود همه را خود رومیها دردست داشتند تاسلطه و حکومت را دردست داشته باشند . بااین ترتیب بسهولت توانستند بربرهارا در بین طوایف فرانك ومرا کشی ویونانی مخلوط و مستهلك کنند، این تدبیر درست بود ولی یك حادثهٔ دیگر ضربت مهلکی برارکان کشور وارد ساخت یکدستهٔ شاخصی درارتش بوجودآمد که رئیس آنها شخصی بود بنام **اودوآسر** که از طایفهٔ **هرول** بودند و دعاوی آنها این بود که امتیازاتی که به بیگانگان میدهند باید بآنها داده شده واراضی را اشغال کنند. چون عده‌ای ازارتش بودند که اصلارومی نبوده وازعناصرمختلف بیگانه درسازمان ارتش وارد شده بودند توانستند مقاصد خودرا تأمین ویك ثلث از اراضی ایتالیارا اشغال نموده بخود اختصاص دهند .

ازآنجائیکه شهررم‌دریك‌دشت وسیع بوجود آمده بودبا برج‌وبارو وحصارقابل محافظت نبود باینجهت بسهولت ممکن بود مسخر گردد و نیزممکن بود به‌آسانی وسرعت‌دچارقحطی گردد زیرا دروازه وحفاظی نداشت اهالی شهر رم نیز دراثر حوادث گوناگون تقلیل یافته ووسائل کافی نداشتند، لذا امپراطوران غالباً در **راون** سکونت میکردند بلکه باید گفت به‌آنجا پناه میبردند زیرا راون شبیه ونیز فعلی بود ودارای حصار دریائی ، دست یافتن به این محل مشکل بودبرای امپراطوران مأمنی بشمار میرفت .

ایندفعه هم همینکار را امپراطور کرد ومثل سعادتی که از انسان بگریزد مردم را ول کرد و به راون پناهنده شد اهالی روم هم ناچار

برای حفظ خود مستقیماً وارد مذاکره باسایرین شدند و قراردادهائی بستند ومثل کشورهای **آرمریك** و **برتانی** یك زندگی مستقل برای خود شروع کردند وبهترین وسیله را که کسب قدرت ازطریق‌حاکمیت باشد اتخاذ نموده استقلال یافتند .

انسان وقتی بسرنوشت روم فکرمیکند متأثر میشود زیرا عظمت روم مرهون جنگهائی بود که یکی بعدازدیگری‌بافتح وظفرتوأم میشد واگرگاهی دشمنی به روم حمله میکرد موقعی‌بود که‌دشمن قبلی‌را از پیش‌پا برداشته بودند وفقط دریك جبهه میجنگیدند واین تصادفات در مدت درازی همیشه مواجه با موفقیت خارج ازحدوحصر برای روم‌بود وآنرا به‌عظمت رساند، اما وقتی روم خراب شد علت اصلی این بود که دشمنان آن باهم ساختند و از هرطرف بآن هجوم آوردند و کارآنرا ساختند تاجائی که باروزگار بدی مواجه شد و امپراطوری روم غربی سقوط کرد، پایان‌کار روم‌بحدی اندوهناك بود که‌آدمی‌را درحین‌مطالعهٔ تاریخ انحطاط دچار تأسف وتأثر میکند .

۲۰

حکومت ژوستینین و فتوحات او

بعداز سقوط روم غربی روم شرقی تا مدتی برپا بود و چندی توانست خودرا حفظ کند زیرا قبایل مختلف کـه وارد روم میشدند خودشان باهم اختلاف داشتند و مزاحم یکدیگر بودند وسیاست دولت روم شرقی هم مدتی آنهارا برعلیه یکدیگر وادار میکرد و چون طبعاً مردمی خونخوار ولئیم بودند واسلحه‌هم داشتند ستیزهٔ آنها امری‌عادی

بود ودر نتیجه استقراری پیدا نمیکردند و روم از گزند آنها درامان بود از طرفی بعد از هجومهای اولیهٔ طوایف **هون** و **گت** از شدت حملات کاسته شده بود بخصوص پس از مرگ آتیلا قبایلی که از او تبعیت میکردند مثل روزهای اولیه شرور نبودند و بخودی خود تضعیف شده ونواحی شمالی کشور تاحدی آرام شده بود، از طرف دیگر افراد این قبایل رفته درشهرها متفرق میشدند وبصورت مردم بومی درمیآمدند ومثل سایر نظامیان، سپاهی رومی میشدند وباینجهت کم کم فرسوده شده وخود درمعرض هجوم دیگران بودند اوضاع روم شرقی بدین ترتیب میگذشت تاوقتی که **ژوستینین** درصدد تصرف ایتالیا و افریقا برآمد همان فکری را تعقیب مینمود که سلاطین فرانسه باکمال لیاقت برعلیه **ویـزیکتها** و **بورگنی** ها واعراب ولمباردها وسارازنها تعقیب نمودند وانجام دادند .

در دورانی که مذهب مسیح در بین طوائف بربر کم کم تبلیغ میشد وپیشرفت میکرد در کشورهای روم مذهب آریائی وجودداشت **والنس** عده‌ای از روحانیان آریائی را برای مقابله بادعوت مسیحیان نزد بربرها فرستاد وهم آنها بودند که اولین پیشوایان مذهب آریائی در بین طوایف بربرشدند ولی درفاصلهٔ بین این زمان که بربرها متدین به دین آریائی میشدند در روم مسلك آریائی رخت بربسته وطریقهٔ مسیحیت با اصول ارتدوکس قبول شده و مردم کشور روم مسیحی شده بودند آنوقت بربرها که مذهب آریائی داشتند منفور شدند وسلاطین توانستنداختلاف مذهب رابهترین وسیلهٔ آزارآنان قرارداده درمقام طرد ومنکوب کردن آنها برآیند، ضمناً باید دانست چون بربرها عادت داشتند در صحاری

زیست کنند وشهرها را دوست نداشتند درصدد مدافعهٔ ازشهرها نبودند و قلعه وبرج وبارورا حفظ نمینمودند لذا در نتیجهٔ غفلت از تعمیر همهٔ برج‌ها مخروبه شدند ووقتی **بلیزر** بایتالیارسید تمام برج‌ها رامخروبه کرده بودند **ژنسریك** هم تمام باروهای افریقا را ویران کرده بود **وتیزا** نیز برج وباروهای اسپانیاراخراب کرد تا ازگزند اهالی‌درامان بمانند ، **پروکوپ** مورخ رومی این مطالب را به تفصیل بیان داشته ومیگوید : از وقتی که قسمتی ازطوایف بربر از شمال بجنوب رفتند و به‌تن آسائی وعشرت پرداختند دیگر برای تحمل زحمات جنگ حاضر نبودند **واندال** ها همینکه به غذاهای لذیذولباسهای فاخر ومجلل و عیش ونوش ورقص و تماشای باغ و گلستان عادت کردند و نظافت را احساس کرده وآموختند دیگررومیان ازآنها بیمی نداشتند **مالکوس** نیزهمین مطلب راتذکرداده وگفته است همینکه بربرها از نگهداری ارتش غفلت کردند دیگر رومیان نگرانی نداشتند **ژنسریك** ارتش را فرمان میداد و به‌آسانی بدشمن میتاخت و فتوحات بزرگ میکرد که باعث حیرت واعجاب شده بود . زیرا یك علت دیگر هم بود وآن این بود که‌سوارنظام رومی‌درتیراندازی بسیارماهر بود ولی‌نظامیان **واندال** و **گت** فقط باشمشیر ونیزه میجنگیدند و باینجهت نمیتوانستند از دور بجنگند و این علتی است که **بلیزر** برای فتوحات خود ذکر میکند .

قبایل بربر هر کدام دریکی از فنون جنگی مهارت داشتند : گت‌ها وواندال‌ها درجنگ‌شمشیرچالاك بودند وایجاد خوف مینمودند قبایل **سوا** پیاده نظام توانائی داشتند هون‌ها درتیراندازی مهارت‌کافی داشته ودرجنگ بسیارسبك وتیزبودند، آلن‌هادرحمل اسلحه‌های‌سنگین

شایستگی بسزائی داشتند : رومیها از هر کدام از این قبایل اقتباس میکردند و بااستفاده ازهنریکی‌ازآنها بدستیاری قبیلهٔ دیگر بر بیکی دیگر میتاختند زیرا از زمانی که **آتیلا** شکست خورد و هونها قدرت نظامی خودرا ازدست دادند واختلافات دربین آنها رخنه کرد جمعیت آنها زیاد شد بربرها فقط بعنوان کمك درارتش روم خدمت میکردند ولی در عهد **ژوستینین** رومیان از شیوهٔ جنگی هونها که شبیه فنون نظامی اشکانیان بود استفاده های بسیار کردند، بنظر میرسد که شیوهٔ جنگی‌واصول نظامی هون‌ها بااشکانیان هم‌طرازوازیك اصول‌سرچشمه گرفته ورموز جنگی‌آنها یکی بوده است .

خیلی عجیب است که دربین این‌قبایل هر کدام ضعیف‌تر بوده‌اند اثرمهمتری ازخود گذاشته‌اند واگر بخواهیم قدرت این طوایف‌را روی فتوحات آنها قیاس کنیم اشتباه کرده‌ایم زیرا در طی این همه حملات و رزمها حوادث واتفاقات نقش بزرگی داشته واین قبایل گاهی منهدم کننده وزمانی خود ازبین میرفتند ودرحملات گاهی زیانها وخرابیهای هولناك بوجود میآوردند گاهی‌هم سیر کشورهارامتوقف‌میساختند،مثلا گت‌ها که اسلحه‌های‌کامل داشتند درمقابل سایرملل از زیر بار جنگ شانه خالی میکردند و در ایتالیا و گل و اسپانیا مستقر شدند و وقتی واندالها فرسوده شدند اسپانیارا ترك کردند وبافریقا رفتند و آنوقت درآنجا یك سلطنت بزرگ بوجود آوردند .

ژوستینین برای مقابله با واندالها فقط پنجاه کشتی تجهیز نمود و **بلیزر** فرمانده سپاه باپنجهزار سربازدرخشکی پیاده شد واین عمل‌را یك تهوروبی‌باکی میتوان شمرد زیرا قبل از او **لئون** باصدهزارسرباز

وتمام کشتیهای خود نتوانسته بود آنجارا فتح کند و بیم آن میرفت که تمام کشور را ازدست بدهد بهرحال **بلیزر** با قوای کم برافریقا هجوم برد واتفاقاًفاتح شد . دراین فتوحات چند چیز باو کمك کرد.اول صفات حمیده واخلاق پسندیدهٔ او بود زیرارفتار او به سبك رومیان قدیم دارای وقار ومتانت و عظمت فکر و روح بزرگ بود، دوم کمکی بود که از سیسیل گرفت ودرنتیجهٔ انعقادیك قرارداد باملکه طایفهٔ گت درسیسیل مقدارزیادی آذوقه ازاین راه تحصیل کردوسپس موقعی که ازافریقافارغ شد. برای جلوگیری ازاستفادهٔ دشمن از مخازن آذوقهٔ سیسیل آنجارا نیز فتح کرد وبدینوسیله دشمنان خودرا بدون آذوقه گذاشت وبا گرسنگی ازبین برد .

بلیزر فرماندهٔ شایسته بود وارتش تحت فرمان اونیزارتشی لایق وفداکار وبسبك رومیان قدیم جنگ میکردند و تحت امر این فرمانده توانستند **کارتاژ** و رم و **داون** را نیزفتح کنند و رؤسای طوایف گت واطفال را اسیر نموده بمرکزامپراطوری روم شرقی قسطنطنیه بیاورند وبه آئین و سبك قدیم که مدتها فراموش شده بود فتح حودرا در شهر قسطنطنیه جشن بگیرند .

گرچه درکشورهای استبدادی صفات حسنهٔ افراد از بین میرود یادرپردهٔ استتار میماند ولی عظمت فکری و روح بزرگ وصفات عالی بلیزر باعث شدکه براصول استبدادی حکومت ژوستینین در قسطنطنیه فائق آید واشخاص دیگری هم نظیرخود پرورش داده بوجود آورد . منجمله **نارسیس** یکی از درباریان در صدد برآمد مقام **ژوستینین** را تحکیم ووضع حکومت اورا باعلا درجه برساند این مرد از محارم و

معتمدین دربار بود و همه‌چیز را بخوبی احساس میکرد دراینراه موفقیت زیادی بدست آورد، امامتأسفانه‌درنتیجهٔرفتار ژوستینین اقدامات نرسیس خنثی شد اسراف وتبذیر وحرص وولع که ژوستینین به‌ساختمان داشت وغارتگریهای دربار نگذاشت عظمت حقیقی نصیب اوشود زیرا درتغییرات واصلاحات گاهی افکار ابلهانه وسبكِ اعمال میکرد و کارهایش ثباتی نداشت، روش او در حالی که سخت وشدید بود سست و بی‌پایه نیز بود طول مدت سلطنت و کبرسن ژوستینین موجب فتور وفساد شده و مصائب بیشماری بارآورده بود، تمام این قضایا رویهمرفته عللی بود که نشان میداد زمامداری اوچون طبلی تهی درظاهر دارای عظمت کبریائی ودر باطن پوچ و بی‌حقیقت است و وقایعی هم که رخ میداد ناشی از قدرت دولت نبود بلکه در سایهٔ علل وحمایت مخصوص بود که درنتیجهٔسستی ارکان دولت همه بی‌فایده ماند و ازدست رفت و زحمات بلیزر و اعمال او بعد ازمدتی بیهوده شد زیرا درعین حالی که او ارتش را تقویت و برای مقاصد خود میگماشت قبایل تازه نفسی بنواحی ایلیری یونان حمله‌آورده وازدانوب گذشته بودند و از طرفی ایرانیان نیز از طرف مشرق حملات پی درپی نمودند و در چهار حملهٔ متوالی صدمات غیرقابل جبران بروم شرقی وارد ساختند .

ازاین جریانات چنین نتیجه گرفته میشود که فتوحات روم‌شرقی در زمان ژوستینین هرچه سریعتر انجام میگرفته مبانی آن ضعیف‌تر و استحکام آن ازبین میرفت : زیرا وقتی ایتالیا و افریقا تسخیرشد وضع طوری دگرگون گردید که فوراً تسخیر تازه‌ای را ایجاب میکرد .
یکی دیگرازعلل اساسی ضعف وسستی حکومت ژوستینین ازدواجی بود که او با یك زن معروفه نمود، این زن مدتهای مدید در تآتر بازیگر

بود و بالطائف‌الحیل توانست روح ژوستینین راتسخیر نموده براو و بر کشورش مسلط شود داستان تسلط وقدرت این‌زن‌هرجائی بامپراطوری روم شرقی درتاریخ جهان بی‌نظیر است .

این زن درتمام امور کشور مداخله مینمود و تمام رشته‌هائی که درسایهٔ فتوحات لشکریان و زحمات سرداران بوجودآمده بود او پاره کرد، تنهاهواوهوس زنانهٔ او بروم شرقی و ژوستینین حاکم بود و بس.

انسان وقتی باعمال قدما و رفتار سلاطین مشرق زمین توجه میکند و وجود حرمسرا و تعدد زنان را بررسی مینماید تصور می کند پیدایش آن‌وضعیت تنها مبنی برهوس بوده و حال اینکه با کمی دقت می‌فهمیم برای جلوگیری از اعمال نفوذ زنان وقدرت معنوی که زن ممکن است نسبت بمرد پیدا کند آنهارا متعدد میکرده‌اند که به خود مشغول باشندودرآتش‌رقابت‌بسوزند، اما دردستگاه‌ژوستینین‌فرمانروائی ونفوذ این زن هرجائی تمام کشور امپراطوری را تسلیم بزنان کرد و موجب سستی و زوال شد .

مهمترین علت تزلزل امپرطوری روم شرقی که‌آتش اختلاف را بین مردم‌دامن‌زد داستان سبزو کبوداست، اهالی قسطنطنیه ازدیرزمانی دو دسته شده‌بودند واین دودستگی‌درنتیجهٔ‌رنگ‌لباسی بود که‌بازیگران در بازیهای عمومی و تماشاگاهها بتن میکردند تا از یکدیگر متمایز باشند [1] درمیدانهای عمومی ومسابقات ارابه رانی یکدسته جامهٔ کبود

۱ــ این‌عادت هنوز هم باقی است دربازی فوتبال وتنیس وسایربازیهای جمعی ودودسته‌ای‌لباس هر دسته یکرنگ‌است و حتی داستان هواخواهی مردم ازهردسته جداگانه واظهارعقیده و علاقه بیکدسته وعده‌ای‌بدستهٔ‌دیگرتاسرحد شرط بندی معمول ومتداول است . مترجم

(یا آبی) بتن میکردند وارابهٔ خودرا نیز همان رنگ مینمودند دستهٔ دیگر لباس وارابهٔ سبز، آنوقت مردم عده‌ای طرفدار بازیگران سبز بودند عده‌ای دیگر هواخواه بازیکنان کبود و با حرارت هرچه تمامتر و تشنج ورقابت ازدستهٔ مورد علاقهٔ خودطرفداری وهواخواهی شدیدمیکردند.

این دو دسته همه جا میرفتند ودراغلب شهرها طرفدارانی داشتند و به نسبت بیکاری اهالی و کوچکی و بزرگی شهرها طرفداران هریك کم وزیاد بودند و ابراز علاقه میکردند و حرارت بخرج میدادند اما این اختلاف سلیقه‌ها کم کم در افکار رسوخ کرد و غالباً موجب بحث و گفتگو شد، دردولتهای جمهوری اینکارهامفیداست وباعث تقویت مبانی دولتهای جمهوری میگردد و حال آنکه در کشورهای سلطنتی عواقب وخیم دربردارد وبجای تقویت باعث سستی بنیان سلطنت و زمزمهٔ تغییر آن میشود .

ژوستینین هم ابلهانه از یکدسته حمایت میکرد و طرفدار دستهٔ کبود (یا آبی) شده بود و با سبزها مخالفت مینمود، او با این رفتار نابخردانه دروازهٔ عدالت وانصاف را بروی سبزها بسته بود وغافل بود که نه تنها سبزها دشمن او میشوند بلکه درنتیجهٔ ایجاد دو دستگی بین مردم هردو دسته وبلکه عدهٔ زیادی ازهواخواهان سبزهارا سرخشم و غضب آورده بود زیرا دستهٔ آبی هم احساس میکردند در نتیجهٔ تمایل امپراطور بآنها دشمن فراوانی بین مردم پیدا کرده‌اند .

بایدگفت درنتیجهٔ این دودستگی تمام وظائف اجتماعی واخلاقی وحتی روابط خویشاوندی و حق شناسی و تمام علائق دوستی دانش و مودت در بین مردم فراموش شده و رخت بربست و از هم پاشیده شد

خانواده‌ها دشمن‌جان هم شدند و به محو واضمحلال هم‌قیام کردند هر جنایتکاری که‌در مقام‌ارتکاب‌جنایتی بود خودرا بدستهٔ کبود می‌بست و با پیوستن‌بآنها هرعمل زشتی را مرتکب میشد ووقتی‌سبزها این‌وضعیت را میدیدندآنها هم بتاراج مال وجان مخالفین خود میپرداختند و هرجا تاراج و غارتی بوقوع می‌پیوست سبزها میکردند زیراآنها استدلال میکردند چون قوانین‌حقوق آنها را حفظ نمیکند باید خودشان‌منافع خودرا حفظ‌نمایند،ودستهٔ کبود هم‌به پشتیبانی‌امپراطور از نقض قوانین باکی‌نداشتند ودر نتیجه هردودسته قانون شکنی میکردندو کاراختلاف بجائی کشید که تمام مقامات رسمی وقضائی قدرت انجام هیچ کاری را نداشتند و موفق به حل وفصل دعاوی مردم نمیشدند . چون امپراطور نه تنها در امور خصوصی مردم مداخله میکرد و بیطرفی مینمود بلکه مردم را باانواع مظالم زجرمیداد ومالیاتهای سنگین و گزاف‌میگرفت وبا سوء تدبیر ونابخردی ستمکاری دیگران هم تشویق مینمود .

پروکوپ مورخ‌روم باستانی در مورد ژوستینین دو تاریخ نوشته که ضد ونقیض یکدیگرهستند یکی تاریخ علنی ودیگری تاریخ‌سرّی در تاریخ سری مفاسد ژوستینین ومعایب عهد او ومظالم دورهٔ زمامداری این پادشاه را برشتهٔ تحریر درآورده است ودرنوشتجات علنی دربارهٔاو غلو کرده وستایش بی‌نظیری کرده است، درتاریخ سری اورا سبك مغز و ابله و جابرمیخواند و در تاریخ علنی پادشاهی بزرگ و قانونگزار بنابراین نوشتجات او اعتباری ندارد اما موضوعی که باعث میشود به نوشتجات سری او تاحدی ترتیب اثر بدهیم اینستکه قوانین ژوستینین بسیار تغییر کرده است زیرا چیزی که از او باقی مانده همان قوانین

اوست که دیده میشود درطی چندسال معدود بقدرسیصد سال اخیر تغییر وتبدیل کرده‌است ، آنقدر تغییرات بیمعنی و خالی از منطق در قوانین ژوستینین دیده‌میشود که ممکن نیست یك مقنن درقوانین خوداین‌اندازه بدون جهت تغییر بدهد مگر اینکه به‌نوشته های تاریخ سری پروکوب ترتیب اثرداده و بگوئیم‌ژوستینین قوانین راروی منافع شخصی بمعرض معامله میگذاشته است !

بازهم موضوع دیگرمهمی می بینم که لطمات زیادی باساس دولت روم شرقی وارد نموده و تأثیرات سوء زیادی داشته و آن تعصب بیجائی بود که میخواستندمردم رابیك عقیدهٔ بخصوصی‌ومذهب‌خاصی‌سوق‌دهند.

ژوستینین‌پیروطرفدارعقیدهٔ بخصوصی‌بود که در بین‌فرق مختلف مسیحی یك جماعتی درشهر **کالسدوان** دریکی ازشهرهای‌آسیای صغیر ساحل بوسفور میزیستند وآن‌رویه مبنی برطهارت وپاکی وتقوای‌بسیار خشك وقشری بود باین مناسبت حتی باملکهٔ خود اختلاف عقیده‌داشت وبسیار متعصب بود ودرمسائل اولیه و اساسی دین توافق نداشتند زیرا ملکه‌بامخالفان آن‌عقیده همراه بود بنابعقیدهٔ **آواکر** طرفداری‌ملکه از مخالفان عقیدهٔ **کالسدوان** روی معتقدات حقیقی او نبود بلکه میخواست با عقیدهٔ امپراطور مخالف باشد و سیاست شخصی او چنین مصلحتی را ایجاب مینمود .

لذا تحت تأثیراحساسات مذهبی خودرا مکلف ساخته بود که با زورقانونی یا شمشیرفرق مختلف مذهبی دیگر را محو و نابود سازد و همه را دریك فرقهٔ بخصوصی که خودش معتقد بود متمرکز و مجبور بقبول وتبعیت ازآن نماید، این رفتار باعث میشد که مردم‌هم مقاومت

نموده و طغیان کنند در نتیجه موجب خرابی بسیاری در کشور و غالب شهرها گردید.

ژوستینین تصورمیکرد که بااین رویه تعداد افراد متقی و معتقد برویهٔ پاك‌مخصوص بخودرا که‌عقیدهٔ مردم کالسدوان بود زیاد می کند و حال اینکه با این عمل جمعیت کشور را روز بروز کم میکرد و مردم متنفر شده متواری میگردیدند.

بازهم پروکوپ یادآوری میکند که بمناسبت این تعصب خشك برعلیه فرقهٔ **سامارتین** نیزعلم مخالفت افراشته شد وفلسطین شهر آنها مثل بیابانی خالی ازسکنه گردید ، مطلب مهمی که در این واقعه قابل دقت است اینستکه بعنوان حفظ دین وتعصب کشورعظیم روم شرقی را زبون وناتوان نموده و در آن رخنه باز کردند که بعدها وسیلهٔ تسلط وهجوم‌اعراب گردید واز همان رخنه تسلط عقیده وبهانه یاعنوان‌حفظ دین کشور را یکباره بباد دادند درحالیکه رومیان قدیم برای نیرومند ساختن کشور تمام ادیان را می‌پذیرفتند و بدستجات اقلیت تضییق نمیکردند وملل‌ی که تحت تسلط رومیان قرار میگرفتند مذهب خودرا حفظ میکردند مثلا یهودیان وفرقهٔ **سامارتین** در شهر ساماری فلسطین دریك‌ناحیه جمع شدند وهمچنین پیروان **منتان** که درشهرفریژی‌بودند ومانویان که پیرو **مانی** بودند و **سابی‌ها و آریائی‌ها** تمام این فرق مختلف وحتی بت‌پرستهای ده‌نشین بااینکه تحت تسلط روم قرار گرفته بودند نسبت بمذهب خودشان وفادار بوده و کسی مزاحم آنان نبود و همین امور باعث عظمت وقدرت روم گردیده بود.

کسانی که تحت تأثیر نوشته‌های پروکوپ هستند میگویند

ژوستینین درهمه جا قلعه وبرج وبارو ساخت و کاخها بنا کرد و تصور میکنند او کشور را آباد کرده است ولی صحیح فکر نمیکنند ، زیرا رومیان اولیه در دورهٔ عظمت هیچ قلعه نداشتند اتکای آنها به ارتش بود و در سواحل رودخانه‌ها غالباً ساخلو داشتند و گاهی در فواصل معین برجهائی برپا میکردند وسربازان را در آن برجها جای میدادند ولی وقتی ارتش ضعیف شد و سستی رخنه کرد برجها و قلعه ها هیچ بدرد نخوردند واستحکامات سرحدی هم ارزش نداشت لذا بفکر افتادند در داخل کشور قلعه‌هائی بنا کنند وهمینکه قلمه زیاد ساختند بخیال‌وجود قلعه وحصاروبارو نیرورا کم کردند وبهمین نسبت هرچه قلعه زیاد شد نیرو کم شد ودنبالهٔ آن امنیت رخت بربست زیرا محل سکونت فقط دراطراف قلعه‌ها شد وهمه جا قلاعی بوجود آمد .

در فرانسه هم همین رویه عمل شد و موقعی که قبایل **نرماند** هجوم کردند درتمام کشور برج وبارو بنا کردند ولی هیچگاه ناامنی وضعف باندازهٔ اوقاتی که اینهمه برج وبارو بناشده بود در کشوروجود نداشت .

لذا تمام قلاعی که ژوستینین‌بنا کرد علامت انحطاط وفرسودگی وضعف دولت امپراطوری روم شرقی بوده است **پروکوپ** درتاریخ‌علنی خود صفحات زیادی از کتاب خویش را صرف نوشتن اسامی قلاع ژوستینین نموده !!.

۲۱

هرج و مرج در روم شرقی

در آن‌عهد رومیان با تمام ملل خصومت داشتند ومیبایستی بجنگهای متعدد بپردازند ولی ایرانیان غیراز رومیان دشمنی نداشتند و در عین حال اوضاع و احوال ایرانیان بمراتب بهتر و روزگار بحال ایرانیان مساعدتر بود از هیچ طرف بیمی نداشتند و دشمنی ایران را تهدید نمیکرد زیرا قبایلی که از طرف شمال ممکن بود موجب تشویش

ایرانیان بشوند درآنطرف کوه **تروس** بودند که بین دریای سیاه و بحرخزرواقع است واین کوه بین آنان فاصلهٔ بزرگی بود وتنهامعبری که سوارنظام میتوانست از آنجا عبور کند راه بسیار تنگی بود که در دست ایرانیان بود وآنها این محل را باکمال دقت و مهارت مستحکم نموده وحفظ میکردندوهمچنین درسایرنقاط فراز ونشیب وپرتگاههای عمیق وجودداشت وطوایف بربرمیبایستی پیاده عبور کنندوحتی ازاسب هم که تنها وسیلهٔ آنها بودنمیتوانستنداستفاده کنند.رود**ارس** هم بزرگترین مانعی بود که دارای گدارهای بسیار ودر بعضی قسمتها عمیق وازهرجهت قابل حفاظت بود در قسمت جنوب نیز چون امراء عرب همواره با هم مخاصمه ومشغول قتل و غارت یکدیگر بودند ایجاد اختلاف بین آنها سهل وآسان بود ومرز ایران بدریا یعنی خلیج فارس و بحرعمان متصل میشد پس جای هیچ تشویش و نگرانی برای ایران وجود نداشت از مشرق ایران هم هیچگونه تشویش و بیمی نبود وتنها در قسمت غربی ایران رومیان بودند که امپراطوری روم شرقی در جهت مشرق خود امپراطوری عظیم و مقتدر ایران را میدید و ایران هم غیر از رومیان درجهت غربی خود ازجهت دیگری نگرانی نداشتند .

بلیزر سردار ژوستینین بافراد خود میگفت سربازان ایرانی دارای انضباط کامل هستند ورعایت نظم ودیسیپلین را بیش ازشمامیکنند هرقدر که ایرانیان درتعلیمات نظامی وآموختن فنون مختلف جنگ و تکمیل معلومات واطلاعات خودتمرین میکردندوسعی کافی داشتند دلاوری ورزم آزمائی را می آموختند بهمان اندازه رومیان سهل انگاری وسستی بخرج میدادند ونسبت بامور نظامی بی اعتنائی کرده و غفلت می نمودند .

در مذاکرات و اقدامات دیپلماسی نیز ایرانیان تفوق خود را نسبت بر رومیان بدست آورده بودند و بعنوان اینکه در دریای خزر باید محافظینی گماشته شود هزینهٔ آنهارا از رومیان میخواستند ودر واقع از رومیان باج میگرفتند.

اینطور بنظر میرسد که سابقاً نه‌تنها برای زمان جنگ بلکه در ایام متارکه و مصالحه و استمهال و مذاکره هم که جنگی نبود غرامت میخواستند و باج میگرفتند وملتها خودشان رأساً درمقام حفظ مرزهای خود نبوده و هزینهٔ آنرا ازخصم میخواستند و میگرفتند. هر وقت که ارتش روم شرقی میبایستی در کشور ایران بجنگ بپردازد سربازان درقسمت غربی بجنگ با طایفهٔ **آوار** مشغول بودند وناچار به‌ایرانیان باج میدادند. زیرا این طایفه از رود دانوب گذشته و بقسمتهای غربی امپراطوری هجوم میآوردند مواقعی که میبایستی ارتش روم از آنها جلوگیری نموده وآنهارا دفع کندبا ایران مشغول نبرد بود باینجهت در امور نظامی هرج ومرج عجیبی پیدا شد وعظمت و جلال و شوکت امپراطوری همه‌جا پایمال گردید ودربرابر اغلب‌ملل‌شکست‌میخوردند وکوشش ژوستینین وتیبر ومریس بجائی نرسید.

مریس ازسلاطینی بود که محاسنی‌داشت ولی‌افسوس عیب‌بزرگی تمام صفات حسنهٔ اورا میپوشاند: آن‌عیب بخل ولئامت فوق‌العادهٔ این پادشاه بود زیرا آنچنان بخیل و لئیم بود که انسان نمیتواند باورکند طبع پادشاهی تااین اندازه پست‌باشد. ازمظاهر لئامت او یکی‌این بود که وقتی فرماندهٔ قبیلهٔ آوار خواست اسرای رومی‌را درازای هرنفری مقدارکمی نقره پس بدهد قبول نکرد و او هم تمام اسیران رومی را

کشت . و از این کار ارتش یکدفعه برعلیه موریس شورید . از طرفی در همان وقت دستهٔ سبز پوشان که از مظالم پادشاه بجان آمده و قیام کرده بودند بر علیه او طغیان کردند و ارتش تحت فرماندهی یك سرجوخه بنام **فکاس** قرار گرفته و او کشور را قبضه کرده بود فکاس از موقع استفاده کرده از مریس انتقام گرفت و ثمرهٔ بخالت و لئامت اوراجلوش گذارد زیرا تمام فرزندان مریس‌را با شمشیر بقتل رساند !! واین تلافی عجیب را از او نمود .

از آن به‌بعد باید گفت تاریخ روم شرقی مملو از شورش وخیانت وکشمکش است مردم فکر صداقت و وفاداری را فراموش کردند و بامپراطور احترامی نمیگذاشتند و نسبت‌باو وفادار نبودند ترتیب‌وراثت تخت‌وتاج وعنوان جانشینی وولیعهدی ووراثت فرزندان شاه ویاعنوان شاهزادگی همهٔ اینها فراموش شد وکسی جرأت اظهار آنرا نداشت اشغال مقام سلطنت برای هر کسی‌از هرطریقی آزاد ومباح شد هر کس اعم‌ازنظامی‌وغیرنظامی،روحانی‌وپیشوایان‌مذهبی،سناتورها، برزگران، دهقانان ، شهرنشینان اهالی شهرها و روستاها همه داعیهٔ سلطنت داشتند ومیتوانستند درمقام چنین تقاضا و ادعائی برآیند .

یکی‌دیگرازمظاهر هرج‌ومرج که بسیاراهمیت‌داشت اختلافات شدیدی بود که درمذهب پیش‌آمده‌بود ودر مسیحیت که مذهب‌اکثریت و بلکه عموم مردم شده بود رخنه‌هائی پیدا شده و انشعاباتی پدید آمد دسته‌ای مرتد شدند ومورد بررسی و تحقیق قرار گرفتند آریوس نامی ازکشیشان منکر الوهیت شد . اهالی مقدونیه الوهیت روح‌القدس را تردید کردند . **نستریوس** وحدانیت و اینکه مسیح خداست رد کرد .

اوتیکس بدعتی بوجود آورد و قاعدهٔ دو طبیعت مسیح که یکی مادی و دیگری ماوراءِ طبیعت مادی است منکر شد یکی دیگر از اعاظم کشیشان ارتدوکس دو اراده‌داشتن مسیح‌را که منشاءِ قاعدهٔ تثلیث‌است قبول‌ننمود . برای مقابله بااین‌مخالفان ورد این‌اقوال مجامعی بوجود آمد که بر علیه این اختلافات قطعنامه صادر کنند و جلوگیری نمایند ولی در مجامع متشکله اکثریت حاصل نمیشد و هرج و مرج مذهبی همچنان رواج داشت . چندنفر از امپراطوران پیرو عقاید جدید شدند ونسبت بعقاید گذشتهٔ خود استغفار کردند ولی آبرو و وجههٔ خودرا در بین‌مردم ازدست دادند، زیرا مردم رومی‌خشکه مقدس بودند وبامردمی که در مذهب اجتهاد میکردند سخت دشمن میشدند و حتی معاشرت با آنهارا حرام‌میدانستند بهمین‌جهت سلاطینی را که پیرو این‌عقایدبودند تحقیر نموده وتخطئه میکردند ومیگفتند پادشاهی که تعالیم خداوندرا تردید کند وباحکام الهی پشت‌پا زند ازطرف خداوند طرد شده ولیاقت ندارد بنام خداوند بین‌مردم حکومت کند .

سابقاً دربارهٔ جرائمی که برعلیه پادشاه اتفاق میافتاد سختگیری زیاد میشد و ممکن نبود مرتکب زنده نماند ولی از این به‌بعد درمورد این‌جرائم‌وجرائمی که مستقیماً برعلیه مذهب‌نبود زیاد سخت‌نمیگرفتند مجازات مرتکب قطع گیسوان یا بریدن بینی یاناقص کردن یکی از اعضاء یا کور کردن یك چشم و از این قبیل مجازاتهای نسبتاً خفیف بودوبرای هر کسی امکان‌این بوجود آمده بود که مرتکب جرائمی برعلیه پادشاه بشود وبرای ارتکاب‌این جرائم‌چندان احتیاج برشادت وجسارت زیادی نبود زیرا هم پادشاه تحقیرشده بود وهم مجازات‌خفیف

بود ازطرف دیگرهم بین مسیحیان عقیده‌ای رواج یافته بود که خون عیسوی رانباید ریخت، وظهور اسلام هم‌این مطلب‌را تأیید میکرد واین فکر بیشتر قوت گرفت وموجب شد که احترامات مقام سلطنت تخفیف و تقلیل وبلکه مورد تحقیر قرار گیرد ، مثلا مردم سابقاً به تن پوش و زر وزیور پادشاه با احترام نگاه میکردند و کسی را جرأت نبود جبهٔ ابریشمی ارغوانی رنگ را که مخصوص شاه بود برتن کند واینکار از جرائم بزرگ محسوب میشد ولی از آن به بعد هر کس آنرا پوشید پوشیده‌بود، مردم را نسبت بخود متوجه میکرد و عجب تر اینکه از او تقلید مینمودندویا از آنشخص تبعیت میکردند زیرا مردمی که عقلشان فقط درچشم ومغز تهی داشتند احترام لباس را واجب‌تراز حرمت‌شخص میدانستند . رویهٔ مردم این شده بود که هر کس مختصر تمولی داشت ونسبتاً متعین بود میگفتند اینهم روزی به سلطنت خواهد رسید ! و این مطلب جاه طلبی را بین مردم تشویق و تحریك میکرد زیرا مفاسد اخلاقی وامراض روحی بین‌جامعه غیرقابل علاج ویالااقل صعب‌العلاج است .

قبل ازپیدایش مذهب مسیح بت پرستان حدس میزدند و حدس خودرا دلیل وقوع یك امر ووجود یك قاعده قرارمیدادند و عقیده‌ای بین مردم رواج میگرفت مثلا پرواز یك مرغ یا شکل روده های یك قربانی را دلیل حدس خود قرار میدادند ، مذهب مسیح این اعمال و افکار بیهوده و پوچ را منسوخ کرد اما متأسفانه مسیحیان دراین عهد خود خرافات تازه‌ای‌رواج دادند، جانشین اجداد بت پرست خود شده به ستاره شناسی پرداختند و غیبگوئی و پیشگوئی و انعکاس اجسام و

صور آن در آب را منشاء و دلیل عقاید خود قرار میدادند ولی از این عقاید پوچ و مواعید بیهوده و خرافی ستاره شناسان اعمال تهور آمیز بوجود می آید و بعضی سلاطین آنهارا وسیلهٔ سیاست وتدبیرخویش قرار دادند .

اوضاع روم شرقی روز بروز وخیم تر میشد و هر اتفاق بدی که میافتاد ملت بعدم لیاقت دستگاه حکومت نسبت میداد و هر قرارداد صلحی که موهن بنظرمیرسید بسوء تدبیر و بی کفایتی زمامداران تعبیر وتفسیروتوجیه‌میشد . باینجهت دامنهٔ انقلاب وسیع ووسیعتر میگردید و هرروز متوالیاً خانواده هائی بسلطنت میرسیدند ولی ملت بآنها وقعی نمیگذارد وچون اشخاص مختلف ومتنوع بمقام‌پادشاهی میرسیدنددیگر عنوان اصالت یا پستی نژاد یاشایستگی و نقص مورد توجه نبود ومردم را قانع نمیساخت فقط بعضی‌آداب و رسوم که مورد قبول عامه قرار گرفته و بمنزلهٔ قانون شده بود بمردم حکومت میکرد و مدار امور روی‌آن اصول میچرخید برای قدما انجام امور مهم خیلی مشگل‌نبود زیراغالباً امور در پردهٔاستتار بود و کارهای بزرگ بسهولت انجام‌میشد ومثل این عصر نبود که همه‌چیز علنی وآشکار و هیچ چیز مخفی نماند این ایام کمتر میتوان امری را درخفا انجام داد که دستگاه دولت بی‌خبر بماند زیرا سلاطین در کشور های خود بوسیلهٔ سفرا از حال هم باخبرند دستگاههای ارتباطی زیاد است بین وزراء اشخاصی هستند که میتوانند تجسس نموده و از اعمال تحریك و توطئه و خیانتها باخبر میشوند وسلاطین رامستحضر میسازند وتوطئه‌ها را خنثی مینمایند، پست بهترین وسیله است که خبرها را از هر طرف بهم میرساند واز وقتی که

وسیلهٔ انتقال پول بوسیلهٔ برات وحواله فراهم شده بیشتر وسیلهٔ انتقال پول‌توسط بانکها ودستگاههای دولتی انجام میگیردازاعمال‌بازرگانان و مردم همه کس واقف میشود مصرف پول و کمی و زیادی آن بهترین دلیل‌آنستکه برای چه اعمالی‌بمصرف رسیده وعلت‌آن خیلی‌زود کشف میشود[1] .

پیدایش چاپ که وسیلهٔ انتشار افکار وعقاید است و کتاب را در دسترس‌عموم قرارداده نیزوسیلهٔ بزرگی‌است، صنعت حکاکی و گراور و نقشه‌های جغرافیائی به توسعهٔ روابط بشری کمك کرده مبادلات نامه‌های سیاسی وانتشار مذاکرات مربوط بمنافع عموم سبب شده که مردم همه بسهولت بتوانند بهمه‌چیز واقف گردند[2] بنا براین طرح توطئه های مخالفت با دولت بسیار مشکل شده و وسائل فوق‌الذکر تمام اسرار را فاش میکند و هر عملی را باستحضار دولتها میرساند .

از طرفی قوای کشور در دست و اختیار سلاطین وزمامدارانست هر کسی که بخواهد توطئه کند باید با کمال احتیاط عمل‌نماید وچون در افراد نواقص بسیار هست و هر چیزی به‌آسانی کشف میشود هیچ

■

۱ـ و ۲ـ در عصر زندگی مؤلف وسائل امروز نبوده تا مثال زند رادیو ـ تله تایپ ـ رادار ـ تلویزیون ـ ماههای مصنوعی و نوارضبط صوت ـ هواپیماهای سریع‌السیر ـ جت مافوق صوت که درکمترین واحد زمان نه تنها وقایع و اخبار در دنیا منتشر بلکه بشر میتواند خود کرهٔ زمین را بسرعت بپیماید بعضیها معتقدندکه این وسائل دنیارا کوچك کرده ولی باید دانست که بشر را بزرگ‌وقادر نموده است.مترجم

نوع مطالبی نمیتواند در پردهٔ استتار باقی بماند لذا انجام این امور برای ما بسیار مشکل تر از قدیمی هاست آنها وقتی در مقام اعمالی برضد دولت بودند تاقبل از انجام هیچکس مستحضر نمیشد و بهمین جهت توطئه‌ها ، خیانت ها، تغییر حکومتها بسهولت صورت میگرفت .

۲۲

ضعف روم شرقی

سرجوخه **فکاس** که **مریس** وفرزندان اورا کشتو کارها راقبضه کرد هنوز براوضاع مسلط نشده بود که ناگهان **هراکلیوس** ازافریقا بروم‌رسید وفکاس‌را بقتل‌رساندولی‌او کشوری یافت که‌ازهرسومهاجمین بآن روی‌آورده وایالات را هریك تسخیر کرده وارتش را از هم‌پاشیده و هرج ومرج در همه جا حکمفرما بود .

او با کمال زحمت در فکر چاره و درمان دردها افتاد که شاید آشفتگی ها را سروسامان دهد ولی ایندفعه حملهٔ اعراب شروع شد اعراب بهمه جاحمله میکردند وهمه جاراتسخیرمینمودندتاامپراطوری عظیم اسلام را توسعه وعقاید مذهبی خود را ترویج کنند . آنها برای توسعهٔ اسلام و اشاعهٔ ملیت و مذهب خوبی از کشور خود خارج شده میخواستنددینی که حضرت محمد (ص) اساس آنرا ریخته بود ومشرف بقبول آن شده بودند بدیگران بیاموزند و در عالم انتشار دهند و همهٔ مردم دنیا را مسلمان کنند .

اعراب از یکسو بسوریه و فلسطین و مصر و افریقا تاختند و از سوی دیگر بایران هجوم بردند همه جارا مسخر کردند وپرچم اسلام را در ممالك تسخیر شده برافراشتند و پیشرفتی سریع تر از پیشرفت مسلمانان و اعراب هیچگاه تاریخ ثبت نکرده است توگوئی خداوند نمیخواست عظمت دین مسیح دوام پیدا کند ولی تصور نکنید که لطف خداوند از آن روی گردان شد و قطع گردید، نه، چنین‌نیست کیفیت عظمت وانحطاط مذاهب غیر ازکشورهاست چه در اوج تعالی و چه در حضیض زوال در هرحال خداوند راه وصول افراد را بخود اگر تغییر دهد هیچگاه مسدود نمیکند و قوهٔ محرکهٔ بشر را برای توجه بسوی حضرتش سلب نمینماید تزکیهٔ نفس وتقدیس‌ارواح طیبه یا ذکرعظمت ووحدانیت حضرت حق‌باریتعالی وتسبیح مقام‌الوهیت‌چیزی‌نیست که‌در عظمت یانقصان‌تفاوتی کند بلکه‌حقارت وخضوع نفس‌وخاکسارشدن در مقابل خداوند حضور قلبی بانسان میدهد که این دستور حضرت‌مسیح وپیروان اوست و تصور نمیرود که در دوران فتور مسیحیت و انحطاط

آن این دستورها فراموش شده باشد ایامی که کلیسا ها را خراب میکردند ومسیحیان را زجر میدادند برای آنان روزگار وصل به پروردگار و وجد باطنی بوده است. وهروقت در نظر ابناء زمان موفقیتهای ظاهری داشته‌اند وبامور دنیوی اشتغال ورزیده‌اند دورهٔ ناکامی ودوری از الطاف خداوند بوده است یعنی از یاد خدا غافل بوده‌اند [1].

■

۱ـ بنظر میرسد چون مؤلف مسیحی‌مذهب ومعتقد بمبانی آن بوده ودر عین‌حال پیرو فلسفهٔ وحدت وجود وخداپرستی بتمام معنی بوده است نمیتوانسته پیشرفتهای مسلمانان را برعلیه مسیحیان با دیدهٔ عظمت مبانی اسلام بنگرد و زوال مسیحیت را مبنی برتفوق اصول اسلام بداند. ناچار مذهب مسیح راکه در لوای آن تربیت وبزرگ شده وپای بند باصول آن بوده تجلیل میکند و بر افتادن وانحطاط آن‌مذهب را بصورت یك نوع رهبانیت وتصوف وعجز وانکسار جلوه داده وتنها توجه بمبدأ راکه ناشی از فکر فلسفی و رواقی او بوده به مسیحیت نسبت داده درحالی‌که مسیحیت براصول‌قاعدهٔ تثلیث متناقض باوحدت وجود است اما نباید فراموش‌کرد نویسنده‌ای توانا وخدا پرستی معتقد بوده‌و سجایای انسانی بس عالی داشته است‌که درمحیط مسیحیان فلاسفهٔ غیر عیسوی را ستوده و چون مشرب فلسفی داشته برای احتراز از تکفیر کشیشان چنین گفته وگرنه از تمام نوشتجات او برمیآید که با خرافات مسیحیان و قاعدهٔ تثلیث مخالف بوده است، ما نیز برای خوانندگان مسلمان خود باید تشریح کنیم‌وهمانطورکه مسیحیت توانست عقاید باطل واعمال مشرکین وبت پرستان عهود قدیم را براندازد و عقاید وآراءکهنه و موهوم ستاره‌شناسان وکاهنان و منجمین و مرتاضان و رمالان را منسوخ نماید مذهب اسلام هم با یك اصول دموکراسی‌وتجدد وبرقراری رویهٔ عدالت ومساوات برعلیه‌شرك وعقاید موهوم قبایل عرب وبت پرستان قریش طلوع کردوکلمهٔ **لااله‌الاالله** عقاید گذشته را که مبنی برخداشناسی بودتکمیل وحشو وزوائدآنرا طردکرد. اسلام‌توانست با توحید واصول یکتاپرستی‌تثلیث مسیحیان‌راکه با عقل‌ومنطق وفق نمیداد←

موفقیت اعراب را نبایدتنها نتیجهٔ ایمان آنها باسلام دانست بلکه از دیرزمانی اعراب شخصیت بارز نظامی خودشانرا نشان داده ودرزمرهٔ شجاع ترین مردم جهان بوده‌اند، سوار نظام عرب بهترین و رشیدترین ارتش دنیای آنروز بشمار میرفت ، در عهد **والنس** قبایل گت در مقابل حملهٔ اعراب بهیچوجه نتوانستند مقاومت کنند و **الکساندر سور** و **ماکزیمن** در مقابلهٔ باژرمنها حداکثر استفاده را از وجود اعراب ■

← تقبیح و منسوخ نماید و مقام الوهیت را آنطوریکه باید به بشر آموخت واز اینکه بشر بتواند هم نور خدا و هم پسر خدا وهم خود خدا باشد مردم را به احتراز وبیزاری از اینگونه افکار ابتدائی هدایت نمود اسلام قوانین عالی برای ادارهٔ امور فرد و اجتماع و فرهنگ و بهداشت و برادری وضع کرد وبسیاری مسائل مهم بشری را با قوانین الهی تلفیق و تعمیم داد و بسیاری عقاید کهنه مسیحیان راکه در طول زمان دستخوش اغراض کشیشان وروحانیان مسیحیت شده بود و شعائر سست وبدون منطق از قبیل بر افراشتن کلیساهای عظیم والبسهٔ رنگارنگ وجلال وشکوه کشیشان ورسم نذور و خرید گناهان و بسیاری مسائل از این قبیل را تخطئه نمود و طرد کرد.

گرچه در عهد منتسکیو اسلام بیش از ده قرن در دنیا رواج داشته و میلیونها نفوس بشری در لوای تعالیم اسلام تربیت و معتقد بمبانی آن بوده‌اند و در بین ملل مختلف عالم وکشورهای جهان اسلام ریشه های بسیار محکم دوانده واصول بس درخشان بطریقهٔ اسلامی واحکام وراثت وقوانین اخلاقی و مدنی ترویج وتعلیم داده بودوعلمائی کم نظیر وبسیارتوانا وفلاسفهٔ بزرگ نظیر بوعلی و غزالی ومحی‌الدین اعرابی و علامهٔ حلی و امثال آنان بدنیا تحویل داده است همچنین فلاسفهٔ بزرگی نظیر عطار نیشابوری و جلال الدین رومی . شیخ شهاب الدین سهروردی، خواجه نصیرالدین طوسی، ملاصدرای شیرازی در لوای اسلام تربیت شده و بوجود آمده‌اند وآثار آنان درعالم منتشرشده و در دسترس محققین وبزرگان قرار گرفته است . ←

نمودند و بوسیلهٔ سربازان عرب توانستند قبایل ژرمن را از پای در آورند نه تنها اعراب بلکه آسوریان که از ساکنان شمال شرقی دجله وفرات بودند نیز در معیت اعراب مورد استفادهٔ آنان قرار گرفتند و درازمنهٔ مختلف آسوریان واعراب در هرزمانی گاهی به رومیان و گاهی به ایرانیان کمك میکردند و در جنگهای آنان شرکت داشتند ، گرچه در بین ارتش روم همیشه نفرات اروپائی از سربازان آسیائی قویتر و دارای مزایائی بودند ولی در مورد سوار نظام موضوع درست معکوس بود و سربازان سوار که ازنژاد اشکانیان و غالباً همان آسوریها و بعضاً ■

← ولی یقین است که مؤلف در مقام تحقیق و مقایسه دربارهٔ مذهب اسلام ومسیحیت نبوده تا بگوئیم در این باب غمض عین کرده بلکه گردش قلم او در اطراف انحطاط روم شرقی دور میزده که یکی از علل آنرا طلوع اسلام و حملهٔ اعراب شمرده است و ضمناً که زوال وافول مسیحیت را نیز از علل انحطاط روم دانسته از مسیحیت که مذهب ملی و نژادی او بوده و در محیط آن بارآمده بوده تجلیلی کرده است . ولی نویسنده‌ای بااین درایت ودانش‌پژوهی وبا این صفای باطن و وجدان آگاه هرگاه میخواست در این باره تحقیقی کند یقین دارم جزئیات را بررسی وتحقیق مینمود ومحاسن ومعایب‌را در مقام مقایسه قرار میداد .

منتسکیو با اینکه مسیحی بوده یك رسالهٔ مهم در دفاع از فلاسفهٔ غیر عیسوی نوشته است ، هم او در عهد خویش انتقاداتی شدید از اعمال و رفتار کشیشان عیسوی نموده دادگاه تفتیش عقاید مسیحیان را بباد ناسزا و سخریه گرفته‌است محقق عالیقدر ما یك رساله مربوط بتاریخ طبیعی زمین مینویسد ووقتی به سرنوشت انسان میرسد دلش بحال بشرآنچنان میسوزد که چگونه دچار انحرافات‌افکار واساطیر و موهومات شده و باکمال تأثر و تأسف‌کتاب خودرا نیمه تمام‌میگذارد درچنین حالی‌نمیتوان دربارهٔاو فکر کرد که‌نخواسته در بارهٔ اسلام تحقیق‌کند وعظمت‌اسلام راتذکردهد بلکه باید گفت‌دراین کتاب جای چنین بحثی‌نبوده است . مترجم

اعراب بودند قابل‌مقایسه با سوارنظام اروپائی‌نبودند مخصوصاً یکدسته ترك نژادکه برنواحی مرتفع‌آسیا مسلط شده بودند از رشیدترین و ورزیده‌ترین سوار نظام دنیا بودند و در عالم نظیر نداشتند بهمین جهت پیشر فتهای رومیان روبه زوال رفت تادر زمان آنتیوکوس دیگر بکلی متوقف شد .

دلیل عمدهٔ رجحان سربازان ترك نژاد این بود که اسلحه های سنگین حمل میکردند ولی سوار اروپائی همان اسلحه های سبك را داشتند آنهامجبور بودند که درسوارکاری ورزیده وزبده باشند ولی‌اینان احتیاجی به‌تمرین زیاد نداشتند زیرا درآنموقع کشورآلمان و هلند و نواحی معروف فریز وجود خارجی نداشتند وتمام آن قسمت‌ها مستور ازمرداب وجنگل ودریاچه بود و سوار نظام نمیتوانست در آنجا عملی بکند دراینصورت اسبی پرورش داده نمیشد تاسوارنظام چابکی بوجود آید ولی از زمانی که مرداب ها ازبین رفت ورودخانه های بزرگ در مسیرخود افتادند این ناحیه بصورت دیگردرآمده و ایجاد بناهای مهم درسواحل رودخانه ها مخصوصاً بناهائی که والانتنین در کنار رود **نکار** بوجودآورد وساختمانهائی که رومیان درسواحل رود رن ایجاد کردند وضع‌را بکلی تغییرداد وتجارتهائی بوجودآوردند که بازرگانان برای حمل ونقل کالا های خود مجبور شدند اسب پرورش دهند تا بتوانند کالاهای خودرا حمل کنند وپس از آن کم و بیش سوارکارانی بوجود آمدند .

گرچه تاریخ روم پرازوقایع وحوادث است ولی دراین اواخر مردم روم نظرتنگ و کوته‌فکرشده بودند واین صفات مذموم درروجود

آنهارخنه کرده و مثل موریانه عقل و خرد آنان را از بین برده بود در ادارهٔ امور کشور بسیار نالایق شده بودند بدون هیچ جهتی اغتشاش پیدا میشد و بی هیچ علت وسببی انقلاب بوقوع می‌پیوست .

وقتی کنستانتین پسر هراکلیوس را مسموم کردند و پسر دیگر اورا هم در جزیرهٔ سیسیل کشتند پسر بزرگتراو **کنستانتن‌لوبارد** جانشین پدر شد، رجال و بزرگان کشورهای روم شرقی جمع شدند و خواستند دوپسردیگر کنستانتین را نیز به‌تخت بنشانند ودرامر سلطنت شرکت دهند زیرا همان بی‌خردی باعث شده بود که تصور میکردند بنابه اصول تثلیث مذهبی مسیحیت امر پادشاهی هم باید سه نفر اداره و تخت سلطنت سه نفری اشغال کنند ! ! عجیب بود که خر مقدسی احمقانه‌ای بطورعموم همه جارا فراگرفته وتقوای خشکی موجب‌شده بودآزادگی و رادمنشی و حقیقت پژوهی از بین مردم رخت بربندد و خمود وافسردگی وبلاهت جانشین آن شود .

از کشورهای روم شرقی فقط قسطنطنیه بود که مذهب مسیح در آنجا رواج یافته واکثریت مردم‌مسیحی شده بودندولی تأثیر آب‌وهوا وتکاهل وسستی ملل مشرق درآنجا اثرخودرا بجای گذارده نه تنهادر امورنظامی بلکه درامورسیاسی وحتی درمسائل فردی واجتماعی مثلادر عبادت هم سرایت کرد .

برای این مطلب شواهد زیادی دردست هست که بعضی ازآنهارا منباب مثال ذکرمیکنیم :

فیلیپکوس که فرمانده نظامی وسردار جنگ مریس بودوقتی میخواست بجنگ برود با دیدهٔ گریان پابرکاب میگذاشت وتأثر او از

کشتارهائی بود که‌درجنگ خواهد کرد! اینرا چه میتوان نام نهاد ؟!
ضعف یاحماقت یاخرمقدسی آری چنین اشك یك سردار نظامی ناشی‌از یك تقوای خشك است . شنیده شده اعراب هم اشك میریختند ولی‌اشك آنها اشك غیرت بود نه اشك تقدس وضعف چه‌آنکه فرمانده‌آنها وقتی به عیسویان برمیخورد دست از جنگ میکشید زیرا بنابه دستورات مذهب اسلام حق نداشتند خون مسیحیان خداپرست را که اهل کتاب بودند بریزند فقط‌با کفارومشرکین میجنگیدنددرچنین حالی‌سربازان غیورمجبوربودند به تبعیت ازفرمانده خود از جنگ خودداری کنند و نیز نمیتوانستند کشتار کنند وآنوقت بود که اشك حسرت از دیدهٔ آنها جاری میشد .

به‌بینید چقدرفرق است بین سربازی که باتعصب وغیرت بجنگد باسربازی که باتقدس وبزدلی وخرمقدسی پابمیدان کارزار گذارد .

نمونه‌ای از این طرزجنگ اخیراً درانقلاب انگلستان که‌صدای آن در دنیا پیچید دیده شده است . زیرا سربـازان **کرمول** طریقهٔ عربهارا پیش گرفتند وایرلندی‌ها واسکاتلندیها مثل ارتش رومی‌جنگ میکردند .

وقتی ملت وکشوری درسراشیبی انحطاط وزوال افتاد همه چیز او بزوال میرود . در این ازمنه بین رومیان انحطاط اخلاقی بمذهب سرایت کرد و انحطاطی در مذهب مسیح پیدا شده بود که باید گفت نوعی بت پرستی بود که دامنگیر آنان شده بود . چنین وضعی در بارهٔ مذهب فقط در روسیه قبل از پطر کبیر پیدا شد که میتوان نظیر مفاسد مذهبی‌رومیان درعهد انحطاط دانست وبآن تشبیه کرد. این‌فساد مذهبی

عقیدهٔ باطلی بود که از روی کمال سفاهت نسبت به تمثال و صور پیدا شده بوددرچنین دوره‌ای که بایدحقاً دورهٔ انحطاط مسیحیت‌خوانده شود فضایل وتقواوعبادت‌این بود که دراطراف‌شمایل وصوراولیاء وحواریون بایستند ودر بارهٔ تقدس وتبرك آنها سخن برانند و عموم بآنها تعظیم و تکریم کنند دراین عهد حماقت چه بسا دیده شد فرماندهان بزرگی برای بدست‌آوردن یك قطعه‌تمثال یکی ازاولیاء وحواریون ازمحاصرهٔ یك شهر صرفنظرمیکردند وفتوحات خودرا از دست میدادند ودستخوش آن میشدند که از بقایای یك تمثال متبرك یکی از اولیاء یك تکه نصیبشان شود .

واقعاً چقدر دنائت وپستی باید روح انسان را بگیرد که چنین عقاید باطل را منشاء تبرك و تقدس بداند !! این وضع درست مخالف همان عظمت روحی و اخلاقی و صفای باطنی است که انسان در نتیجهٔ تعلیمات عالیهٔ یك مذهب صحیح و تسبیح بسوی خداوند در روح و جسمش پیدا میشود .

دراین عهدباید گفت روح‌رومیان از اعلا علیین به‌اسفل‌السافلین سقوط کرده است بااینهمه نمیتوان بطورقطع اظهارعقیده کرد رومیان دراین‌زمان یاآلمانها درزمان‌ظهورپروتستان‌نسبت به شعائر مذهبی‌لاقید بوده‌اند زیرا از مواعظ و سخنرانیها و بحث مردانی که در بارهٔ اشیاء متبرکه وصور و تمثال‌های مورخان یاد کرده‌اند میتوان حدس زد که درجهٔ تعصب آنان بأین عقیدهٔ باطل همان اندازه بود که مردم این‌عهد برعلیه پروتستانها ومخالفت با **کالون** مبارزه میکنند نشانهٔ این مقید بودن را ازیادداشتهای **نیستاس** میتوان‌بخوبی‌استنباط کرد ، اومیگوید

وقتی آلمانها بقصد زیارت بیت‌المقدس از کشورهای روم عبورمیکردند ارامنه ازآنها پذیرائی کردند زیرا پای بند عقیدهٔ شمایل پرستی‌نبودند وروی این قاعده باید فهمید رومیان تاچه حد براین عقیده پای بند بوده‌اند که آلمانها را بقدر کفایت پای بند و معتقد درعبادت موهوم صورت پرستی معتقد نمیدانسته‌اند ودراین طریق راه مبالغه پیموده‌اند.

همینکه این عقیدهٔ باطل باوج رسید عده‌ای فهمیدند راه خلاف و غلطی طی کرده اند لذا درصدد اصلاح و چاره‌جوئی برآمدند ولی همانطور که راه افراط پیش گرفته بودند ایندفعه بطریقهٔ تفریط بجای اصلاح‌عقاید مذهبی آشفتگی وتشتت بوجودآوردند ابتدا **لئون‌ایزوری و کنستانتین کپرونیم** و پسرش لئون بر علیه عقیدهٔ تمثال پرستی علم مخالفت برافراشتند وآنرا برانداختند ولی چندی‌نگذشت ملکه**آیرن** مجدداًآنرا رواج‌داد وباز طولی‌نکشید که **لئون ارمنی** و **میشل الکن** و **تئوفیل** هریك بنوبهٔ خود بشدت‌آنرا تحریم و منسوخ کردند و تنها این اشخاص اخیرالذکر فهمیدند که برای مبارزه بااین عقیدهٔ موهوم و باطل نرمش و اعتدال جایز نیست و نمیتوان باوعظ و نصیحت آنرا برانداخت بلکه باید بشدت هرچه تمامتر با آن مبارزه نمود و آنرا از بیخ وبن کند لذا با رهبانان وخرمقدسان که در امور دولت مداخله ویا اخلال میکردند شدیداً مبارزه شروع شد وبهیچوجه موضوع سازش ومذاکره واصلاح ونرمش در بین نبود بلکه خدمت رهبانان مخالف با شمشیر واسلحه میرسیدند رهبانان هم عمال دولت‌را متهم به کفروزندقه میکردند ومیگفتند اینان راهزنان دین‌هستند، معابد و کلیساهای‌خالی ازشمایل‌را بمردم نشان میدادند وبر علیه دولتیان مبارزه میکردند .

اما ریشهٔ این اختلافات و مشاجرات و شور و غوغا که حتی عقلا هم نتوانستند آنرا اصلاح کنند تنها تعقیب عقاید خرافی شمایل پرستی نبود بلکه موضوع حفظ قدرت ودردست داشتن اقتدار بر علیه رهبانان بود زیرا رهبانان میدانستند که این مخالفت درحقیقت مخالف بااقتدار آنهاست و برای حفظ موجودیت و اقتدار خود مجبور بودند تشریفات وآداب‌عبادت واین‌رسوم خشکه‌مقدسی‌را هرروز بیافزایند که درحقیقت باقتدار خودشان افزوده شود وقتی این خرمقدسان مطالبی را طرح و بحث میکردند سعی میکردند مشاجرات بین آنان و امپراطوران عوام‌پسندانه‌باشد بین **بارلام و آسیندین** ازطرفی ورهبانان ازیکطرف دیگر مجادله ومنازعهٔ‌لفظی سخت درمیگرفت وموضوعاتی بیمعنی‌مطرح ومورد بحث بود . مثلا دربارهٔ نوری که روی کوه **تابر** برکالبد حضرت عیسی فرود آمده بود اختلافاتی بوجود آوردند اینان میگفتند که این نور وجود داشت وآنها میگفتند ایجادشد . اما درحقیقت تفاوتی‌نداشت رهبانان خود میدانستند که موضوع آنقدر مهم نیست و برای آنها از لحاظ عقاید باطنی فرقی نداشت که نورموجودباشد یابعداً بوجودآمده باشد منظور دستاویزی برای مخالفت ومناقشه باصاحبان قدرت و جلب عقایدعوام‌بود ، این‌مبارزهٔ محیلانه وعوام‌فریبانهٔ رهبانان باامپراطوران بت‌شکن ومخالف شمایل‌پرستی مدتی دوام داشت وسبب شد که تا حدی دست و پای رهبانان جمع شود و دولت از مزاحمت آنان کمی آسوده باشد ووقت خودرا صرف ادارهٔ امور کشور کند و رؤسا و زمامداران از قید خرافات برهند وعواید عمومی‌را صرف امورمردم‌نمایند .

انسان وقتی باین جهل مرکب آمیخته به حیله که رهبانان در

افکار وعقاید مردم تزریق میکردند فکر میکند تعجبی آمیخته به‌تأسف روح او را فرا میگیرد و بیاد یونان قدیم و نوشتجات هرودت مورخ یونان باستان می‌افتد که در بارهٔ طوایف **سیت** نوشته است : سیت‌ها بندگان واسیران را کورمیکردند برای‌اینکه جائی‌را نبینند و متوجه چیزی نشوندوازکار، شیرزدن برای‌تحصیل کره بازنمانندوبدون‌معطلی وتوجه بجائی دائماً کره تحصیل کنند .

چندی نگذشت که ملکه**تئودورا** زمامدار شد وبساط عوام‌فریبی رهبانان دوباره پهن گردید زیرا این ملکه عقیدهٔ شمایل پرستی و این عبادت خشك احمقانه را تجدید کرد و رهبانان از موقع استفاده کرده ازصفای باطنی واخلاص عقیدهٔ مردم حداکثراستفاده راکردند تاجائی که کشیشان ورؤسای مذهبی را تحت فشار گذاشتند وقسمت مهم‌مقامات را اشغال کردند و کشیشان وروحانیان وهیئت اسقف‌هارا ازکارهاخارج کردند بطوریکه برای کشیشان این‌وضع غیر قابل تحمل شد و وضعی پیش آمد شبیه رفتاری که پاپ‌ها با مشایخ اولیهٔ مسیحیت آباء الاولین و رؤسای **پتریك** [1] درقسطنطنیه داشتند .

آری آنچه که برانسان منع میشود نسبت بآن حریص میگردد گوئی این صفت ناشی‌از ماجراجوئی طبع بشری است که همیشه دنبال تضاد وتناقض است .

■

۱ـ پتریك اسمی‌است که درتورات باولین رؤسا و مشایخ و ریش‌سفیدان وپیرمردان محترمی که اعقاب آنها باسلسله‌نسب اصیل وشیخ‌جامعه یهود بودند واین اسم جمعی بآنها اطلاق میشد ضمناً این اسم لقب رؤساء کلیساهای اولیهٔ یونانی هم‌بود . مترجم

نگاهی درباره رفتار روحانیان روم باستانی ورهبانان عهدانحطاط وهرج ومرج این مطلب‌را ثابت میکند زیرا ایامی که پیشوایان مذهبی ازمداخله در امور سیاسی و خدمات عمومی ممنوع نشده بودند دخالتی در اینکارها نمیکردند و وقتی‌کارهای مذهبی و دینی زیاد شد و مذهب قوت گرفت ومسیحیت پیشرفت کرد وروحانیان‌ازامور دنیائی ومداخله درکارهای عادی ممنوع شدند آنوقت باین امور توجه کردند .

درعهد انحطاط هم رهبانان منحصراً ریاست امور دینی را داشتند وبرطبق‌دعوی ومسلك‌خویش میبایستی ازکارهای غیردینی احتراز کنند ولی لاینقطع در سایر امور مداخله میکردند و بمحض اینکه بهانه‌ای پیدامیکردند فرصت را غنیمت شمرده وارد تمام مسائل دنیوی و مادی میشدند وشوروغوغا براهمیانداختند ، یاللعجب از این تناقض، امری‌را که‌ظاهراً ازآن گریزان بودند مورد استفاده قرار میدادند ؟ !

در واقع باید گفت رهبانان در کلیهٔ امور مربوط بجنگ و صلح ومتارکه وقرارداد عقد ازدواج وامور سیاسی مداخله میکردند وبا نظر مستقیم آنان یا وساطت آنها صورت میگرفت عجیب اینکه در شورای سلطنتی هم نماینده داشتند وصاحب‌نظر بودند ودرمرکز اغلب‌اجتماعات مردم اول سر و کلهٔ یك رهبان پیدا میشد . این وضعیت موجب مفاسد بسیاری گردید و آنقدر افتضاح ببار آورد که حدی برای‌آن نمیتوان قائل گردید امور سلطنتی در نتیجهٔ این مداخلات مختل شد بطوری در کارها فتور وسستی پیش‌آمد که حتی اعمال خوب را هم باتردید انجام میدادند وهمه کس را ازهرکاری باز میداشتند . مثلا : **بازیل** را وادار کردند که در سن میشل کلیسا بسازد و سرگرم اینکار گردد لذا او

ازحملات اعراب غفلت کردواعراب حمله کردندجزیرهٔ سیسیل‌را یغما نمودندوشهرسیرا کوزراتسخیر نمودند. رهبانان **آندرونیك، پالئولوك** را طوری اغفال کرده بودند که تصور میکرد اوقاتی را که صرف امور کشورمیکند وازیاد مسائل مذهبی غافل‌میماند موردبازخواست‌خداوند قرار خواهد گرفت ازاینموضوع بی‌نهایت میترسید تا جائی که نیروی دریائی خودرا ازدست داد. رهبانان باو اطمینان داده‌بودند که‌خداوند از دین‌داری او بسیار راضی است و هرگز نخواهد گذاشت دشمنان باو آسیبی برسانند.

رهبانان در دین مسیح بدعت های عجیب و غریب وارد نمودند و آنرا با هر امری مخلوط میکردند و چون عموماً مردمان روم شرقی خطیب و سخنگو و طبعاً صوفی‌منش ودر بحث و جدل مهارت داشتند و رهبانان که ازطبقهٔ برجسته وریاکارآنها بودند این بدعت‌ها را باسفسطه صحیح جلوه میدادند وبرای‌آن منشاء وجهت وعلتی قائل‌میشدند اینان طوری در دربار رخنه کرده و دارای اعتبارات معنوی شده بودند که هیچ امری بدون نظر آنها انجام نمیشد و بهتر بگوئیم هیچ مفسده‌ای راه نمیافتاد که منشاء آن رهبانان نباشند و چون دربار هم فاسد بود منشاء خرابی درهردو طرف موجود بود وعکس‌العمل هریك‌دردیگری تأثیر میکرد ویکدیگررا فاسدتر میساختند ونتیجه این شد که سلاطین هم خودرا مصروف میکردند آتش اختلاف را دامن‌بزنند وگاهگاهی فرو نشانند.

مظاهر فساد یکی‌دوتا نبود در دورهٔ سلطنت میشل پالئولوك تمام وقت دربار و شاه بهمین مشاجرات مذهبی میگذشت در حالیکه ترکها

به کشورش میتاختند وحملات هولناك و مخوف میکردند. عده‌ای‌هم‌در داخل بانتقاد ازشاه پرداخته ومردم را برعلیه‌او برانگیخته بودند و او باکمال تأسف ازتعصب بیجای خویش مجبور بود خودرا حفظ کند واز امور استانها غفلت نماید تنها راهی که برای حفظ شهرهای دور دست داشت فرستادن یك نماینده بود وبس ، این هنگام نمایندگان هم تحت تأثیر مطامع خویش و یا ترس از مجازات پادشاه را از اوضاع عمومی بی‌خبر میگذاشتند واحتیاجات مردم را نمیگفتند و همه چیز را مخفی میکردند .

داستان اقتدار کلیساها یعنی پاتریك‌ها نیزخود منظرهٔ هولناکی از فساد و انحطاط را نشان میداد در قسطنطنیه پاتریك دارای اقتداری وسیع بود و بر کلیهٔ قضایا و امور حکومت میکرد و شاه را قدرت آن نبود که باآنها درافتد . ایامی که بلوا یا شورشی بوقوع می‌پیوست شاه ودرباریان ورجال دولت به کلیسا پناهنده میشدند پاتریك اختیارداشت که آنها را راه بدهد ویا طرد کند یکی از سلاطین پیرمرد آندرانیك خواست‌باآنهادرافتدو برای‌متولی کلیساپیغام‌فرستاد که فقط‌باموررمذهبی بپردازد و شاه را آسوده بگذارد که بکار کشورداری خود مشغول باشد ومزاحم اونشود پاتریك جواب‌داد : مگر ممکن‌است جسم وروح‌را از یکدیگر جدا کرد وجسم بروح بگوید من‌باتو رابطه نداشته ودرانجام امور بتو احتیاجی ندارم ؟ ! بدیهی‌است چنین دعوی برای مقام‌سلطنت شاق‌است وعکس‌العمل دارد نتیجه‌اش این شد که عدهٔ زیادی ازمتولیان کلیساها را تعویض واز مقام‌خود طردنمودند واشخاص جدیدی بجای پاتریك‌های سابق منصوب نمودند واین‌عمل دربین مردم مخالف مذهب

و کفر تلقی‌شد زیرا درافکار مردم خرافاتی وعوام چنین وانمود کردند اعمال مذهبی را نمیتوان از طرف اشخاصی که بدون احراز شرایط در حوزهٔ مذهبی وارد شده اند انجام داد لذا یکی دو دسته هواخواهان پاتریك‌های قدیمی وعده‌ای‌هواخواه متولیان جدید بجان‌هم افتادند و بطرفداری هریك ازیکدسته مناقشات ومشاجرات در گرفت .

این قبیل مناقشات که روی اشخاص پیش میآید بمراتب‌وخیم‌تر از مشاجرات و مباحثی است که روی اصول و خود مذهب پیش میآید زیرا مناقشات اصولی یکبار طغیان نموده و خاموش میشود ولی این مشاجرات مثل اژدهائی که دارای دُم آتشین باشد هر ساعت بمناسبت تغییر یك‌شخص‌ازنو تولید میشود زیرا اژدها هردقیقه دم‌خودراحرکت میدهد .

بحث و جدل وشور اینکار برای رومیان طبیعت ثانوی شده بود وقتی که **کانتا کوزن** سردار رومی قیام کرد و سلطنت را بدست گرفت وقسطنطنیه را اشغال‌نمود امپراطور وملکه دریك مجلس مناقشهٔ مذهبی که بکمك رهبانان تشکیل شده بود مشغول مشاجره بودند و همچنین موقعی که سلطان محمد ثانی قسطنطنیه را محاصره کرد در داخلهٔ شهر مردم از مجمع مذهبی فلورانس بیشتر مشوش بودند تا از حملهٔ ارتش ترك، زیرا شعلهٔ کینه‌های مذهبی هنوز اشتعال داشت و پاتریك‌ها دست ازمناقشات مذهبی بر نمیداشتند .

در مناقشات عادی که بین مردم پیش میآید چون مردم میدانند که ممکن است اشتباه کنند چندان لجاجت نمیکنند ولی در مباحثاتی که مربوط بعقاید مذهبی درمیگیرد چون هر کس عقیدهٔ خود را بحق

میداندکار لجاجت بالامیکشد و کسانی که در تغییردادن عقایددیگران اصرار میورزندبرای‌خوددشمن‌تراشی‌میکنند ومردم دشمن هم‌میشوند .

باید متذکر بود که این‌قبیل مناقشات واختلافات بین‌روحانیان و عمال مذهب هیچوقت التیام پیدا نمیکند و هرگز منجر بمسالمت و آرامش نخواهد شد زیرا تمام‌آنان دچار غرور وخودستائی هستند .

هرکس تاریخ **پاکیمر** را خوانده باشد این مطلب را تصدیق میکند و بضعف‌روحانیان که همیشه درحل مناقشات مذهبی‌خودداشته‌اند پی‌خواهد برد. دراین تاریخ مذکور است یکی از سلاطین وقت خودرا صرف رفع مناقشات بین روحانیان مینمود، آنانراجمع میکرد و ادله وبراهین هریك‌را دراثبات عقایدآنان می‌شنید وسعی میکرد آنهارا بهم نزدیك کند وباروش متین و صبرو حوصله اینکار را انجام می‌داد ولی همینکه‌میخواستند ازسر مشاجره صرفنظروبهم‌نزدیك شوند یك‌موضوع کوچك بلای جان‌آنهامی‌شد وجدال ازنودرمیگرفت وکاملا واضح‌بود که تاآخردنیا ممکن نیست روحانیون با هم کنار بیایند و هم‌آهنگ شوند و بهیچوجه امید نمیرفت که باخواهش و تمنا بتوان این قبیل مناقشات را حل‌نمود وبانرمش واعتدال ازکینه توزی نسبت بهم‌بکاهند یا باسادگی وبسهولت نیرنگهای یکدیگررا کنار گذارده عقدهٔ دلهارا بگشایند زیرا مسئله اشغال مناصب و در دست داشتن قدرت بود ومسائل جزئی بهانه‌ای بیش نبود .

ازوقایع قابل ذکر موضوع مضحکی است که طرفداران دونفر پاتریك در پایان یك بحث مذهبی قرار گذاشتند هریك عقیدهٔ خود را بنویسند وآنرا درآتش افکنند هریك که نسوخت مورد قبول باشد و

بعنوان حکم خداوند از آن عقیده پیروی شود و اگر سوخت دست از اختلاف بکشند طبیعی است آتش هر دو را سوزاند و هر دو پیروان پاتریك آرسن و پاتریك ژزف باهم از در صلح بر آمدند و مناقشه را کنار گذاشتند اما مضحکتر این بود که آشتی فقط یکروز طول کشید روز دوم از نوشروع کردند و عنوان بحث جدید این بود که این قبیل پیش آمدها تأثیری‌درعقاید باطنی ندارد ومجادله‌شدیدتر ازاول بین آنها شروع شد .

بنظر میرسد که درکار اصلاح ذات‌البین بین روحانیان هرقدر بیشترسعی شود اهمیت آن زیادتر خواهد شد زیرا خودشان هم مایلند اختلافات بیشتر آشکار شود باید فقط درکار آنها مراقبت دقیق کردولی این توجه بطرز مخفی باشد زیرا افکار و عقاید آنان در امور کشور و حفظ امنیت وآسایش مردم تأثیر بسزائی دارد .

آیا هیچ دیده یا شنیده‌اید دونفرجوان شرافتمند که میخواستند بوسیلهٔ جنگ تن به تن « دوئل » ازحیثیت خود دفاع کنند بانصیحت وگفتگو وپند صرف نظر کرده باشند ؟ نه، بلکه آنها برای اطفاء خشم خود می‌بایستی حتماً بجنگ وستیز بپردازند ·

در مورد اختلافات روحانیون هم هیچ گفتگو و اقامهٔ دلیل و برهان و بحث بآن خاتمه نخواهد داد بعلاوه گاهی هم مصلحت‌سلاطین اقتضا میکرد که این آتش را دامن بزنند واگر احساس میکردند آنها به نرمی سرگرم مباحثه هستند آنرا تحریك میکردند تا تندتر و تیزتر شود .

چهارنفراز امپراطوران یونانی هراکلیوس ، مانوئل کمن ،

آناستاز ، ژوستینین هریك در دوران خود در بارهٔ بعضی ازمسائل دینی مسئله‌ای طرح کردند و برای قبول و اثبات آن در معرض افکار روحانیان ومردم قرار دادند ولی برفرض اینکه صحیح هم نبود چون ازطرف پادشاه مطرح شده بود مورد قبول عامه واقع میگردید و برای اینکه بازارجدال گرم باشد عده‌ای ازروحانیون ازموضوع خارج شده به‌بحث بیهوده پرداختند وچون مردمانی کوته فکر بودند برای اینکه خودرا صاحب‌نظر جلوه دهند ازحدود مورد بحث و صلاحیت موضوع مطروحه خارج شده به بحث در عرفان وارد میشدند مثلا در خصوص حقیقت‌واجب‌الوجودمیپرداختند،عجبتر اینکه بموضوعی توجه‌میکردند که اصولا برای هیچیك از علما آن موضوع روشن نشده و جلوه نکرده بود آری این حقیقت یك موضوعی است که فقط نام‌آن درعالم منتشرشده وهیچیك از افراد بشر نتوانسته است آنرا با چشمهای سر به‌بیند ویا پی‌به‌آن بردفقط آنانی که مغرور بمعلومات ودانش‌خودهستند و میخواهند مردم را در وادی سرگردانی و حیرت معطل کنند چون می‌بینند مردم دلباخته و عاشق جستجو در باب حقیقت واجب‌الوجود هستندوچون میدانند بشرنمیتواند وکوچکتر از آنست که به حقیقت واجب‌الوجود «ذات‌باریتعالی» پی ببرد در این دنیای فانی آنانرا سرگرم ومعطل میکنند وباسرگردانی عمرآنهارا تلف‌میمایند.

هرکس تصور کند قدرت بشری در این عالم یافت میشود که بتواند یك قدرت مطلقه باشد راه صواب نپیموده و به اشتباه و خطا رفته است زیرا قدرتهای مادی که ناشی از ماده است محدود بزمان و مکان میباشد و نامحدودترین قدرتها از یکطرف محدود و به بن بست

برخورده است وچنین قدرتی هرگز بوجود نیامده ونخواهدآمد، زیرا برخلاف اقتضای طبیعت ماده است منباب مثال اگر فلان پادشاه مقتدر بتواند یك خراج شدید و تازه‌ای بمردم تحمیل نماید مسلماً با عدم رضایت مردم‌مواجه‌میشود ودرمقابل طمع‌اویك‌رادع ومانع‌ایجادمیکنند که آن پادشاه فکر آنرا قبلا نکرده بوده . شنیده شده که در ایران پادشاهان مستبد و مقتدر توانسته‌اند پسررا بقتل پدر و پدر را بقتل‌پسر مجبور سازند اما همین پادشاه نمیتواند برخلاف عقاید مذهبی کسی را وادار کند مرتکب محرمات مذهبی شود مثلا شراب بنوشد !!

دربین ملل مختلف یك عقیده وروش حکمفرما نیست و هرملتی عقیدهٔ بخصوصی دارد که مبانی حکومت نیز روی‌آن عقیده استوارشده است واگربخواهد برعلیه آن دستوری دهد فوراً بین عقیدهٔ عمومی و قدرت دولت تصادمی ایجاد میگردد و باساس دولت لطمه وارد میشود نه بمردم، طبعاً آن دستورغیرقابل‌اجرا وقدرت، محدود ومتوقف‌خواهد شد[1] .

■

۱ـ برای روشن شدن ذهن خوانندگان نکتهٔ قابل توجهی را یادآور میشود : منظور مؤلف از قدرت و اینکه گفته محدود میشود و مطلقه نیست قدرتهای بشری است که ناشی ازوجود انسان یا سازمانها و نیروهای مادی و معنوی است که دراطراف زندگی بشر وآنچه که در این جهان ممکن است نیرومحسوب شود اعم ازنیروی انسانی یا صنعتی یانیروی حاصل ازاختراعات اعم ازالکتریسیته یا اتم یا هیدرژن ویا قدرتهائی که سلاطین یازمامداران در قوانین اساسی وتفویض از طرف اجتماعات دارا میشوند میباشد بدیهی است چنین نیروهائی همیشه محدود و زوال پذیر است ولی قدرت عظیمی‌که عالم هستی درپرتوآن بوجودآمده‌وزیست‌میکند ونزد محققین‌و پژوهندگان راه←

در روم یك بدبختی بود که برای دولت وملت هردو میوهٔ تلخی ببار آورد وآن این بود که هیچوقت نخواستند حقایق روحانی را با اصول وموازین مربوط بروحانیت بسنجند وازسایر امور جدا سازند و این مطلب را نتوانستند بفهمند و تشخیص دهند که مسائل مربوط بخداوند وماوراء طبیعت بشری و ماوراء ماده را نباید و نمیتوان بـا مقیاسهای مادی‌سنجید وتحقیق کرد باینجهت هم‌روحانیان‌وهم‌سایرمردم وحکومت درگمراهی وضلالت گرفتار شدند باید بجرأت اظهار کرد تنها این موضوع منشاء وپایهٔ بدبختی‌های روم و اختلافات بین آنها در ■

← حقیقت شبیه باین نیرو ها نیست و از سنخ اینها نمیباشد تحقیق در بارهٔ واجب الوجود از حوصلهٔ فکر بشرخارج است فقط بشر میتواند درك کند این نیروی ازلی‌همیشه بوده وخواهد بود ورابطهٔ بین‌موجودات واین نیرو هستی آنان است این نیرو هیچگاه پنهان نبوده‌که محتاج به تحقیق وجستجو باشد بشر آغاز وانجام این نیرو را فقط ازلحظهٔ پیدایش حیات‌خویش‌تالحظهٔمرگ میتواند نزد خود اندازه‌گیری‌کند یا نزد خود اندیشه نماید ولی در اصل وذات‌آن تاکنون نتوانسته تصور یا تعقل یا بحث منتج به نتیجه‌ای کند زیرا این نیروکه ذات خداوند بزرگ است تابع زمان و مکان و جسم و ماده و اندازه‌گیری های بشری نیست بلکه تمام عالم امکان در پرتو این نیرو بوجود میآیند وجزئی بسیارکوچك ازآن را تشکیل داده‌اند .

روحانیان مسیحی اعم از رهبانان یا اهل‌کلیسا بطورکلی تحقیق در بارهٔ حقیقت واجب الوجود را وسیلهٔ بحث وجدل وبرتری دانش خویش قرار داده بودند.در همه جای دنیا همیشه در هرمذهب ومسلك و مرامی‌آنچه راکه نمیتوانستند بپایان برسانند و نتیجه بگیرند وسیلهٔ جلب طبایع ساده قرار میداده‌اند روحانیان اسلام مخصوصاً طبقهٔ عرفا ومتصوفه وفرق مختلف اسلامی هم در بارهٔ این‌مطلب بحثها نموده،کتابها نوشته‌اند وهمیشه وسیلهٔ جلب قلوب مردم وطبایع ساده بوده است . مترجم

این کشور بوده است .

این موضوع بسیار مهمی است که مسائلی که بهم ارتباط وسنخیت ندارند باید از هم جدا باشند و بهم مخلوط نگردند و با هم ارتباط پیدا نکنند مسئلهٔ مذهب و روحانیت امری است که نه تنها خود مذهب و موازین مذهبی بلکه احکام مسلم و مثبت عقل و منطق وحتی قضایای طبیعی حکم میکند که باید ازسایر اموردنیوی جدا بوده وتفکیك شود تا باقی بماند، اساس آسایش ملل جهان براین استوار است مذهب راه خودرا که مربوط باحساسات باطنی وقلبی افراد وطریقهٔ وصول بخداوند است جدا برود وامورسیاسی واجتماعی و کشورداری ومسائل مادی راه خودرا ازسوی دیگر بپیماید وهیچوقت باهم مخلوط نشوند .

وقتی به‌تاریخ روم باستان توجه کنیم می‌بینیم بین رومیان‌خیلی قدیمی این موضوع وجود داشته ومذهب از سایر امور به‌سبك زمان ما (عصرمؤلف که تازه مذهب‌ازسیاست جدا شده بود) جدا بوده استزیرا کلودیوس وقتی سیسرن را تبعید نمود خانهٔ اورا برای آزادی وقف کرد ووقتی سیسرن از تبعیدگاه مراجعت نمود وخانهٔ خودرا خواست روحانیان اظهار عقیده کردند چون وقف برخلاف شرایط وقف وبدون اجازهٔ مـالك بعمل‌آمده باطل است و باید آنرا بصاحبش مسترد نمود چنین امری خارج از موازین واصول مذهبی بوده است که پادشاه‌ملك کسی‌را وقف کند وسیسرن خود مینویسد روحانیان دراین فتوی‌متوجه احکام مذهبی بودند ولی‌بقانون عرف که موردتصویب مردم بود توجه نکرده‌اند، پس‌این مسائل میرساند که رومیان قدیم مذهب را ازسیاست تفکیك نموده بودند .

۲۳

دلیل طول مدت امپراطوری روم شرقی و زوال یا سقوط آن

مطالعهٔ مطالب فصول گذشته این سؤال را پیش میآورد که: با اینهمه آشفتگی و اغتشاش و اختلافات چگونه چنین حکومتی آنقدر دوام پیدا کرد. تصورمیکنم بتوانم علل آنرا تشریح کنم:

اولا اختلافاتی بود که بین خلفای عرب بر سر خلافت اسلام و فرمانروائی برمسلمانان پیش آمد و بین آنها نزاع در گرفت ودر بین

اعراب آن شور ایمان که در اوایل فتوحات اسلام وجود داشت رخت بر بسته بود و بعدازچند ولایت که از کشورهای روم تسخیر کرده بودند تقریباً پیشروی آنها متوقف شد و سر گرم منازعات داخلی شدند و از طرفی چون اعراب بایران حمله کرده و آن کشوررا فتح کرده بودند وناچارقسمتی ازقوای مسلمانان میبایستی در آن کشور بماند در نتیجهٔ تقسیم نیرو قوای قسمت غربی ضعیف شد و رومیان نفسی کشیدند و مجبور نبودند قسمت مهمی ازقوای خودرا درسواحل رودفرات برای مبارزهٔ بااعراب نگهدارند بالنتیجه حکومت روم شرقی با اینکه ضعیف شده بود بموجودیت خود ادامه میداد .

ثانیاً کشف یااختراع مادهٔ آتش زائی بود که یکی ازاهالی‌سوریه بنام گالینیك موفق شده بود بدست‌آورد آنرادرلوله کرده ومیدمیدند وهمه چیزرا بوسیلهٔ آن میسوزاندند تصورمیرود گازیا آسیدی بوده که ماهیت‌آنرا نتوانستند بفهمند و فقط از خاصیت آن استفاده میکردند این ماده را بوسیلهٔ‌آب یاسایر وسائلی که میتوانستند آتش را خاموش کنند نمیتوانستند خاموش نمایند بلکه برشدت آن میافزود. همینکه رومیان‌از آن‌استفاده نموده وباستعمال‌آن مبادرت کردند توانستند مدت مدیدی نیروی دریائی دشمنان‌خویش راباآن وسیله‌نابود کنندمخصوصاً درمورد اعراب که ازطرف مصروسوریه به‌قسطنطنیه حمله میکردنداین تدبیر را بکار میبردند وپیشروی‌آنانرا متوقف میساختند .

اینموضوع یکی ازاسرار موفقیت درجنگ شد ودربارهٔ آن‌عقاید ودستورات بسیاری ازطرف سلاطین به جانشینان خود داده میشد .

در اینمورد کنستانتین‌پروفیروژنت یك دستور مدبرانه به پسر

خود رمان داده است، او در کتاب اصول کشور داری خویش به‌پسرش توصیه میکند هروقت طوایف بربر و یا هر دشمنی خواستند به‌راز این مادهٔ آتش‌زا پی‌ببرند وآگاه‌شوند آنانرا برحذر کن وبگو ملکی که ازجانب خداوندآنرا بامپراطور روم اعطا کرده گفته است به‌هیچیك‌از ملل‌دیگر نباید گفته شود واین‌سر باید مکتوم بماند و هر گاه کسی از این امر تخطی کند بمحض اینکه به کلیسا برود یك آتش از آسمان نازل میشود واورا میسوزاند وخاکستر سیاه میکند .

اینهم یکی از علل دوام امپراطوری روم شرقی در حال ضعف و ناتوانی بود .

باز هم علل دیگر میتوان ذکر کرد از آنجمله خرابی اوضاع تجارت وصنعت در ممالك همجوار بود زیرا از سمت شرق اعراب و از طرف غرب گت‌ها همه‌چیزرا ازبین‌برده وهمه‌جا را خراب کرده بودند وتجارت منحصر شده بود به‌شهر قسطنطنیه که قسمت اعظم تجارت‌جهان را این شهر اداره میکرد . بیشترکارخانجات ابریشم بافی که در ایران بود پس از هجوم اعراب به شهر قسطنطنیه که مکانی امن تر بود انتقال یافته بود و قسمت مهم دریانوردی در دست رومیان شرقی و اهالی این شهر بود در نتیجه دولت روم شرقی تمول زیادی بدست آورد و وسائل بسیاری تهیه کرد و در اوضاع عمومی بهبودی بوجود آورد و در دورهٔ سلطنت **آندرانیك‌کمن** که شباهت زیادی به نرن داشت بسیاری از ولایات نسبتاً آباد شده و بربرها کمتر زیان میرسانیدند زیرا او عزمی راسخ داشت و از اجحاف و تعدی زیردستان خود بشدت جلو گیری میکرد تاجائی که بربرها هم ازتجاوزات سایرین جلو گیری مینمودند

این اوضاع و احوال هم باعث شد که دولت امپراطوری روم شرقی در عین‌حال که دوران ضعف واضمحلال را طی‌مینمود مدتی دوام‌یابد زیرا تحت‌تأثیر سوءِ ادارهٔ سلاطین واختلافات بیهودهٔ مذهبی وحیله‌وحماقت رهبانان کمرش خم‌شده‌بود وباحال نیمه‌جان دوام‌میبافت و بعضی‌عوامل که ذکرشد کشور را درآن حال نگهداری میکرد .

نظیر این وضعیت را امروز در اروپا می‌بینیم . « قرن هیجدهم » کشور انگلستان باوجود ضعفی که دارد بواسطهٔ تمولی که ازهندوستان بدست آورده ومیآورد توانسته است خودرا حفظ کند . وایتالیا نیز در سایهٔ وجود پاپ واحترامی که سایر کشورها نسبت بآن معمول‌میدارند تا حدی سرپا مانده و از سقوط‌آن جلوگیری شده است ترکیه (قرن هیجدهم) نیز در حال ضعف است ولی باهمهٔ ضعفی که دارد مدتها بر پا خواهد ماند [۱] زیرا بمحض اینکه کشوری بخواهد بآن حمله کند و آنرا ساقط نماید بعضی کشورهای اروپائی بمناسبت منافع اقتصادی و مبادلهٔ کالاهای بازرگانی و تجارت خود در مقام حمایت و دفاع از آن برمیآیند .

اینرا هم باید قبول کرد که علت وسبب اصلی بقای بعضی ملل و دول که بدون جهت پایدار و مستقل باقی میمانند مشیت الهی و شانس

■

۱ ـ نظریهٔ مؤلف در باب دوام دولت عثمانی و دربار باب عالی عملا ثابت شده‌است زیرا ازتاریخ تحریرکتاب عظمت وانحطاط روم تاسقوط دولت عثمانی یعنی از سال ۱۷۳۴ تا سال ۱۹۲۱ تقریباً یکصد وهشتاد و هفت سال طول‌کشید و دولت عثمانی در حال ضعف و فساد ووجود حرم سرا و هزاران مفاسد دربین بیم وامید قریب دوقرن پایدار بود . مترجم

و اقبال آنهاهم هست که باوجود تمام کیفیات وموجبات سقوط بازباقی مانده‌اند .

رفتار ناهنجار یك پادشاه عرب که در ایران حکومت میکرد عواقب عجیبی ببار آورد **محمدسام** سه‌هزارسربازازترکان شمالی کمك گرفته بود ولی باآنان بدرفتاری کرد وناراضی شدند و برعلیه او قیام کردند و محمد سام برای سرکوبی آنان عده‌ای فرستاد ولی آنها هم شکست خورده ومتواری گردیدند . این پادشاه بی‌نهایت خشمگین‌شده ودستورداد به‌سربازان لباس زنانه بپوشانند تاآنانرا سان‌به‌بیند وتحقیر کند اما سربازان تمرد کرده به‌ترکها یعنی سربازان ترك ملحق شدند این سربازان اول به‌پادگانی که دراطراف رود ارس برای حفاظت‌مرز و پل رود ارس بود حمله کردند و راه را برای هجوم لشکریان ترك بایران‌باز کردند ، ترکان بایران‌تاختند وازهرسو حمله‌بردند وایران را فتح کردند در اینموقع که زمان حکومت **بازیل پرفیروژنت** بود اقتدارات حکومت عربی ازایران رخت‌بربست . ترکان سپس ازشرق بطرف مغرب گرائیدند و در تمام کشور امپراطوری روم شرقی پخش شدند وسلطان وقت **رومن‌دیوژن** راکه درمقام دفاع برآمده بود اسیر کردند وتمام متصرفات رومیان‌را تاسواحل بسفور تسخیر نمودند .

روم شرقی ازطرف مغرب و زمامداران ایتالیا هم صدماتی خورد زیرا زمامداران ایتالیا نسبت بروم شرقی ابراز تنفر مینمودند وبه‌آنها اهمیت نمیدادند بلکه ازآنها نگران هم‌بودند ولی وقت خودرا متوجه امپراطوری آلمان مینمودند و از شرق غفلت داشتند به این جهت دو طایفه ازلاتن بشرق حمله کردند و چون بین دو ملتی که هر یك پیرو

عقیدهٔ بخصوصی بودند و باهم کینه توزی شدید داشتند اختلاف وجود داشت زمامداران ایتالیاهم در مقام اصلاح آنها بر نیامده و توجهی نمینمودند بالاخره درزمان **الکسیس کمن** حملهٔ طوایف لاتن بشرق یکی از علل زوال امپراطوری روم شرقی شد.

روم شرقی در این اوضاع میگذراند ناگهان جنگهای صلیبی در گرفت ودر اروپا آوازه راه افتاد که محل تولدمسیح ومحلی که حضرت عیسی مورد شکنجه و آزار یهودیان قرار گرفته بوده در تصرف کفار است و برای جبران چنین گناهی عظیم باید عیسویان جهاد کنند و کفار را از این امکنهٔ مقدس طرد نمایند لذا مسیحیان مسلح شده وپرچم صلیب را بلند کردند وچون در آن عهد اغلب کشورهای اروپا جوانمردانی جنگجو و تندخو وجود داشت که مترصد جنگ و معتقد بودند کفارهٔ گناهی که برعالم مسیحیت وارد شده بگردن آنهاست که جلوگیری نکرده‌اند باید برای کفارهٔ این گناه براه افتند و برعلیه کفار بجنگند . با چنین عقیدهٔ راسخی ارتش صلیبی بمشرق تاخت ودر اولین حمله شهر **نیسه** را محاصره نموده وتسخیر کردندو برومیان تسلیم داشتندو کفاررا که بعقیدهٔ آنها ترکها بودند سراسیمه بعقب راندند و تا حدود فرات پیش رفتند .

گرچه لشکر کشی صلیبیان برای رومیان فوائدمهمی دربرداشت ولی کشورهای اروپا همینکه این تجهیزات مهم و این سربازان دلیر و این عظمت و شکوه و کبکبه را دیدند نگران شدند و همینکه لشکر صلیبی وارد کشور آنهامیشد برخودمیلرزیدند وظاهراً کاری نمیتوانستند بکنند پس بفکر چاره افتادند و بهترین تدبیر را در آن دیدند که اروپائیان را ازاینکار بازدارند وسربازان را دلسرد نموده وازجنگ متنفر سازند

لذا به‌مکر و حیله و خیانت پرداختند و رفتاری ناشایسته میکردند که ممکن بود ازدشمنان پست خیانت پیشه‌و مخنث سرزند . بااینکه فرانسویان خود پیشقدم این جهاد بودند اول آنها درمقام خرابکاری بر آمدند .

امپراطور روم‌شرقی آندرانیك کمن اینموضوع را احساس میکرد ودرمقام ملامت وتأسف میگفت چون دربارهٔ ملل بیگانه رعایت احتیاط رانکردیم امروز این‌مفاسد ازآنان تولید شده است وشاید همانوقت هم این مفاسد را داشتند .

یکی ازنجبای فرانسه‌هوس سلطنت برسرش افتاد وخواست برود در جنگ‌شرکت کندوفوراً به‌تخت سلطنت‌امپراطوری بنشیند **کنت بودوئن** دست‌اورا گرفت و گفت بلندشو بایست درهر کجا که باشی باید برطبق آداب ورسوم آنجا رفتار کنی واو در جواب گفت آیا شایسته است یك فرومایه بنشیند واین همه افسران شریف سرپا بایستند « منظور از این گفت‌وشنود رفتارناشایسته وتحقیری‌است که فرانسویان‌نسبت بجنگهای صلیبی میکرده‌اند . »

اما آلمانیها که بعد از فرانسویان وارد جنگهای صلیبی شدند و بهترین مجاهدان راتشکیل میدادند وشایدشریفترین مردم جهان‌بودند براثر سبك مغزی های فرانسویان درعذاب بودند، عاقبت مخالفت ها، کارشکنی‌های پنهانی علنی شد و کاسهٔ صبر وحوصلهٔ مجاهدان حقیقی جنگهای صلیبی لبریزشد و از حیله ها و حقه‌بازیهای پشت پرده بجان آمدند رشته‌های اتحاد و مودت پاره گردید بهانه جوئی و بدرفتاری بدشمنی تبدیل شد و بعنوان اینکـه نسبت به بازرگـانان ونیزی بدرفتاری میشود فرانسویان؛ ونیزیان علناً دشمنی و مخالفت بارومیان

را ابراز واظهار مینمودند وتعصبات ظاهری بهانهٔ بدست آوردن مال و جاه گردید و بالنتیجه تمام این جریانات دست بدست هم داد و شیرازهٔ اتحاد و مودت مجاهدین جنگهای صلیبی از هم گسست ؛ در جنگهای بعدی که بین‌رومیان صلیبی ومخالفین آنها که ترکها ومسلمانان بودند سربازان بی تجربهٔ بی ایمان نبرد میکردند . رفتار آنان شبیه رفتار سربازان چینی در جنگهائی که با تاتارها میکردند بنظر میرسید و گیسوان بلند میگذاشتند وبهتر بگویم وضع لباس پوشیدن وطرز رفتار آنها شبیه بزنان بود، باچنین وضعی در معابر وخیابانهای شهر قسطنطنیه میگشتندو کاغذ وقلمدان بدست‌میگرفتند وچینیان را مسخره میکردند ومیگفتند: این ملت رویهٔ جنگجوئی را از دست داده است !! این‌طرز رفتار فرانسویان در طی جنگهای صلیبی بود بعد از خاتمهٔ جنگ هم بارومیان نیامیختند وآنانرا بخود راه ندادند و با آنها مثل بیگانگان رفتار کردند و قسمتهای غربی بدست فرانسویان و ونیزیان افتاد کنت فلاندر بپادشاهی‌این قسمت انتخاب گردید رومیان درمشرق تنهاماندند و وضع آنها طوری بود که از یکطرف بین آنها وترکها فواصل زیاد و کوهها وجود داشت از طرف دیگر بین آنها وملل لاتین دریا ها فاصله بودند .

بعد از جنگهای صلیبی رومیان همینکه فرصتی پیدا کردند به اروپا بر گشتند و مجدداً شهر قسطنطنیه و قسمتهای غربی روم شرقی را پس گرفته و امپراطوری جدید تشکیل دادند اما گفتم امپراطوری !! باید گفت سایه وشبحی ازامپراطوری گذشته، زیرانه آن قدرت وعظمت راداشت ونه آن‌وسائل را،قسمتهای اروپائی به کشورهای کوچك مستقل

تقسیم شده بود ودرسمت آسیا هم فقط شهرهائی مانده بود که طرف شرقی نواحی مآندروسالگاز بودند که از نظر اقتصادی نیز بسیار ضعیف بودند، تجارت در طی جنگهای صلیبی بشهرهای ایتالیا انتقال پیدا کرده وشهر قسطنطنیه فقیر شده بود تاحدی که احتیاجات داخلی آن از طرف مغرب و تجار ایتالیائی تأمین ورفع میگردید زیرا درطی شصت سال که قسطنطنیه بدست اروپائیان و مردم لاتینی نژاد افتاده بود آنهائیکه غالب میشدند مشغول جنگ بودند، آنهائیکه مغلوب میگردیدند آشفته ودربدر شده و بی سروسامان بودند و کسی نبود تارونقی به تجارت بدهد . بعلاوه رومیان بعدازجنگهای بسیار خسته به قسطنطنیه بر گشته نسبت بهمه چیز بدبین وازهرموضوعی نگران بودند بفکر صلح وصلاح باملل مختلف افتادند .

خواستند ونیزیان را که در حال متارکه بودند تحبیب نموده وراضی کنند تا باآنها از درآشتی وصلح درآیند ، از پرداخت هرگونه باج و خراج آنها را معاف کردند و همچنین اهالی ژن را تملق گفتند تا باآنها دوست ورفیق شوند آنها را نیز از تأدیه و پرداخت هرگونه مالیاتی معاف نمودند .

این امپراطوری جدید یاحکومت لرزان نتوانست نیروی دریائی را اداره کند زیرا روز بروز برضعف آن اضافه میشد چون کشتی بقدر کفایت نداشتند ارتباط شهرها قطع شده بود وباینجهت نمیتوانستند از جزایر معدودی که دراختیار داشتند استفاده کنند و چون دزدان دریائی آنانرا راحت نمیگذاشتند ناچاراهالی جزایر از سواحل دورشده اغلب به صحاری متواری میگردیدند از طرفی ترکها هم آنان را در امان نمیگذاشتند لذادولت دستور داد در قلعه ها متمرکز شوند تا از هجوم

تر کان درامان بمانند ولی تر کها آنها را درقلعه‌هم راحت نمیگذاشتند.

در اینموقع جنگ تر کان طرز عجیبی بخود گرفته بود با حس انتقام‌جوئی به کشتارمردم میپرداختند مخصوصاً بزنان رومی بیشتر نظر داشتند زیرا زنان اعراب بد منظر و زشت بودند و وقتی زنان رومی را میدیدند نسبت بزنان خود بی میل شده در صدد ربودن و اسارت زنان رومی برمیآمدند ، تر کهائی که مسلمان شده‌بودند تحت تأثیر تعصبات مذهبی به عیسویان ابقا نمیکردند وهمینکه بآنان دسترسی‌پیدامینمودند اموال آنها را غارت ، زنان آنها را اسیر وخود آنها را با کمال شقاوت میکشتند و چون تر کهای مسلمان دسته دسته بودند وهردسته فرمانده یا امیر مخصوصی داشت برای عیسویان تنها راه نجات و امکان امنیت این بود که باتقدیم هدایائی به امیر و فرمانده تا حدی از شدت حمله وفشار وآزارآنهاجلو گیری کنند .

تر کهای مسلمان دراستیلای روم شرقی نظیر قبایل هون بودند و چون کار تاتارها غالباً راهزنی بود و باینکار عادت کرده بودند در جنگها هم‌بهمین نحو رفتار میکردند، تر کان چنان به امپراطوری‌روم شرقی هجوم بردند که مثل سیل‌خروشان وسرمست هرچه بود از پیش پا برمیداشتند و کسانی که موفق میشدند از دست‌آنها فرار کنند به سواحل‌بسفور خود را میرساندند تا شاید ازگزندآنان محفوظ بمانند افرادی که میتوانستند خود را به کشتی‌ها برسانند به قسمتهای‌اروپائی امپراطوری پناهنده میشدند وهمین‌امرسبب شد که جمعیت این نواحی زیاد شد .

در نتیجهٔ اختلاط و ازدیاد جمعیت در نواحی اروپائی جنگهای

داخلی رخ نمود و آنقدر این جنگها شدید شد که طرفین متخاصم از ترکان که روم شرقی‌را تسخیر کرده ودر آنجا مستقر شده بودند کمک خواستند !!

ترکها نیز با کمال قساوت و شقاوت کمک خودرا مشروط باین کردند که هرچه‌ازدودستهٔ مخالف اسیر کنند بغلامی ببرند و بردهٔ خود کنند اینان نیز با کمال سفاهت و حماقت به تصور اینکه هرقدر اسیر بدست ترکان بیفتد ازارتش و سربازان مخالف کم شده است این‌شرط عجیب را پذیرفتند .

سلطان بایزید سایر امرای ترك را مطیع کرد ومیخواست همان کاری‌را بکند که‌سلطان‌محمد ثانی کرد، یعنی شهرقسطنطنیه رامحاصره کند گرچه انجام این‌فکر برایش مقدور بود ولی هجوم طوایف‌مختلف تاتار باو مجال نداد واو را بزانو درآورد وبخود مشغول کرد تابسوی پرتگاه زوال وانقراض رساند .

من دیگر طاقت ندارم از وقایع تأسف‌آور و افتضاحاتی که از این به بعد روی دادچیزی بنویسم و باید بااین سطر کتاب خودرا تمام کنم و بگویم :

کار امپراطوری روم شرقی که در این زمان محدود و منحصر به شهر قسطنطنیه شده بود بجائی رسید که توانائی‌آن تمام شد و مثل رود رن که‌وقتی‌بدریا میرسد جویباری کوچکی‌بیش‌نیست‌امپراطوری روم شرقی هم دراین‌اوان بهمان ضعف وناتوائی رسید ومضمحل گردید وساقط شد .

پایان

مؤسسه چاپ و انتشارات امیرکبیر